

شیادیهای ادبی

آنار صادق هدایت

بقلم: حسن قائمیان
با هتمام: سعید قاسمیان

از حسن قائمیان منتشر شده و در همه کتابفروشی‌ها موجود است

۱۲۰ ریال

زبان انگلیسی پیش‌خود

۶۰ ریال

عبرت بودا

بها : ۱۲۰ ریال

نیشنادیهای ادبی

و

آثار صادق هدایت

باقلم: حسن قالمیان
بااهتمام: سعید قاسمیان

جلد اول: کلیات

تهران . ۱۳۵۴

شماره ثبت کتابخانه ملی ۳۰۵ مورخ ۱۳۵۴/۴/۲۹

۲۰۰۰ نسخه از چاپ اول این کتاب در چاپ رامین بطبع رسیده است

فهرست

صفحه	موضوع
۵	سرآغاز
۸	بخش اول
۸	کلیات
۸	۱- درباره ارزش‌نوشته‌های مورد بررسی
۹	۲- چرا تاکنون سکوت کرده بودیم
۱۱	۳- دلائل شکست
۱۲	۴- آیانوشهای حاضر جنبه‌ی خصوصی دارد یا عمومی
۱۶	۵- فعالیت‌های شیادانه و مصالحی که درین کار از آنها استفاده می‌شود
۱۸	۶- نوشته‌های ساختگی
۲۴	۷- استفاده از نسخه‌های خطی
۲۷	۸- سوء استفاده از نوشته‌های مربوط به مسائل تاریخ معاصر
۲۸	۹- تصحیح متون مختلف
۲۹	۱۰- تفسیر و تحسیله برخی از متون قدیم
۳۰	۱۱- مصاحبه و تحریر
۳۳	۱۲- دستبردهای غیرمجاز ادبی
۵۲	۱۳- چند کلمه درباره دستبرد ادبی از نظر اخلاقی و اجتماعی
۵۸	۱۴- آیا من با آثار صادق‌هدایت تجارت کرده‌ام و از نام او همه‌گونه بهره‌برداری؟
۲۳۰	۱۵- ضربه‌هایی که دوستان یا مدعیان دوستی با صادق به او وارد آورده‌اند

سر آغاز

همانطور که در هرجامعه نسبتاً مترقی نویسنده‌گان شرافتندی ظهور میکنند که نام آنها با حروف زرین در تاریخ ادبیات آن جامعه برای همیشه ثبت میشود نویسنده‌گان سودجو و شهرت- طلب نیز در آن جامعه پیدا میشوند که برای شهرت و منفعت بهرگونه پستی و زدالت تن در میدهند و چون غالب آنها بدنامی را بهتراز گمنامی میدانند نه تنها شرافت و حیثیت خویش را در راه رسیدن به هدفهای خود فدا میکنند بلکه از آن دیگران را نیز در این راه بپرحمانه پایمال میسازند .

اگر ما بخواهیم که شرافت و حیثیت ما و نسلهای آینده از تعریض این‌گونه افراد در امان بماند باید پیش از آنکه هدف حمله‌های ناجوانمردانه و تهمت‌های مغرضانه‌ی آنها واقع شویم بکوشیم که شخصیت این افراد و ماهیت فعالیتهای آنها را به درستی بشناسیم و آنها را بدرستی بدیگران نیز بشناسانیم و با کسانی که بمبارزه با آنها برخاسته‌اند صمیمانه همکاری کنیم . ولی متسافانه کسانی هستند که از این‌گونه مبارزه‌ها سرباز میزنند بدین علت که احتمال نمیدهند خود روزی از جانب این افراد مورد حمله و تعریض واقع شوند .

باید گفت که همین شانه خالی کردنها از زیر بار این‌گونه

مسئولیتهای اجتماعی است که موجبات بوجود آمدن این دسته از نویسنده‌گان را فراهم می‌سازد و سبب بروز وضع شرب‌الیهود ادبی جامعه می‌شود، وضعی که آبرو و حیثیت آن جامعه را در داخل و خارج مورد تهدید قرار خواهد داد.

پس ما نباید به این دلیل که شاید هرگز خود شخصاً و مستقیماً مورد حمله‌ای اینگونه افراد واقع‌خواهیم شد یکناظر بی‌طرف و یک حاشیه‌نشین بی‌خیال باقی بمانیم و دربرابر آنها سکوت اختیار کنیم. این طرز تفکر نادرست وضع را بجائی خواهد کشانید که شرافت و حیثیت افراد بازیچه دست مشتی شیاد حرفه‌ئی واقع خواهد شد که بخاطر شهرت و منفعت امنیت مادی و معنوی دیگران را مورد تهدید دائمی قرار خواهند داد.

ما نباید فقط بدین جهت که خود مستقیماً مورد تعرض این شیادان قرار نگرفته‌ایم و احتمالاً درآینده نیز قرار خواهیم گرفت این وظیفه بزرگ اجتماعی و انسانی خود را که مبارزه با فساد و عوامل فساد است از یاد ببریم.

براساس همین وظیفه است که در صدد برآمده‌ام قسمتی از یادداشت‌های انتقادی خود را که در سالهای اخیر ضمن مطالعه بعضی از نوشت‌ها فرامکرده‌ام، بخصوص آنها که ناظر به آثار صادق و شخصیت اوست بصورت کتابی منتشر سازم.

البته لزومی خواهد داشت که ما در هر مورد نوشت‌های متعددی را مورد مطالعه و انتقاد قرار دهیم بلکه کافی خواهد بود که کوشش ما ناظر به نمونه‌هایی از اینگونه آثار باشد تا ماهیت کوشش‌های خصم‌مانی افراد شهرت طلب‌بو سودجو را بطور کلی روشن کنیم و کسانی را که خواسته‌اند از نام و آثار صادق به سود خود بهره‌برداری کنند تقریباً بطور جمعی معرفی کنیم و نیز عواملی را که محرك آنها در تهیه و انتشار برخی از نوشت‌ها و گرد آورده‌ها بوده است به عموم بشناسانیم تا این‌گونه فعالیت‌های شیادانه در تاریخ ادبیات ما منعکس شود و برای نسل‌های آینده باقی بماند بهمین جهت من برای این کتاب ناچیز اهمیت و ارزش خاص و استثنائی قائل هستم و امید دارم که متن آن مورد توجه علاقمندان قرار خواهد گرفت.

مسلم است که ضمن این بحث انتقادی و ادبی‌گذشته از اینکه حقایق بسیاری پیرامون شخصیت و زندگی صادق و آثار او مکشف خواهد شد از روی فعالیت‌های مفترضانه و شیادانه‌ی عده‌ای از مدعیان تحقیق و تتبیع که دعوی «گامی در راه هدایت شناسی برداشتمن» دارند پرده خواهیم برداشت و خواهیم کوشید که برخی از یادگارهای پراکنده نویسنده عالیقدر، صادق هدایت را نیز در مجموعه حاضرگردآوریم تا علاوه‌بر تزیین معمولی کتاب این یادگارها را از وضع پراکنده خود خارج کنیم و آنها را از خطر احتمالی نابودی و فراموشی برکنار داریم.

ضمناً برای اینکه کتاب حاضر بقیمت نسبتاً ارزانتری در دسترس عموم علاقه‌مندان قرار گیرد از کاغذ ارزان روزنامه استفاده کرده‌ایم و نیز برای اینکه حتی الامکان از افزایش حجم کتاب که موجب افزایش قیمت است نیز جلوگیری کنیم در بسیاری از موارد اختصار کامل را رعایت کرده‌ایم.

با وجود این اگر تعداد صفحات کتاب حاضر از حد معینی تجاوز کند ناگزیر کتاب خود را در دو یا سه جلد منتشر خواهیم کرد. نکته دیگری که ذکر آن بی‌فایده بنظر نمیرسد این است که ما سعی کرده‌ایم مطالب خود را تائنجا که مناسب است در عباراتی ساده و خودمانی بیان کنیم و از بکار بردن جملات پیچیده و لغات مفلق صرف‌نظر کرده‌ایم زیرا منظور ما نوعی همکاری صادقانه با همه‌ی علاقه‌مندان صادق هدایت، اعم از ادیب و وزیده یا عامی کمسواد، به منظور کشف ریشه‌های فساد و تباہی در محیط ادبی است، ریشه‌هایی که متاسفانه هر روز از روز پیش عمیق‌تر و پراکنده‌تر می‌شود و قصد ما بهیچوجه مانند عده‌ای از مدعیان تحقیق و تتبیع فضل فروشی نیست. بطور خلاصه منظور اصلی مابهتر و آسان‌تر شناساندن صادق و آثار او و شناختن شیادی، طفیلی‌گری، دروغ‌پردازی، و هوچیگری‌های ادبی است، کوششی که بنظر ماتا امروز سابقه چندانی نداشته است بهمین جهت اگر نقائصی بنظر برسد سایر علاقه‌مندان به این گونه تحقیقات که می‌توان گفت رشته جدیدی در این زمینه‌هاست، باید دنباله این کار را بگیرند و برای جلوگیری از آلودگی بیشتر فضای ادبی جامعه ما خدمت شایسته‌تر و اثربخش‌تر انجام دهند.

بخش اول

کلیات

۱- دریاره‌ی ارزش نوشه‌های مورد بررسی

قبل از شروع هرگونه مطلبی برای جلوگیری از هرگونه سوء تفاهم، لازم میدانیم یادآوری کنیم که غرض اصلی ما از نقد و بررسی برخی از نوشه‌های شیادانه و معرفی شخصیت نویسنده‌گان یا گردآورندگان و همچنین حرک کوشش ما برای روشن کردن فعالیتهای آنها بهیچوجه برای این امر نیست که ما جهت نوشه‌های مزبور و نویسنده‌گان یا گردآورندگان آنها کمترین ارزشی قائل هستیم بلکه منظور ما فقط این است که ضمن معرفی این آثار و نویسنده‌گان آنها بنحوی روشن‌تر و ساده‌تر پرده از فعالیتهای شیادانه عده‌ای شهرت طلب و سودجو برداریم تاخوانندگان بی‌هیچگونه ابهام و تعقیدی به ریشه‌های اصلی فعالیتهای ناجوانمردانه و غیرمنصفانه آنها پی ببرند بهمین جهت باوجودیکه ما در همه‌ی موارد بدلاًلئی خود را ملزم به رعایت اختصار کامل میدانیم معذالک گاه ممکن است در برخی از

موارد خاص ناگزیر اندکی قائل به تفصیل بشویم تا خوانندگان ما از فعالیت‌های گروه موردنظر و مقاصدی که آنها تعقیب میکنند بتوانند بهتر سر دربیاورند و آسانتر پی ببرند که آنها تحت تأثیر چه محركینی قرار داشته‌اند و نیز چه عواملی سبب شده است که برخی از آنها که از مقدماتی ترین اصول تحقیق و تتبع و ابتدائی ترین قواعد تالیف و تدوین کتاب بی‌اطلاع بوده‌اند ناگهان خود را به عنوان محقق و نویسنده جا زده‌اند و نیز چگونه توانسته‌اند با استفاده از نام و شهرت صادق، گذشته از سودهای کلان مادی به کسب امتیازات قابل توجه دیگری (از قبیل استفاده از بورس‌های تحصیلی و تحقیقی و امتیازات وسیع شغلی و اداری وغیره) نائل شوند و با اتکاء به نوشته‌های ظاهر فربی که از راه «شیادیهای ادبی» و «دستبردهای تحقیقی» و بخصوص «در یوزگیهای سماجت‌آمیز» فراهم کرده‌اند امتیازاتی را به ناحق غصب کنند.

البته همانطور که اشاره شد ما در هر مورد فقط یکی دو نمونه از آثار مربوط به هر گروه را به عنوان نیپ اصلی آن گروه در نظر میگیریم و همهی خصوصیات فردی و اجتماعی نویسنده یا گردآورنده آن آثار را به عنوان نماینده‌ی خاص آن گروه ذکر خواهیم کرد. تا خوانندگان به خصائص این نوشته‌ها و خصائص نویسنندگان آن بدرسی و از جمیع جهات واقف شوند. بنابراین اگر گاه در بررسی برخی از این آثار و تجزیه و تحلیل آنها و همچنین در معرفی شخصیت نویسنندگان یا گردآورندگان آنها تفصیل ظاهری بنظر برسد این امر بهیچوجه نباید موهم این گردد که ما برای نوشته‌های مورد بررسی و نویسنندگان آنها کمترین ارزشی قائل هستیم.

۲- چرا تاکنون سکوت کرده بوده‌ایم

البته چندی است که ما در برابر نوشته‌های غرض‌آلود عده‌ای درباره‌ی صادق و دوستان او بکلی سکوت اختیار کرده بوده‌ایم. دلیل سکوت ما این است که:

اولاً - گذشته از اینکه برخی از عوامل ناشی از مقتضیات خاصی امکان هرگونه فعالیت‌های ادبی را از ما سلب کرده بوده است ، اصولاً ما «زمان» را بهترین داور میدانیم . بنظرما «زمان» داوری است عاری از دروغپردازی و دغبلازی که برخلاف عده‌ای از شیادان سودجو و شهرت طلب و «محققین کتره‌ئی» هرگز به خاطر شهرتی زودگذر و سودی ناچیز حیثیات انسانی را زیر پا نمیگذارد . زمان محققی است راستین و معیاری است درخور اعتماد که به مرور ایام شخصیت هنری و انسانی هرفرد را آشکار خواهد کرد و اظهارات مشتی از افراد مغرض و فرومایه را بدست رسوانی و فراموشی خواهد سپرد .

ثانیاً - بنظر ما وقاحت و سماجت نویسنده‌گان شیاد و طفیلی‌های پخته خورنده بدان پایه است که بدین آسانیها به گفته‌های منطقی و مستدل قانع شده شیوه‌های پست و ناپسند خود را ترک گویند . برسی‌دل چه سود خواندن و عظ؟

ثالثاً - این افراد شهرت طلب و سودجو عقیده دارند که هرچه بیشتر و شدیدتر به آنها اعتراض شود نام آنها بیشتر بر سر زبانها خواهد افتاد و آنها را زودتر به مقصودشان که شهرت است خواهد رسانید . درنتیجه هرچه بیشتر نسبت به آنها و اظهارات آنها سکوت و بی‌اعتنائی شود بیشتر آنها را ملول و افسرده خواهد کرد .

بالاخره یکی از مهمترین علت سکوت ما این بوده است که اکنون دیگر صادق هدایت براثر کوشش بسیاری از نویسنده‌گان شرافتمند و بی‌غرض داخلی و خارجی بقدر کافی شناسانده شده و سکه‌ی او رواج خود را یافته است . بنابراین سکوت ما برخلاف سالهای پیشین زیانی متوجه شخصیت ادبی و هنری و مقام انسانی او نخواهد کرد . و نیز درباره‌ی حملات نیز دوستان صادق میشود و سکوتی که ما دربرابر این حملات نیز نشان داده‌ایم به دلائی که گفته‌ایم همان ضرورت‌ها ، سکوت ما را ایجاب میکرده است . با توجه به توضیحاتی که بعده‌ما خواهیم داد ، هرخواننده روشن‌بین و کنگکاو به آسانی پی‌خواهد برد که ریشه‌ی کلیه حملات ناجوانمردانه به دوستان صادق نیز

جزئی از حملات کلی به شخص صادق است و ما بعدها پرده از روی نقشه‌های عوامل مزبور برخواهیم گرفت و ضمن بحث درباره‌ی «حملات مستقیم» و «حملات غیرمستقیم» که در سالهای اخیر نسبت به صادق مرتبأ صورت می‌گیرد نکات بسیار دیگری را از زندگی و آثار این نویسنده ارجمند روشن خواهیم کرد.

۳- دلائل شکست سکوت

سالهای است که بسیاری از علاقه‌مندان به صادق و آثار او گاه و بیگاه به من مراجعه می‌کنند و توضیحاتی درباره‌ی احوال و آثار صادق از من می‌خواهند که من طبیعاً در حدود اطلاعات خود آنها را راهنمایی می‌کنم و آنها نیز نظریات خودشان را در زمینه‌های مختلف به من ابراز می‌کنند. از این تماسهای دور یا نزدیک به این نتیجه رسیده‌ایم که نظر بسیاری از این علاقه‌مندان براین است که سکوت دربرابر کسانی که ناجوانمردانه به صادق و دوستان او می‌تابند و دراین کار بی‌انصافی و بی‌شرمی را از حد می‌گذرانند، مخالف وظیفه دوستی است که ما نسبت به صادق داریم.

اکنون ما نیز معتقدیم که نظر این علاقه‌مندان در این مورد تاحدی درست است و اغماض درمورد کسانی که درباره‌ی صادق و دوستان او مطالبی برخلاف حقیقت ابراز می‌کنند و به قصد تامین اغراض شخصی و سیاسی در صدد کتمان حقائق برمی‌آیند و با تهمت‌ها و افتراءهای ناروا به تصفیه حساب‌های شخصی و انتقام جوئی‌های فردی می‌پردازند و افکار عمومی را از حقیقت منحرف می‌سازند و اذهان علاقه‌مندان به صادق را نسبت به خود او و دوستان او مشوب می‌کنند منافات با وظیفه دوستی دارد و ما هرگز نباید اعمال پست و غیر انسانی آنان را ولو در ظاهر تجلیل و تکریم صادق را در بر داشته باشد نادیده بگیریم.

نظر ما همیشه براین بوده و در آینده نیز براین خواهد بود که هرگونه اظهار نظر درباره‌ی زندگی و شخصیت صادق و

آثار او باید دقیقاً باحقیقت تطبیق کند و نباید بهیچ کس اجازه داد که درموره صادق و دوستان او حقائقی را تحریف کند وازگفتهها و نوشتهای او و یا از اظهارنظرهای دیگران درباره‌ی او و دوستان او به سود مقاصد شخصی و سیاسی و غیرانسانی خود سوء استفاده نماید در چنین وضعی سکوت را خیانتی مسلم به صادق میدانیم – براساس همین نظر است که ما اکنون خود را ناگزیر می‌بینیم که سکوت خود را بشکنیم و کمترین اغماض را در حق این افراد روا نداریم بخصوص که این افراد از سکوت ما بنفع خود بهره‌برداری بی‌شماره‌ای خواهند نمود و آنرا دلیلی برصحبت اظهارات خود وانمود خواهند کرد و افراد ساده دل و خوش باور نیز طبعاً حق خواهند داشت که چنین تصویری را بکنند و نه تنها برخود این مدعیان امر مشتبه خواهد شد بلکه به عده‌ی بسیاری دیگر نیز همین شباهه دست خواهد داد . آنها حق دارند بپرسند که اگر گفته‌های این شیادان درست نبوده است چرا کسی از دوستان صادق باین گفته‌ها اعتراضی نکرده است ؟

این است دلیل عده‌ی ما برای شکست سکوت ما .

۴- آیا نوشته‌های حاضر جنبه‌ی خصوصی دارد یا عمومی ؟

از این نظر که قسمتی از نوشته‌های حاضر راجع است به برخی از مطالب غرض‌الود و خلاف واقع که گروهی از مدعیان تحقیق و تألیف طی این چند سال اخیر درباره‌ی صادق و دوستان او منتشر کرده‌اند ، شاید عده‌ای تصور کنند که این توضیحات جنبه‌ی فردی و خصوصی دارد ، ولی باید گفت که قسمت اعظم مطالب کتاب حاضر راجع است به مسائل گوناگون اجتماعی و تجزیه و تحلیل برخی از فعالیت‌های مشکوک و غیر انسانی عده‌ای از شیادان ادبی که در این صورت در جنبه‌ی اجتماعی این مقالات نباید کمترین تردیدی روا داشت صورت دیگر می‌توان گفت که نوشته حاضر ترکیبی است از مطالب خصوصی و موضوعات اجتماعی به قسمی که جنبه‌ی اجتماعی آنها بر جنبه‌ی

خصوصی کاملاً می‌چرید.

بنظر ما این طرز عمل یعنی ترکیب مطالب خصوصی با مسائل اجتماعی به برخی از خوانندگان ما در شناختن شخصیت شیادان و تعیین ارزش نوشتتهای آنها بیشتر کمک خواهد کرد و آنها را به روشهای گوناگون شیادیهای ادبی و شیوه‌های مختلف کشف این شیادیها آسانتر آشنا خواهد ساخت و نیز به آنها روش دقیق نقد و بررسی آثار مزبور را، که نویسنده‌گان آنها محركی جز شهرت طلبی و سود جوئی ندارند، سهولت‌تر خواهد آموخت.

ما در این کتاب بیشتر به تجزیه و تحلیل بسیاری از مسائل عمومی و اجتماعی پرداخته‌ایم و جز درمواردی که برای کشف توطئه و فعالیتهای ناجوانمردانه این افراد کوشش بیشتری لازم بود پای مسائل شخصی و خصوصی را بیان نکشیده‌ایم و در بسیاری از موارد ماحتی از تصریح نام این افراد و ذکر عنوان آثار آنها نیز خودداری کرده‌ایم. چه در حقیقت ما خود را با اشخاص معین طرف نمیدانیم و با توجه باینکه آنها آرزوئی جز منفعت و شهرت ندارند اگر ما نام آنها را در نوشتتهای خود تصریح کنیم آنها زودتر به آرزویشان خواهند رسید و درنتیجه در ادامه فعالیتهای غیرانسانی خود بیشتر تشویق و ترغیب خواهند شد.

بنابراین ما گاه فقط به اشاره به نام و آثار آنها اکتفاء خواهیم کرد و اطمینان داریم که خوانندگان کنگاو و تیزهوش ما با همین اشارات بسهولت این شیادان و آثار آنها را خواهند شناخت و به شیوه‌ی فعالیتهای مغرضانه و غیرانسانی آنها پی خواهند برد.

با این توضیحات امید است که خوانندگان کوشش ما را در تهیه و تنظیم این کتاب جزئی از مبارزه‌ی اجتماعی ما بدانند، مبارزه‌ای مبتنی بر این اصل که: هر فرد شرافتمند در هرجامعه‌ای موظف است برای قلع و قمع فساد و عوامل فساد مجданه و صمیمانه بکوشد.

بنابراین وجود برخی از مسائل شخصی و خصوصی

که ممکن است عده‌ای آنها را محرك من در این مبارزه تصور کنند از ارزش اجتماعی اقدام ما چیزی نخواهد کاست و به کوشش‌های بیفرضانه‌ی ما جنبه‌ی فردی و خصوصی نخواهد داد. اصولاً من در مبارزه‌ی خود بر ضد فساد و عوامل فساد همیشه به گروهی وسیع و موضوعاتی دامنه‌دار ناظر بوده‌ام و اکنون نیز برهمان روش خود باقی هستم و هرگز وقت خود و خوانندگان را با موضوعات محدود فردی و شخصی تلف نخواهم کرد.

اگر گاهی دیده شود که من در نوشه‌های خود از فرد معین و موضوع خاصی سخن بمبیان می‌آورم یا بنا به ضرورت خاصی بوده و یا برای تسهیل در فهم بیشتر موضوع است. بنابراین بهتر است کسانی که در این نوشه‌ها مورد نظر ما هستند از شنیدن خبر انتشار چنین کتابی صابون به دل خود نمالند باین تصور که شاید نوشه‌های ما آنها را زدتر به مقصدشان که شهرت است خواهد رسانید و خوانندگان و علاقه‌مندان به صادق نیز در قضایت خود شتاب نفرمایند و توضیحات مارا با حوصله تا پایان تعقیب کنند.

اما اینکه عده‌ای معتقدند که در ارزیابی نوشه‌های دیگران به شخصیت فردی و سوابق اخلاقی و اجتماعی آنها نباید توجه داشت، چنانچه ارزش هنری و ادبی نوشه‌ای مورد نظر باشد این عقیده تاحدی قابل قبول است ولی درمورد نوشه‌هایی که ارزش هنری ندارند و فقط به منظورهای شخصی و سیاسی و به‌قصد منفعت و شهرت فراهم می‌شوند و نویسنده‌ی آنها در پی هوچیگری و انتقامجوئی و ایجاد جنجالهای مطبوعاتی است در این صورت باید گفت که نمیتوان شخصیت نویسنده و سوابق اخلاقی و اجتماعی او را نادیده گرفت زیرا فقط باشناختن شخصیت این افراد است که میتوان به کنه مقاصد آنها پی برد.

همانطور که ما در روابط عادی و معاشرتهای خصوصی خود گفته‌های کسانی را که به دروغگوئی و وقاحت شناخته شده‌اند آسان نمی‌پذیریم نوشه‌های افرادی که به دروغپردازی و بی‌شرمی شناخته می‌شوند نیز برای ما قابل قبول نخواهد بود

و همینکه برای ما محرز شود که نویسنده‌ی اثری بخاطر کسب شهرت و منفعت اقدام به انتشار آنکرده است باید نوشته‌ی او را پیش از آن که بدلاًی منطقی و یا با معیارهای نقد هنری و ادبی مطروح و مردود بشناسیم با توجه به سوابق اخلاقی و اجتماعی نویسنده، اثر اورا در زبان‌دانی سرنگون کنیم.

علاوه بر فایده است که همه نوشته‌های بی‌ارزش مشتمی از افراد شهرت طلب و سودجو را جزء بجزء و بطور دقیق مورد مطالعه قرار دهیم همینکه ارزش اخلاقی و فکری این اشخاص تا حدی برای ما شناخته شود ارزش نوشته‌های آنها نیز بخودی خود برای ما آشکار خواهد شد.

بیهوده نیست که غالب منتقدین خارجی برای بررسی آثار هر نویسنده به خصوصیات فردی و جزئیات زندگی او نیز توجه دارند زیرا برای تشخیص درست صداقت و صمیمیت هر نویسنده سوابق شخصی و اخلاقی او را نیز باید دانست.

ولی بین ارزش هنری یک نوشته و صحت و سقم مطالب آن باید فرق گذاشت. ممکن است نویسنده‌ای از برخی جهات اخلاقی مطروح شناخته شده باشد ولی اثر او از نظر هنری یا ادبی ارزشمند تشخیص داده شود.

بنابراین برای کشف اغراضی که افراد مدعی تحقیق و تتبیع در احوال و آثار نویسنده‌ای چون صادق هدایت تعقیب میکنند قبل از هر چیز شناختن خصائص فردی و اخلاقی آن نویسنده ضرورت دارد. بخصوص با توجه به وضع خاصی که صادق در اجتماع ما حاصل کرده است مسلماً محرك این مدعیان تنها چند عامل تحقیقی نیست بنابراین پیش از بررسی این نوشته‌های باصطلاح تحقیقی باید سعی کنیم که نویسنده‌گان آنها را بدرستی بشناسیم و به منظور واقعی آنها پی ببریم و اگر دیدیم که آنها واقعاً نیت سوئی نداشته‌اند و ناآگاهانه تحت تاثیر تحрیکات با تطبیقات کسان دیگری واقع شده بوده‌اند نسبت به آنها روش ملایمتر و مساعدتری در پیش بگیریم و آنها را در فعالیت‌هایشان صمیمانه راهنمایی کنیم و اشتباهات آنها را به آنها تذکر بدهیم و تا آنجا که میسر است راه شرافتمدانه تحقیق و

تبغ را به آنها بشناسانیم و هرگز در صدد حمله شتاب‌السود نسبت به آنها و یا تحریر و تخطیه و رسوا کردن آنها بر نیاییم ولی اگر دیدیم کسانی عالما و عامداً همکاری مفرضین را پذیرفته‌اند و به امید منفعت و شهرت از راه شرافتمدانه تحقیق و تبع منحرف شده‌اند با تمام قوا به مبارزه با آنها برخیزیم و برای معرفی آنها و آثار آنها مجدانه بکوشیم.

ضمناً باید گفت که ما در کتاب حاضر بیشتر ناظر به نوشته‌های آن دسته از محققین فاقد صلاحیت هستیم که فقط برای جلب منفعت و کسب شهرت در صدد استفاده از نام صادق برآمده‌اند و به نوشته‌های سایرین در این زمینه‌ها کاری نداریم. این نکته را نیز باید بگوییم که چون این حمله کنندگان مردمی جبون و حسابگر بوده‌اند تاکنون لب تیز حملات خود را بیشتر متوجه آن دسته از دوستان صادق کرده‌اند که دارای نفوذ و مقامی نبوده‌اند با این فکر که مباداً عکس العمل دوستان ذی‌نفوذ و صاحب مقام مایه زیانی برای آنها بشود و لذا آنها به کسانی حمله میکرده‌اند که افرادی گوش‌گیر و وارسته بوده و نفوذ و قدرتی نداشته‌اند و نسبت به دوستان ذی‌نفوذ صادق روش تعلق و چاپلوسی نیز پیش گرفته‌اند و بدین ترتیب توanstه‌اند نظر برخی از آنها را بخود جلب کرده و از نفوذ آنها بسود خود بهره‌برداری کنند.

معدالک با اندک توجیهی به آسانی میتوان پی‌برد که حتی این دسته از دوستان ذی‌نفوذ صادق نیز در حقیقت از حملات ناجوانمردانه این افراد در امان نمانده‌اند مگر اینکه آنها خود را از زمرة دوستان واقعی صادق خارج بدانند و گرنه با توجه باینکه غالباً حملات این گونه نویسنده‌گان و گردآورندگان نسبت به دوستان صادق بطور جمعی صورت میگیرد لذا این حملات طبعاً آنها را نیز شامل خواهد شد.

۵- فعالیت‌های شیادانه و مصالحی که در این کار از آنها استفاده میشود

یکی از عواملی که در فعالیت‌های شیادانه از آن استفاده می‌شود مصالحی است که از گوشه و کنار به سهولت فراهم می‌شود از قبیل عکسها، نقاشیها، نامه‌ها، یادداشتها وغیره که عده‌ای با تلفیق و ترکیب آنها به تهیه و تنظیم آثار یا مجموعه‌هایی با عنوانین گوناگون بنام خود مپیردازند واز این وسیله سهل و ساده، بی‌صرف کمترین وقت یازحمت، به حق التالیف‌های کلان دست می‌یابند و گاه برای خود شهرتی نیز کسب می‌کنند نمونه کامل این طرز عمل مجموعه‌ای است باعنوان: «کتاب صادق هدایت»

چاپ بنگاه اشرفي و فرزین. مصالح اولیه کتاب مزبور عبارتست از تعدادی عکس و نقاشی و نامه که قسمت اعظم آنها یک یا چند بار قبل از نشریه‌های مختلف بچاپ رسیده است، ولی درآن کتاب آنها را ماخوذ از آلبومهای فلان و بهمان قلمداد کرده‌اند. این مصالح یا مواد اولیه طبق معمول همیشگی از راه «درویزگی‌های سماجت آمیز» و «دستبردهای بدون مجوز» و «دروغپردازی‌های وقیحانه» فراهم آمده است. البته میتوان پیش‌بینی کرد که فعالیت این گروه محدود به چه موضوعاتی است زیرا این فعالیتها بستگی به مصالحی دارد که آنها نزد این و آن گیر می‌آورند و درنتیجه اثری که از طرف آنها ارائه می‌شود با تصمیم قبلی آنها رابطه ندارد. مثلاً اگر آنها درسر کشیدن‌ها و دریوزگی‌های خود به استناد و مدارکی درباره مشروطیت یا حوادث دوران شاه عباس دست بیابند طبعاً آثاری که تحويل میدهند درباره همان موضوعات خواهد بود. چنانکه می‌بینیم کسی که مثلاً یکجا مدعی «گامی در راه هدایت شناسی‌پرداشتن» است ناگهان کتابی درباره فراماسونری منتشر می‌کند و یاکتابی درباره ازتولدتا مرگ بچاپ میرساند دلیلش این است که برحسب تصادف مدارک مربوط به «فراماسونری» را مثلاً پیش محققینی چون دکتر آدمیت پیدا کرده یا یادداشت‌های کتاب «ازخشست...» را مثلاً از خان‌ملک ساسانی بامانت گرفته و پس از مرگ او آنها را بنام خود بچاپ رسانده است.

گاه برخی از این افراد پخته خور نقشه‌های خود را

از پیش طرح می‌کنند و سپس به شکار مصالح مربوط که آنها را نزد اشخاص معینی سراغ می‌کنند، می‌پردازند که البته در چنین موارد کار آنها بادشواریهای بیشتری همراه خواهد بود.

۶- نوشه‌های ساختگی

سالیان درازی است که آثار برخی از نویسندهای معروف خارجی مانند «سارتر» و «متلینگ» و غیره مورد توجه بسیاری از مردم اهل مطالعه و یاروشنکران مأواقع است و این علاقمندان هرگونه اثری را که بنام نویسندهای مذبور در ایران بچاپ میرسد بامیل و رغبت خریداری می‌کنند. بهمین جهت برخی از شیادان ادبی گاه در صدد بر می‌آیند که از استقبال عمومی نسبت باشان این نویسندهای بسود خود بهره‌برداری کنند و درنتیجه آثاری را به تقلید از نوشه‌های نویسندهای مذبور شخصاً و یا به کمک اشخاص دیگری فراهم کرده و به مردم عرضه می‌کنند.

این‌گونه آثار را به دو دسته میتوان تقسیم کرد:

دسته اول آثاری است که شیادان ادبی آنها را بعنوان ترجمه از نوشه‌های نویسندهای معروف خارجی که مورد توجه عموم هستند عرضه می‌کنند و مردم نیز به تصور اینکه این آثار ترجمه‌های نویسندهای مورد علاقه‌ی آنهاست باکمال میل و رغبت آنها را می‌خوردند، غافل از اینکه این ترجمه‌ها بکلی ساختگی و قلابی است.

ذیلاً خلاصه شرحی را که دریکی از شماره‌های سابق مجله فردوسی با عنوان: «جعلیه اسم سارتر» نوشته شده است نقل می‌کنیم و توجه خوانندگان را مخصوصاً به آن جلب‌مینمایم: «در دو سال پیش کتابی در تهران منتشر شد بنام «فاجعه بزرگ» که مترجم و ناشر ادعا کرده بودند نوشته «ژان پل سارتر» است و حال آنکه «سارتر» کتابی به این عنوان و این مضمون ندارد. مشخصات کامل کتاب مذبور چنین است: «فاجعه بزرگ» اثر «ژان پل سارتر».

ترجمه‌ی بهروز بهزاد ، ناشر مؤسسه مطبوعاتی فرخی-
لالهزار .

و این اواخر کتاب مجعله دیگری نیز بنام
«سارتر» به زبان فارسی منتشر کرده‌اند با مشخصات
زیر :

«سایه انسانها» اثر «ژان پل سارتر» مؤسسه انتشارات
شهریار .

به این عده از ناشران هشدار میدهیم که
جرم آنان جنائی است ..

دسته دوم - آثاری است ازنویسندهان ایرانیکه شیادان
ادبی ممکن است آنها را بهمان صورتی که درمورد دسته اول
گفته‌ایم مورد استفاده قرار دهند .

خوشبختانه درباره‌ی آثار صادق، این‌گونه‌سوء استفاده‌ها
برای شیادان ادبی فراهم نیست زیرا همه میدانند که آثار صادق
محدود و منحصر بهمان‌هائی است که بوسیله‌ی ناشر کنونی
آثار او تجدید چاپ شده است . فقط یک جلد کتاب ترجمه از
پهلوی و دو سه اثر چاپ نشده باقی‌مانده است . از آثار
اخیر‌الذکر قطعات و خلاصه‌هائی درگوشه و کنار بطور مثله شده
بچاپ رسیده است که غالباً متن آنها با متن اصلی درست تطبیق
نمیکند و اگر قرار شود روزی آنها را به‌چاپ برسانند باید با
گراور و متن دست‌نویس صادق همراه باشد .

شاید صادق برای جلوگیری از چنین سوء استفاده‌هائی
بوسیله اشخاص قادر صلاحیت بوده است که با کمال هشیاری
کلیه آثار چاپ نشده‌ی خود را پیش از مرگ از بین برده است تا
دیگر درآینده کسی نتواند اثری را به او نسبت بدهد که شاید از
او هم نباشد . البته دو سه اثر اخیر‌الذکر را به این دلیل که
نسخه‌هائی از آنها نزد برخی از دوستان او موجود بوده است
نسخه دست‌نویس آنها را جزو سایر آثار خود دست نخورده
باقی گذاشته است .

معذالک بعید نیست بعلت استقبالی که مردم از
نوشته‌های صادق میکنند درسالهای آینده عده‌ای از شیادان

سودجو نوشههای را که زمانی بمقاید از سبک نویسنده‌گی صادق منتشر شده است، بعنوان آثار خود صادق یا منسوب به صادق جا بزنند البته با توجه باینکه آثار صادق محدود بهمان‌های است که تاکنون بوسیله ناشر آثار صادق چاپ رسیده است طبعاً کسی آثار تقليدی و بی‌ارزش دیگری را بعنوان نوشههای اصیل خود صادق نخواهد پذیرفت ولی بهرحال شیادان شهرت‌طلب و ناشران سودجو آرام نخواهند نشست و بعد نیست که برای استفاده‌های مادی متون ساختگی که هم‌اکنون تعدادی از آنها در اختیار یکی از همین محققین شیاد قرار دارد، بعنوان کشف جدید تحقیقی به مردم ساده دل که تشنیه آثار تازه‌ای از صادق‌هستند عرضه کنند ولی خوشبختانه آثار مزبور از برخی جهات ناقص است و مشخصات اصلی آنها در اختیار دارند نیست و بهمین جهت چاپ آنها به عنوان که باشد از نظر اصول تحقیق و تتبیع میسر نمی‌باشد. زیرا نمیتوان هیچ اثری را بطور پا در هوا به نویسنده‌ای نسبت داد. معاذالک همیشه این نگرانی یا قی است که افراد سودجو نوشههای را بعنوان کشفهای تازه تحقیقی به هدایت منسوب بدانند و طبق معمول خودشان جیب‌مردم پاکدل و علاقه‌مند به آثار صادق را خالی کنند برای همین احتمال است که ما در اینجا به نسل معاصر و آینده یادآور می‌شویم که هشیار باشند و گول این‌گونه افراد شیادو شهرت طلب را نخورند و تا صحت انتساب اثری به صادق بوسیله‌ی دوستان نزدیک او تأیید نشود و متن دست‌نویس خود صادق بالری از او همراه نباشد هیچ نوشههای را از صادق ندانند.

متاسفانه من چندی پیش، برای ر غفلت، متن چند اثر تقليدی بی‌ارزش را که زمانی چند تن از نویسنده‌گان صاحب نوق بی‌قصد سوء استفاده‌ای در روزنامه‌ها منتشر کرده بودند و بوسیله‌ی آقای آذر جمع‌آوری شده بود هاست برای اطلاع کسی که خود را پیش من اهل تحقیق و تتبیع جازده بوده است در اختیار او قرار داده‌ام. ولی چون بعدها سوء نیت این شخص که بدروغ دعوی «هدایت شناسی» می‌کند برمن آشکار شده است برای من این نگرانی پیش آمده بود که مبادا این شخص بنحوی در صدد

سوء استفاده از این نوشه‌ها برآید ولی مسلمان تا موقعی که مادرقید حیات هستیم وی جرأت چنین کاری را نخواهد داشت . البته امروز هرکسی به آسانی نمیتواند بی‌دلایل مؤثر و قانع کننده و مدارک قابل قبول اثرباری را بصادق نسبت بدد . معذالک علاقه عموم به آثار صادق و سودهای کلانی که برخی از شیادان ادبی با دعوی «گامی در راه هدایت شناسی برداشتن» میتوانند بدست آورند بی‌آنکه جز دریوزگی زحمتی را متحمل شوند سبب میشود که آنها آنی از فکر بهره‌برداری از نام و محبوبیت صادق فارغ ننشینند .

من قصد داشتم فهرست کاملی از برخی از نوشه‌های تقليیدی را با توضیحات و مشخصات کامل آنها در اینجا بنویسم ولی از بیم آنکه مبادا توضیحات بیشتر وسیله‌ی سوء استفاده شیادان مجبور قرارگیرد فعلاً از این کار صرف نظر شده است . بهوجهت علاقه‌مندان به آثار نویسنده‌گان داخلی و خارجی، اعم از آثار صادق یا دیگران ، یا باید هشیارانه مراقب باشند که شیادان عصر ما که در کار خود بقدر کافی مهارت دارند نتوانند از ساده دلی و اعتماد آنها سوء استفاده کنند و نوشته‌ی مجھول یا مجهولی را به علت شباهت ظاهری که ممکن است با آثار نویسنده‌گان مورد علاقه عموم داشته باشند ، بهمین عنوان آنها را به مردم معرفی کنند . بخصوص که گاه تشخیص اصالت این آثار حتی برای اهل فن نیز به آسانی میسر نمیباشد .

خوشبختانه همانطور که گفته شد تقلید کامل و موقفيت آمیز آثار صادق از بسیاری جهات بسهولت امکان پذیر نیست و حتی گاه نوشه‌های صادق مطلقاً قابل تقلید نیز نمیباشد . معذالک شیادان ، وقیعتر و ماهرتر از آنند که بتوان با اطمینان خاطر گفت که آنها بالاخره درآینده دور یا نزدیک دست به چنین تقلیدهای نزند بخصوص وقتی که از این راه سود زیادی عاید شود و میدان نیز برای این شیادان خالی باشد .

بهحال ، همانطور که گفته‌ایم نوشه‌های صادق محدود و منحصر به همان آثاری است که توسط بنگاه امیرکبیر تاکنون تجدید چاپ شده است به استثناء کتاب «گزارش گمان شکن - یا -

شکند گمانی و یچار، ترجمه از متن پهلوی که یکبار در زمان حیات هدایت بچاپ رسیده ولی پس از مرگ او تاکنون تجدید چاپ نشده است. از آثاری که تاکنون هنوز تصویرت کامل بچاپ نرسیده است فقط دو اثر «بعثة الاسلامیة» و «توب مرواری» است و جز این دو اثر نوشته دیگری از صادق که بچاپ نرسیده باشد سراغ نداریم مگر داستان کوتاهی با عنوان «دره گلمرگ» که در اختیار وراث صادق میباشد البته از دو اثر قبلی نسخه‌های ماشین شده‌ای در دست این و آن موجود است که متن غالب آنها مخدوش و مغشوش میباشد. این نسخه‌ها را برخی از علاقه‌مندان بصادق از روی نسخه‌هایی که در بسته آثار صادق بوده با پرداخت وجوده گزاری به متصرف آنها رونویس کرده‌اند ولی با مطالعه یکی دو نسخه از این نوشته‌ها بمن چنین معلوم شده است که متصرف عمداً در متن آنها تغییرات فاحشی داده است تا نسخه‌های اصلی منحصر بفرد بودن خود را حفظ کرده باشند. بنابراین کسانی که این نسخه‌ها را خریداری کرده‌اند نباید به صحت و کمال آنها چندان اعتمادی داشته باشند. بطور کلی تنها متن‌هایی از آثار چاپ نشده صادق درخور اعتماد است که با گراور متن دست نویس صادق همراه باشد و نامه‌هایی هم که به صادق نسبت داده میشود مادام که با دستخط خود صادق همراه نباشد فاقد صحت و اصالت باید شمرده شود.

۳- درمورد چند اثر چاپ نشده و یادداشتها و نامه‌های صادق همانطور که گفته شد در صورتی میتوان آنها را اصیل دانست که با متن دست نویس صادق همراه باشد.

در غیر اینصورت حتی یک کلمه را نباید بعنوان اثر صادق از کسی پذیرفت. فقط از این راه است که میتوان از سوءاستفاده‌ها و خرابکاری‌های شیادان و مفرضان جلوگیری کرد. ضمناً در سالهای بعد از شهریور ۱۳۲۰ مقاله‌های چندی به تقلید از سبک نویسنده‌گی صادق، بوسیله عده‌ای از روزنامه‌نویسان جوان و بادوق بالمضاهای مستعار دربرخی از روزنامه‌ها بچاپ رسیده است که غیراز ظاهر عبارات که غالباً حاوی برخی از شوخی‌ها و طنزهای صادق بوده موضوع آنها بهیچوجه

ارتباطی با طرز تفکر صادق نداشته است و چون در آن ایام کتابهای چندی از صادق منتشر شده بود عده‌ای از جوانان اهل مطالعه و نویسندهای روش‌نگر نسبت به شیوه نویسنده‌گی صادق علاقه زیادی ابراز میکردند بهمین جهت بعضی از نویسندهای نیز سعی داشتند در نوشتۀای خود برخی از شوخیها و طنزهای صادق را بگنجانند و البته در این کار نظر سوئی نداشتند و همین قدر که نوشتۀای آنها بیشتر مورد پسند خوانندگان واقع میشد و خود را در این تقلید بخيال خود تاحدی موفق میديدند قانع و خرسند بودند.

یکی از علاقمندان به صادق، آقای آذر، کارمند وزارت فرهنگ برخی از این گونه مقاله‌های تقليدي را از روزنامه‌ها خارج نويس كرده و راجع به آنها توضيحاتی از من خواسته بود که من طبعاً بسیاری اطلاعات مورد نیاز او را در اختیارش میگذاشتم و علل و عواملی که موجب ایجاد بعضی از مقاله خاص تقلیدی شده بود برای او شرح دادم و تأکید کردم که نباید گول شباhtهای مختصر موجود بین این مقاله‌ها و نوشتۀای صادق را خورد زیرا مقالات مزبوره‌ی چگونه ارتباطی با صادق و طرز تفکر او ندارد و بعلاوه آنها جز تقلید ناموفقی از کارهای صادق نیست.

بهرحال آقای آذر این نوشتۀای را دیگر از من پس نگرفت تا اينکه چند سال پيش‌بكي از شيادان ادبی که دعوي «گامی در راه هدایت شناسی برداشتني» دارد و مدت‌ها به قصد شکار عکس و نقاشی وغیره به خانه من و بعضی از دوستان صادق فعالانه رفت و آمد داشت و من در ابتدا از مقاصد اصلی او بخبر بودم روزی برای نشان دادن تاثير صادق در نویسندهای ما از اين نوشتۀای تقليدي نيز سخن به ميان آوردم و او با اصرار ازمن خواست که آنها را موقتاً برای مطالعه باو بدهم و من همه‌گمان اينکه او در تقاضای خود حسن نيت دارد همه آنها را در اختيار او گذاشت و قرار شد پس از مطالعه آنها را دوباره به من برگرداند ولی از آن پس دیگر من اين شخص را ندیدم گويا از ترس اينکه مبادا من آن نوشتۀای را از او مطالبه کنم خودش

را به من نشان نمیدارد و من هم از این غیبت چندان ناراضی نبودم ولی بعدها فکر کردم لابد این شخص درباره ایننوشهتها خیالات سوئی در سر میپروراند که از برگرداندن آنها به من امتناع میکند ولی از حسن اتفاق من مشخصات دقیق و کامل آن نوشتهها را (از قبیل نام نویسندها اصلی، تاریخ انتشار، نام نشریه یا روزنامهای که آنها را منتشر کرده است و عوامل محرك نویسندها از این تقلید وغیره) که در آن ایام دست نداشتمن به شیاد مزبور نداده بودم و از نظر اصول مقدماتی تحقیق و تتبع تایین مشخصات در دست نباشد بهیج عنوانی نمیتوان از آن نوشتهها استفاده کرد و بدین ترتیب برحسب یک اتفاق ساده غلطی که از من سرزده بود جبران شد و این نوشتهها که بمنظ آن شخص چیز گرانبهائی آمده بود روی دست او مانده وباصطلاح باد کرده است . یکی دوسال پیش شنیده بودم که او با چند تن از رؤسای کتابخانه‌های عمومی ، همانطور که شیوه او بوده ، رابطه‌ی دوستی برقرار کرده تا مگر به کمک آنها بتواند به متن اصلی این مقالات دست یابد و پس از یافتن مشخصات مقاله‌های مزبور آنها را حاصل کوشش‌های تحقیقی و کشفیات شخصی خود جابزند ولی تا آنجا که ما اطلاع داریم تاکنون در این راه توفیقی نصیب او نشده است و بفرض اینکه روزی در این امر نتیجه‌ای حاصل کند دیگر با این توضیحات همهی رشته‌های او پنبه شده است .

۷- استفاده از نسخه‌های خطی

یکی دیگر از فعالیت‌های بعضی از مدعيان تحقیق و تتبع استفاده‌ی حیله‌آمیز از نسخه‌های گوناگون خطی است که آنها در جریان تکاپوی فعالانه و دائمی خودپیش برخی از افراد یا در کتابخانه‌های عمومی و خصوصی سراغ میکنند . سپس با تمهیدات خاص و نقشه‌های ماهرانه از قبیل طرح دوستی ریختن با رؤسای کتابخانه‌های عمومی و یا گشودن باب مراوده دوستانه با صاحبان کتابخانه‌های خصوصی و باوانمود کردن اینکه خود

سالهاست درباره‌ی موضوع نسخه‌های مورد نظر مشغول تحقیق و مطالعه هستند، آن نسخه‌ها را بعنایی بامانت میگیرند و سپس متن آنها را باعنایی گوناگون: «به‌اهتمام»، «به کوشش»، «گردآورده‌ی»، «بتحصیح» و یا «تحشیه‌ی» خود منتشر مینمایند. ضمناً برای اینکه جلوی اعتراضات احتمالی صاحبان اصلی این نسخه‌هارا بگیرند چند سطري بعنوان سپاسگزاری و قدردانی از گشاده دستی صاحبان آنها در شرحی مقدمه‌مانند می‌گنجانند و بدین‌وسیله صاحبان اصلی این نسخه‌هارا که در مقابل عمل انجام شده قرار گرفته‌اند مأخذ به حیا می‌کنند و مقصد خود را عملی می‌سازند.

گاه دیده می‌شود که برخی از روشنفکران اهل مطالعه که بیشتر به ظواهر امور توجه دارند این‌گونه اعمال را موجه میدانند و عقیده دارند که ممکن است صاحبان این نسخه‌ها خود توانائی طبع و نشر آنها را نداشته باشند و بعد این نسخه‌ها براثرحوادث مختلف از بین بروند و لذا بهتر این است که متن آنها هرچه زودتر چاپ و در اختیار علاقمندان قرار گیرد. ظاهرا حق بجانب آنهاست ولی اینکه ما این مورد را نیز جزو شیادیهای ادبی منظور کرده‌ایم به نحوی مزورانه بdst آوردن این نسخه‌ها ناظر بوده‌ایم و گرنه با چاپ هرچه زودتر این نسخه‌ها مخالفتی نداریم بخصوص اگر طبع و نشر آنها بوسیله‌ی اشخاص ذیصلاحیت و بیفرض صورت گیرد و برای تحصیل این نسخه‌ها حیله‌های پست و تمہیدات ناشایسته بکاربرده نشود و ضمناً رضایت صاحبان این نسخه‌ها نیز براساس موازین انصاف و طبق عرف و عادت از پیش جلب گردد ایرادی چنان کارهای را ندارد و عادت از اگر کسی که در اصل صلاحیت چنین کارهای را ندارد و قصد او فقط جلب منفعت و کسب شهرت از راه بهره‌برداری از نسخه‌های حاضر و آماده است در این صورت عمل او را جز شیادی ادبی چیز دیگری نمیتوان نامید و از نظر اخلاقی و اجتماعی مفاسد و زیان حاصل از این‌کار را از سودی که ممکن است از نظر ادبی از انتشار این نسخه‌ها حاصل شود بیشتر میدانیم. اگر فرض کنیم که قصد چنین کسانی از انتشار این

نسخه‌ها خدمت به فرهنگ و ادبیات ما باشد ، که غالباً چنین نیست ، چرا این افراد بی‌آنکه رضایت صاحبان نسخه‌ها را جلب کنند خود به تنهایی تمام حق‌التالیف حاصل از چاپ و انتشار این‌گونه آثار را فقط به جیب خود میریزند و گاه حتی سهم بسیار کوچکی را نیز برای مالک‌اصلی قائل نمی‌شوند ؟ اگر برخی از افراد که به چاپ و انتشار این‌گونه نسخه‌های خطی مبادرت می‌ورزند خود متحمل زحماتی می‌شوند از قبیل اینکه مثلاً مقدمه یا تفسیر و توضیحی به آن نسخه‌ها افزوده باشند و یا برای آنها لغت نامه ، فهرست اعلام و یافهرست موضوعی وغیره تنظیم کرده یا نسخه‌ای را با نسخه‌های موجود دیگر مقابله و متن آنرا تصحیح و تدقیق نموده باشند باز فقط متناسب با زحماتی که متحمل شده‌اند سزاوار دریافت قسمت معینی از حق‌التالیف خواهند بود .

تاسف انگیزتر آنکه اگر احیاناً کسی از دارندگان نسخه‌های مورد نظر حاضر به تحويل نسخه‌های خود به‌این‌گونه محققین نشود بشدت هدف حمله و ناسزا و تهمت و افتراء آنان قران می‌گیرد .

باید از این موجودات پرتوقع وطماع پرسید که بهجه دلیل هرکس که اثری ، اعم از نسخه خطی یا چاپ نشده ، عکس ، نقاشی ، نامه وغیره از صادق یا نویسنده معروف دیگری در اختیار دارد و خود نیز از استفاده از آنها عاجز نیست ، باید به محض مراجعتی شما آنها را دو دستی تقدیم حضور شما بکند تا شما این لقمه‌ی چرب و نرم را آسان ببلعید و بی‌آنکه حتی زحمت یکبار مرور متن آنها را بخود بدھید آنها را به ناشری بفروشید ؟

از این پخته خوران باید پرسید که آیا از کسی طلب‌مسلمی دارند که اگر کسی از تحويل آنچه در اختیار دارد اندک تاخیر روا دارد باو وقیحانه بتازند و یا همینکه بعدما کسی نسخه‌ی کاملتری از آن آثار را به چاپ رسانید بی‌هیچ دلیلی معقولی او را بپرhamانه مورد حمله قرار دهدند و بیاد تهمت و افتراء بگیرند ؟
مگر کارهای تحقیقی در انحصار عده خاصی است ؟

من باب نمونه و برای اینکه اظهارات ما صرف ادعا تلقی نشود یکی از این‌گونه کتابها را که دریکی دو سال اخیر منتشر شده است درنظر می‌گیریم : مجموعه‌ای با عنوان «کتاب صادق - هدایت» چاپ بنگاه اشرفی - فرزین ، از گرددارندۀ کتاب‌مزبور می‌پرسیم مگر شما غیراز یک صفحه و نیم سرآغاز و چند صفحه مطالب درست یا غرض‌الود درباره‌ی من چیز دیگری از خود در این مجموعه مایه گذاشت‌اید که مبلغ‌نسبتاً هنگفتی با بتحقیق التالیف بجیب زده‌اید و حق چاپ‌های بعد را نیز برای خود محفوظ نگاهداشته‌اید و حال آنکه خود شما چنین حق را برای دیگران رعایت نکرده‌اید و قسمت اعظم آنچه درکتاب شما چاپ شده از آثاری است که قبل حداقل یکبار بچاپ رسیده است . مثلاً با اینکه من درکتاب «یادبودنامه‌ی ششمین سال درگذشت صادق هدایت» صریح‌آنوشته‌بودم که «نقل‌مندرجات آن به عنوان که باشد بدون اجازه کتبی ممنوع است» بازشما متن همه‌ی نامه‌های مندرج در آن‌کتاب را بردید و به چاپخانه داده‌اید که آنها را بدنبال سایر مطالب مجموعه‌ی کذاشی‌تان بچینند بی‌آنکه اجازه‌ای گرفته باشید . مگر چهارپنج صفحه مطالب بی‌سروتویی که برکتاب افزوده‌اید چه قدر ارزش دارد که شما دم از «هدایت شناسی» می‌زنید ؟ ما کتاب شما را شایسته عنوان دیگری میدانیم که هرخواننده دقیق و صاحب ذوق می‌تواند پیش خود آن عنوان را حس بزند .

سوء استفاده از نوشه‌های مربوط به مسائل تاریخ معاصر

برخی از مدعیان تحقیق و تتبع که در پی شکار اوراق و استناد گوناگون ادبی و تاریخی و غیره هستند گاه به نوشه‌های مربوط به مسائل و حوادث تاریخی دست می‌یابند که تنها به طبع و نشر ساده آن نوشه‌ها و استفاده از حق‌التالیف معمولی آنها قانع نیستند بلکه می‌کوشند که به عناوین مختلف ، از راه تهدید و شانتاز ، مبالغه‌گفته از کسانی که این نوشه‌ها به آنها ارتباطی دارد اخاذی کنند : مثلاً گاه بعضی از این نوشه‌ها به شخصیت‌های خانواده‌های معروفی که هنوز در ایران پا بر جا

هستند راجع میشود طبعاً اولاد و احفاد آنها نسبت به مطالب این گونه نوشته‌ها بی‌اعتناء نمیتوانند باشند. لذا کسانی که این نوشته‌ها را بدست آورده‌اند از افراد آن خانواده‌ها برای حذف و یا تغییر و تبدیل متن نوشته‌های بدست آمده مبلغی مطالبه میکنند.

و بدیهی است که افراد خانواده مزبور برای حفظ‌آبروی خانوادگی خود ناگزیر حاضر میشوند با پرداخت مبالغی که مطالبه شده است جلو انتشار نوشته‌های را که بر ضد حیثیت خانوادگی آنهاست بگیرند. گاه این محققین نه تنها دربرابر دریافت مبلغی حاضر میشوند مطالبی را که بر ضد خانواده‌ی معینی است از متن نوشته‌های تاریخی حذف کنند بلکه به تغییر و تبدیل بسیاری از مطالب نوشته‌های مکشفه تن درمیدهند و بازآگر پول قابل توجهتری دراختیارشان گذاشته شود حاضرند مطالبی، به سود خانواده‌ای که پول می‌پردازد، و به زیان خانواده‌های رقیب، در متن این نوشته‌های تاریخی بگنجانند. باین ترتیب بسیاری از حقائق مسلم تاریخی را تعریف کرده نسل حاضر و آینده را گمراه میسازند.

البته طریقه‌ی تحصیل این گونه اسناد و اوراق تاریخی نیز همان است که قبل از ذکر کرده‌ایم.

برای رفع هرگونه سوء تفاهمی می‌افزاییم که چه بسیارند از محققین که از روی کمال امانت و شرافت وظیفه‌ی خود را انجام میدهند بی‌آنکه قصد سودجوئی و یا تصفیه‌ی حسابهای شخصی و سیاسی داشته باشند.

تصحیح متون مختلف

گاه برخی از مدعیان تحقیق و تتبیع ادبی معاصر با همان شیوه‌هایی که در صفحات پیش شرح داده‌ام نسخه‌های از دیوان شعراء یا نویسنده‌گان کهن که بدست می‌آورند و با افزودن یکی دو صفحه از خود بعنوان مقدمه و یا چند پاورقی درباره‌ی برخی از لغات که از متن‌های چاپ شده قبلی رونویس می‌کنند همراه با چند

سطر بعنوان سپاسگزاری از این و آن متون مزبور را بچاپ میرسانند و با بت حق التالیف آنها نیز مبالغه هنگفتی بجیب خود سرازیر میکنند.

اینکه کلمه‌ی هنگفت را بکار برده‌ایم بهیچوجه اغراق نیست و بایک حساب ساده میتوان پیبرد که محققین مورد بحث با بت حق التالیف چه مبالغه قابل توجهی را بجیب خود میریزند بی‌آنکه کمترین استحقاقی داشته باشند و تازه چق‌چاپهای بعدی را نیز برای خود محفوظ نگاه میدارند و حداقل تا سی سال پس از مرگ و راث آنها نیز از این حق استفاده میکنند و اگر برحسب اتفاق کتابی که بدین ترتیب فراهم میشود، مورد توجه عموم قرار بگیرد آن وقت گنج بزرگی برای خود آنها و وراث آنها ذخیره میشود.

۱۰- تفسیر و تحشیه برشی از متون قدیم

این رشته از فعالیت‌های ادبی در سالهای اخیر موردن توجه و علاقه برشی از پخته‌خواران معاصر واقع است. ولی این کار زحمات و مشکلاتی را در بردارد ولی به حال سود حاصل از این کار برزحمات آن میچرید. این پخته‌خواران قبل از سراغ کسانی میروند که سابقه تحقیق و تبعی در متون مورد نظر آنان دارند. پس از چندی رفت و آمد با آنها و ریختن طرح دوستی بتدربیج نظر آنها را به فعالیت‌های خود جلب میکنند و با آنها چنین میفهمانند که خود باینگونه تحقیق علاوه‌مند هستند و ماهرانه میکوشند تایاد داشتهای تحقیقی آنها را بعنوانی از چنگشان بدرآورند و اگر احیاناً یادداشتهای مزبور برای انجام مقصود کافی نباشد با همان شیوه‌ای که گفته شد از کسان دیگر که در این زمینه‌ها تحقیقاتی دارند مقداری اطلاعات تکمیلی فراهم می‌کنند و سپس یادداشتهای بدست آورده را بهم ترکیب و تلفیق کرده و متن قابل انتشاری فراهم مینمایند و آنرا با عنوان «گردآورده‌ی»، «به تحقیق»، «به تحشیه» و «تفسیر»، «به اهتمام» یا به «تصحیح» خود منتشر می‌سازند و بدین ترتیب خود را «حافظ شناس»، «مولوی شناس»

و غیره جا میزند.

۱۱- مصاحبه و تقریر

الف - مصاحبه : یکی از انواع نسبتاً رایج فعالیتهای سودجویانه ادبی عصر ما را «مصاحبه» تشكیل میدهد. منظور ما در اینجا مصاحبه‌هایی است که با بدنو بسته‌های قبلی همراه باشد و طرفین مصاحبه در پی سود مادی و کسب شهرت باشندو یا برخی از مقاصد خاص شخصی یا سیاسی را تعقیب کنند. گاه در این مصاحبه‌ها سؤالاتی طرح می‌شود که از پیش از طرف خود مصاحبه شونده تنظیم گردیده و سپس به آنها پاسخهایی که از پیش تهیه شده است داده می‌شود، در این سؤالات، غالباً مصاحبه شونده مطالبی بسود خود می‌گنجاند از قبیل:

- جنابعالی که با صادر ہدایت دوست بوده و مصاحب دائمی او نیز بوده‌اید ...

- شما که یگانه دوست صمیمی او هستید ...

- شما که با صادر همکاری بسیار نزدیک داشته‌اید ...

- شما که استاد مسلم در تحقیق و تتبیع ادبی هستید و

به ادبیات کشور ما خدمات شایانی کرده‌اید ...

- شما که در «حافظ شناسی» و «مولوی شناسی» و «هدایت شناسی» سرآمد اقران می‌باشید و از افتخارات بزرگ کشور ما هستید ...

و بدین ترتیب مصاحبه‌ای ترتیب داده می‌شود که بهیچوجه یک مصاحبه در معنی معمولی کلمه نیست بلکه یک گفتگوی ساختگی است که مصاحبه کننده را به مبلغی بول و طرف او را به شهرت موردنظرش میرساند و ضمن حصول برخی از مقاصد شخصی و سیاسی اعتباری نیز برای او بدست می‌آید.

در سالهای اخیر چندین نوع مصاحبه رواج پیدا کرده است از قبیل مصاحبه‌ی حضوری، کتابی، رادیوئی و تلویزیونی که طی آنها با قرار و مدارهای قبلی و با استفاده از ساده دلی

و زودبازی مردم مطالبی در جهت مقاصد طرفین مطرح میگردد و که متن مصاحبه خود وضوحاً حاکی از وجود بند و بست بین طرفین مصاحبه است.

ما باین مصاحبه کننده‌ها و مصاحبه شونده‌ها صریحاً اعلام میکنیم که آنها هم بزودی لادست گردآورنده‌ها و «محققین کترهئی» مشابه آنها خواهد رفت زیرا دیگر کسی گول این صحنه سازیها و دروغپردازیها را نخواهد خورد. اکنون سطح فهم و اطلاعات روشنفکران و دانشجویان ما به آن حد رسیده است و آن عبارت از این است که یک نفر خود را بعنوان هردوغپرداز شهرت طلب که مدعی «گامی در راه هدایت شناسی برداشتن» است مطلقاً گوش نسپارند.

ب تقریرات - تقریرات نیز نوعی مصاحبه است که در سالها اخیر بوسیله‌ی برخی از مودجویان حیله‌گر ابداع شده است و عن عبارت از این است که یک نفر خود را بعنوان محقق و متبع به شخص مورد نظر خود که البته از دوستان صادق هستند معرفی میکند و بنای منظورهای خاصی از قبیل «گامی در راه هدایت شناسی برداشتن» از او تقاضا مینماید که نظریات خود را درباره‌ی احوال و آثار صادق و یا دوستانش به او تقریر کند تا وی این تقریرات را یادداشت و عیناً در مجله یا کتاب و یا مجموعه‌ای که بهمین منظور در دست تهیه دارد به چاپ برساند.

البته در مصاحبه‌ی معمولی که شرح آن گذشت طرفین به گفت‌وگو می‌نشینند و مصاحبه کننده سئوالاتی را مطرح میکند و طرف مصاحبه او بآنها پاسخهای مناسبی که از پیش تهیه و تنظیم شده است، میدهد. ولی در «تقریرات» پس از آنکه متن تقریر شده به وسیله‌ی مصاحبه کننده یادداشت شد، درصورتیکه متن مذبور با منظورهای او مناسب باشد آنرا عیناً در کتاب خود به چاپ میرساند والا در صدد تغییر و تبدیل آن برمی‌آید و میکوشد در این تقریرات با چند جمله تملق آمیز جلوی اعتراضات بعدی تقریر کننده را بگیرد. نمونه کامل این روش تزویر آمیز شرحی است که گرد آورنده مجموعه «کتاب

صادق‌هدایت» (چاپ اشرفی- فرزین) درمورد تقریرات آقای فردید عمل کرده است . این گردآورنده در صفحه ۳۸۵ مجموعه‌کذاشی مذبور چنین مینویسد :

«دوستان آقای فردید نیک آگاه‌ند که شیوه سخن گوئی و نویسنده‌ی ایشان از یک ذهن پرورده فلسفی تمام عیار مایه و توشه میگیرد ... از این روی من نخست مایه سخن ایشان را گرفتم ... و گفته‌های ایشان را به زبانی درآوردم که برای همگان زود دریافت و آسان باشد ... و نتیجه این شد که نوشته ما از یکستی خود بیرون رفت و دارای دوشیوه آمیخته گردید ...»

بدین ترتیب این تقریر نویس شیاد خواسته است درمورد گفته‌های آقای فردید خلط مسئولیت کند ولی طبق نوشته صریح او هرخواننده دقیق و کنجدکاو میتواند به آسانی پی ببرد که تقریرات آقای فردید مطلقاً اصیل نیست و متن آن مخدوش و مغوشش میباشد و همین کافی است و نیازی نیست که آقای فردید اقدام به تکذیب یا اعتراض بکند . گرچه بقرار مسموع آقای فردید بحق از دخالت‌های ناروا و تزویرآمیز گرد آورنده «کتاب صادق هدایت» بسیار آزرده و ناراحت شده است ، ولی دراین مورد تقصیر بیشتر با خود فردید است که گول تقریرنویس شیاد و دریوزه‌گری را خورده و آسان تحت تأثیر اظهارات دروغ او قرار گرفته است . و بدون درنظر گرفتن جوانب امر مطالبی اظهار کرده است که کار تقریرنویس را برای تغییر و تبدیل گفته‌های خود آسان کرده است . هیچ دوستی مجاز نیست درباره دوستان دیگر سخنانی به زبان بیاورد که برای دیگران مجال تعبیر و تفسیر نادرست در اطراف سخنان او فراهم گردد . اگرهم آقای فردید از یکی دوتن از دوستان بعلی که من واقف هستم کدورتی حاصل کرده بوده است نباید به یک شخص مرموز و مشکوک مطالب خود را طوری بیان کند که دست او در افزودن هرنوع شاخ و برگی بگفته‌هایش علیه دوستان باز باشد .

حال ، متأسفانه ناراحتی آقای فردید بی‌فایده است حتی تکذیب رسمی هم دیگر تأثیری ندارد . این تیری است که از کمان گذشته است ! تنها راه جبران این غفلت این است که

لاقل ماهیت این گونه اعمال ناجوانمردانه و غیرانسانی به مردم شناسانده شود . این کاری است که من آنرا وجهه همت خود قرار داده ام .

دوسستان دیگر باید از این حادثه تأسف انگیز درس عبرتی بگیرند و هرشیاد بیمامیه و بیسروپا را به خود راه ندهند همانطور که یکی دوتن از دوستان ما همین کار را کرده اند و از همان اولین برخورد با آنها عذرشان را خواسته اند .

ما از گردآورنده‌ی مجموعه‌ی مزبور سئوال میکنیم که اگر شما در این مور دسوی نیت نداشتید به چه مناسبت بخود زحمت دادید که متن تقریرات آقای فردید را تغییر بدهید ؟ اگر «شیوه‌ی سخن‌گوئی آقای فردید از یک ذهن پرورده‌ی فلسفی مایمیگیرد» چه ضرورتی در میان بوده است که شما تقریرات او را به میل و نظر خود تغییر بدهید تا درنتیجه بقول خودتان نوشته‌های شما «دارای دو شیوه‌ی آمیخته» گردد ؟ اگر شما تقریرات اورا آنقدر توانستید درک کنید که دوباره آنرا به زبانی درآورید تا برای همگان زود دریافت و آسان باشد» کدام خواننده‌را سراغ دارید که قوه‌ی فهم و درکش از شخصی چون شماکتر باشد ؟ آیا این شیوه‌ی مزورانه‌ی شما خود «از یک ذهن پرورده‌ی شیدآمیز تمام عیار مایه و توشه نمیگیرد ؟

ما سئوالات بسیاری داریم که بعدها به موقع خود مطرح خواهیم کرد .

۱۲- دستبردهای غیرمجاز ادبی

اینجانب درسال ۱۳۳۶ متن چند نامه از صادق را در یادبود نامه‌ی ششمین سال درگذشت او چاپ و منتشر کرده بوده ام چند سال بعد اطلاع حاصل کردم که شخصی متن نامه‌های مزبور را در مجله‌ی «صبح امروز» بعنوان نامه‌های چاپ نشده صادق‌هدایت بتدریج منتشر میکند البته من درآن موقع به این کار اعتراضی نکردم زیرا روش من درمورد یادگارهای صادق همیشه این بوده است که حتی‌الامکان آن یادگارها به نظر عده

بیشتری از علاقمندان برسد بالینکه بعداً دانسته شدکه نامه‌های مزبور را به مبلغ پنجهزار ریال فروخته‌اند بازهم اعتراضی نکردم تا اینکه روزی به سردبیر مجله فوق مراجعه و ایشان درخواست کردم شماره‌های که در آنها نامه‌های صادق هدایت چاپ شده است در اختیار من قرار دهند ضمناً جریان حقیقی را نیز باطلاع ایشان و چندتن از همکاران مجله‌ی «صیحه امروز» رسانیدم گویا این گفته‌ی من بگوش فروشنده نامه‌ها رسید . چندی بعد اطلاع حاصل‌کردم که در شماره چهارم دیماه ۱۳۴۶ مجله‌ی مزبور شرح زیر درباره‌ی من نوشته شده است :

«بازهم توجهی به آقای حسن قائمیان

خواستیم این‌دفتر را ببندیم که نشد و باز مجله‌گرامی فردوسی نقل قولی از قائمیان کرده بودکه لازم آمد دو سه سطری حاشیه‌برویم و البته به قول حضرتی ایشان خاصیت دارد . آقای قائمیان اگر فراموش نکرده باشد دو سه سال پیش از پله‌های دفتر مجله هنرمندان بالا آمد و وارد دفتر شد و گفت که آقا من چند نامه از هدایت دارم و اینها که شما به چاپ می‌زنید ، تکراری است و من نامه‌های اصل بخط آن مرحوم دارم و دانه‌ای نمیدانم هفتاد یا هفتاد تومن می‌فروشم که البته قیمت زیاد بود و دخل کم و خریدن آن از استطاعت مابدور ، ولی اکنون از آقای قائمیان سوال‌می‌کنیم اگر دکان باز نکرده ، چرا خواست آن نامه‌ها را به آن قیمت‌های گراف بفروشد ؟ نکند حضرتی ایشان برای سایر آثار چاپ نشده هدایت که نزدش است کیسه دوخته است و ما خبر نداریم ؟ راستی نکند؟

بعداً برای من محرز شده بوده است که این شرح راهمنان فروشنده نامها که سابقاً همکاری مختصی با مجله داشته است تهیه کرده و با استفاده از عدم توجه مسئولین مجله آنرا بچاپ رسانیده است . و اکنون هم بهمین دلیل‌گله‌ای از مسئولین

مجله ندارم ولی برای اینکه حقیقت مطلب برای کسانی که شرح مزبور را زمانی در مجله دیده‌اند روشن شود ناگزیر به چند سؤال از مستویین مجله هستم :

۱- آیا معقول بنظر میرسد که من پیشنهاد چاپ نامه‌های را که یکبار در مجله شما منتشر شده بوده است دوباره بشما داده باشم ؟

۲- آیا مجله‌ی دیگری که برای این‌گونه معامله‌ها از مجله‌ی شمامناسبتر و از شما دست و دلیازتر باشد نمیتوانست پیدا کنم ؟

۳- گرچه در شرحی که در مجله شما نوشته شده تصریح گردیده است که پیشنهاد برای چاپ مجدد همان نامه‌ها بوده ولی ما فرض میکنیم که پیشنهاد من برای نامه‌های دیگری از صادق بوده است آیا باز هم مجله مناسبتر و علاقمندتر وجود نداشته بوده است ؟

۴- شما که خرید آن نامه‌ها را به علت «قیمت زیاد و دخل کم از استطاعت خود بدور» دانسته بودید آیا تاکنون من آنها را بهبیج مجله دیگری فروخته‌ام و یا اصولاً از آن تاریخ تا امروز نامه‌ای دربهیج مجله‌ای از طرف من بچاپ رسیده است ؟ مگر اینکه فرض کنیم که این یادگارهای صادق آنقدر بی‌ارزش است که روی دست من باد کرده باشد !

سخن کوتاه : چرا با سهل انگاری خودتان میگذارید که هر شخص غیر مستولی صفحات مجله‌ی شما را وسیله‌ی تصفیه حسابهای شخصی خود قرار دهد ؟

اما من نقل نامه‌های مورده بحث را که برای نخستین بار در «یادبود نامه‌ی ششمین سال درگذشت صادق» بچاپ رسیده بوده بدون اجازه‌ی کتبی منع کرده بودم (به صفحه ۲ کتاب فوق رجوع شود) ، آیا این یک دستبرد جسورانه و غیرمجانز نیست ؟

همین کار را نیز همپالکی فروشنده‌ی نامه‌ها در مجموعه‌ی کتاب صادق‌هدایت (چاپ بنگاه اشرفی) کرده است .

البته ممنوعیت مذکور در فوق فقط برای این بوده است

که از سوی استفاده‌ای این‌گونه «پخته خوران‌طفیلی» که دربی شکار نوشته‌ها و نامه‌های حاضرآماده هستند تا به جم مجموعه‌هایی که به قصد کسب شهرت و جلب منفعت، سرم میکنند بیفزایند و میزان حق‌التالیف خود را نیز بالا ببرند جلوگیری شود ذکر این‌گونه متنوعیت‌های قانونی در عمل سودی دربرندارد و نمیتواند جلو دستبردهای غیرمجاز این قبیل پخته خوران و دریوزه‌گران را بگیرد، چنانکه گردآورنده‌ی مجموعه‌ی «کتاب صادق هدایت» (چا پبنگاه اشرفي) علاوه بر نامه‌های فوق متن نامه‌های را که من درکتاب «ظهور» چاپ کرده بودم نیز درمجموعه‌ی مزبور نقل کرده و از این راه مبلغی برحق‌التالیف خود افزوده است. من نه حوصله‌ی تعقیب قانونی این افراد را دارم و نه مایل که هرگز درهیچ مکان و هیچ دادگاهی با آنان روپرتو شوم: عجیبت‌تر آنکه این دستبرد زنندگان تازه خود را طبلکارهم میدانند، چنانکه شنیده‌شده‌است همین گردآورنده‌ی مجموعه‌ی «کتاب صادق‌هدایت» چندی قبل پیش این و آن اظهار کرده بوده است که قصد دارد در آینده ثابت کند که من به هنگام تنظیم کتاب «ظهور» از نظر روانی بیمار بوده‌ام. (بی‌شک طبق معمول، با استفاده از مقاله‌های مفصلی که بقلم کسانی بنامهای مستعار «دکتر آذرخشن» و «الف - نادر» چندسال‌پیش درنقد کتاب «ظهور» در مجله‌ی فردوسی بچاپ رسیده است) . یکی نیست به این‌گونه «محققین کتره‌ئی» و «گردآورنده‌گان شیاد» بگوید که او لا آیا کسی که دوچار بیماری روانی باشد میتواند چنین کتابی بزرگ که بین مطالب آن کمترین ارتباط غیرمنطقی نتوان یافته تنظیم و چاپ کند؟ و ثانیاً بفرض که چنین کسی دوچار بیماری روانی بوده، این بیماری برای شخص شما چه زیانی داشته است؟ مگر از همان نوشته‌های «بیمار‌گونه» او نبوده است که شما توانسته‌اید از راه «دستبرد غیرمجاز» چندین صفحه به مجموعه‌ی کذائی خود بیفزایید و بی‌صرف کمترین زحمت مبالغی به حق‌التالیف خود اضافه کنید؟ «زهی مروت و مذهب زهی طریقت و کیش»!

اکنون بخاطریم آمده است که این شخص چندی پس از آنکه متن مقاله‌های مندرج در مجله فردوسی را درباره نقدکتاب «ظهور» باو داده بودم اظهار کرده بوده است که : «وی با متن کتاب «ظهور» چندان موافق نیست ! و این اظهار اندکی مایه امیدواری شده بود زیرا فکر کردم که لابد این شخص دارای معلوماتی ، ولو مختصر، در زمینه‌های مذهبی و دینی است و مطلقاً توجه نداشت که این اظهار ناشی از خواندن مقاله‌هائی است که باو داده بودم یعنی پس از خواندن آن مقاله‌ها ایده‌هائی بدست آورده و بفکر افتاده است از خود اظهارنظری بکند .

اما فکراساسیکه موجب تکوین یا تنظیم کتاب «ظهور» شده این بوده است که چون مطالب کلیه کتابهایی که صادق از پهلوی ترجمه کرده است تماماً درباره «ظهور» بوده لذا من از این امر استفاده کرده و موضوع «یادبودنامه دوازدهمین سال درگذشت صادق هدایت» را موضوع «ظهور» قرار داده‌ام تا طی آن بتوانم ترجمه‌های پهلوی صادق را که هنوز موضوع آن‌ها برسیاری از علاقه‌مندان به آثار صادق پوشیده بوده است معرفی کنم و چنین نیز کرده‌ام و مطلقاً نظرهای مذهبی در کار نبوده است علت مخالفت عده‌ای با این کتاب یا با من برای این بوده است که عنوان کتاب صورت مذهبی داشته است : «درباره ظهور و علامه ظهور» و بهمین جهت عده‌ای از جوانان باصطلاح متجدد که مخالفت با مذهب را برای خود شانی میدانند با این کتاب به مخالفت برخاسته‌اند تا جاییکه از دادن نسبت بیماری روانی بمن هم خودداری نکرده‌اند و چنان روش خصوصت آمیز در نقدهای خود بکار برده‌اند که عنوان مقاله خود را «درباره جنون و علامه جنون» انتخاب کرده‌اند و لابد از این کار خود بسیار خرسند و مغفول نیز بوده‌اند . مگر هرکس که درباره مسائل دینی بحثی بمیان آورد لزوماً دوچار بیماری روانی است ؟

من انکار نمیکنم که در سالهای اول پس از درگذشت صادق برای من یک دوره کوتاه ناراحتی معمولی عصبی پیش آمده است که معلول درگذشت دوست عزیز و گرانقدری که جانشینی برای او نمیشد یافت بوده است و همچنین احساس

نهانی مطلق و ابدی پس از فقدان او و همچنین زندگی یکنواخت و کسل کننده و برخی از عوامل دیگر در بروز این عارضه بی اثر نبوده است این ناراحتی حتی به حد یک بیماری عصبی درمعنی معمولی کلمه هم نمیرسانیده است تا چه رسد به جنون!

بهمین جهت عده‌ای از مغرضین از این ناراحتیها استفاده کرده و چنین شهرت‌هایی را داده‌اند من هرچه فکر میکنم در زندگی خود هرگز نسبت به این اشخاص کترین بدی نکرده بوده‌ام تا آنها از راه انتقام جوئی به چنین توھین و افترائی بپردازند. گرچه سالها همین نفعه را بصورت‌هایی شدیدتر درباره صادق هدایت نیز ساز کرده بوده‌اند ولی به لطف خداوند بالآخره این مغرضین بقدر کافی رسوا شده‌اند و سلامت فکر و صلابت‌اندیشه صادق برای همه جهانیان باثبات رسید. این افراد در روزهایی که برایر فقدان دوستی بسیار عزیز و گرانقدر ضریب‌های ناراحت کننده‌ای به اعصاب من وارد آمده بوده است، بجای آنکه بکوشند دست محبت و ملاحظت بسر من بکشند و برجراحات روحی من مرهمی ولو اندک بگذارند همه کوشش‌های خود را برای تشديد این ناراحتی بکار میرهند.

در آن ایام عده‌ای عقیده داشتند که این حملات ناشی از مخالفت‌هایی است که با شخص صادق داشته‌اند ولذا خواسته‌اند از راه حمله غیرمستقیم یعنی از طریق حمله بدوسستان صادق از او انتقام بگیرند ولی بهر حال محرك اصلی این افراد هرچه بوده باید قبول کرد که عمل آنها بسیار غیرانسانی و دور از انساناف و عدالت بوده است. بین نوشته‌های انتقادی منتقدینی که در «مجله فردوسی» نقدی برکتاب ظهور نوشته بوده‌اند شباهت زیادی وجود دارد بقسمیکه حتی نوعی همکاری فکری و معاضدت قلمی بین آنها نیز بچشم میخورد ولی در برخی از موارد تناقضات بارزی نیز در نوشته‌های مذبور بوضوح مشاهده میشود که میرساند نویسنده‌گان آنها از تشخیص درست و استنباط صحیح حقائق مربوط به مطالب کتاب «ظهور» کاملاً عاجز بوده‌اند.

مثلاً منتقد اولی مینویسد:

«بعد پیشگوئیهای پیامبران بزرگ و امامان

برحق و روایت راویان موثق است درباره ظهور که نوشته‌اند : گردآورنده : «صادق هدایت - حسن قائمیان» پیداست که البته خودشان (یعنی قائمیان) رحمت مطالعه روایتهای دینی را برخود هموارداشته و نام هدایت را نیز با خاطر احترام دوست به آن افزوده‌اند ..

ولی منتقد دومی مینویسد :

«و بعد از اینهاست که (قائمیان) چند ترجمه هدایت را بهمراه اخبار و احادیثی که خود هدایت جمع کرده به دنبال هم ردیف کرده است . . . بنا به نظر منتقد اولی من مشتی اخبار و احادیث را جمع آوری کرده و سپس به خاطر احترام دوست آنها را به نام هدایت به کتاب افزوده‌ام . . .

و طبق نظر منتقد دومی این اخبار و احادیث را قسمتی خود هدایت جمع آوری کرده بوده و قسمتی را من جمع کرده و به آن افزوده‌ام که این دو نظر باهم وضوحاً متناقض است . من این دو منتقد را بخوبی می‌شناسم و از عدم صلاحیت آنها در اظهارنظر راجع به مسائل دینی بخصوص مسئله غامض و مهم «ظهور» کاملاً واقف هستم . بهمین جهت برای من بهیچوجه روشن نیست چه عواملی محرك آنها در این حمله‌های ناروا نسبت به من بوده است .

از برداشت مطلب صفحات پیش کاملاً روشن است که من بهیچوجه قصد نداشتم که راجع به انتقادهایی که درباره‌ی کتاب «ظهور» در مجله «فردوسي» نوشته شده است به بحث تفصیلی بپردازم . ولی مفرضانه بودن مقاله‌های انتقادی مزبور بحدی است که نمیتوانم درکتاب حاضر از ذکر برخی نکات صرف نظر کنم ، بخصوص که برنامه‌ی اصلی ما ذکر نمونه‌هایی از برخی از نوشته‌های «شیادان ادبی» است و بسیار بجا و بموقع خواهد بود که نمونه‌های نیز از مقاله‌های مفرضانه و «شیادانه» را نیز بدست بدھیم . بهمین جهت در زیر قسمتهای از متن مقاله‌ای که در نقد کتاب «ظهور» بوسیله‌ی شخصی با نام

مستعار «دکتر آذرخش» در شماره‌ی هشتم دی ماه ۱۳۴۳ مجله‌ی «فردوسی» درج شده است نقل می‌کنم.

قبل از اینکه منتقد کتاب «ظہور» خودداری نکرده بلکه کوشیده است تحریف مطالب کتاب «ظہور» خودداری نکرده بلکه کوشیده است احساسات خوانندگان را به احشاء مختلف برعلیه من تحریک کند. مثلًا درمقاله خود چنین مینویسد:

«... و این که تمام متن این کتاب (ظہور) فحش و ناسراست به مردم که هیچ چیز نمی‌فهمند و غالب آنها فاسد و تبهکار هستند و همه سیمبل و خداشناس، تنها به آدم‌ها اکتفاء نشده و به زمین هم که‌مادر و مدفن این آدم‌هاست فحش و ناسزا نثار شده آنچنان نفرت‌انگیزوبی‌مزه و بایین نتیجه‌ی درخشنادی‌التخلیه‌ی همه‌ی کائنات کره‌ی زمین است.»

من ممکن است همه‌ی اعتراضات اورا درباره‌ی کتاب خود قبول داشته باشم ولی اعتراض به‌اینکه به «کره‌ی زمین توهین غیرقابل تحملی شده است» برای من معماً است و از منظور واقعی این منتقد نتوانسته‌ام سردربیاورم.

اثبات اینکه اظهار این منتقد که من «همه‌ی مردم را نفهم و فاسد و تبهکار دانسته‌ام» عاری از حقیقت است فعلًا آسان نیست زیرا کتاب مزبور بلافاصله پس از انتشار توقیف شده است و کسی از خوانندگان ما نسخه‌ای از آنرا ندارد تا از او خواهش کنم که به متن کتاب مراجعه کند و بهبیند که آیا واقعاً من به همه‌ی مردم چنین تهمتی واردکرده‌ام؟ نقل متن همه‌ی مطالب کتاب نیز که صفحات آن به ۴ قطع و زیری بیش از شصت صفحه می‌شود طبعاً درکتاب حاضر بهیچوجه میسر نیست.

فقط به ذکر این نکته اکتفاء می‌شود که:

گوئی منتقد تصور کرده است که درقرون وسطی زندگی می‌کند و یا باگالیله و کوپرنیک و برونو هم‌عصر است و عضویت دستگاه نفتیش عقاید را دارد که می‌غواهد بالتهام به اینکه من به زمین توهین کرده‌ام مردم و یادآدگاهی را برضد من بشوراند! فرض می‌کنیم که این اتهامات ناشی از تعصبات ابلهانه

و یا استنباطات مفرضانه است ولی درباره‌ی تحریفاتی که این شخص درمورد نوشته‌های من مرتكب شده است چه می‌شود گفت؟ من درکجا نوشته‌بودم که :

«درهمان کودکی بقدرتی باهوش و کنجدکاو بودم که ... من در صفحه ۱۱۲ کتاب «ظهور» بهمناسبتی چنین نوشته بودم :

در همان کودکی به قدر کافی باهوش و کنجدکاو بودم که ...

و واضح است بین این دو عبارت از نظر معنی تفاوت بسیاری وجود دارد !

آیا یک منتقد شرافتمند هرگز به چنین تحریف‌هایی مبادرت می‌ورزد ؟

اینک قسمتهایی از متن‌مقاله انتقادی «دکتر آذرخش» در زیر نقل می‌شود . از بحث درباره‌ی مقاله‌ای که با نام مستعار «الف - نادر» بچاپ رسیده است صرف‌نظر می‌شود زیرا بنابر توضیحی که از طرف مجله‌ی «فردوسي» داده شده است مقاله‌ی آخرالذکر با عنوان «درباره‌ی جنون و علامه جنون» یک مقاله طنزآمیز است و مطلقاً جنبه‌ی جدی ندارد .

اینک قسمتهایی از متن مقاله‌ی «دکتر آذرخش» درباره‌ی کتاب «درباره‌ی ظهور و علامه ظهور» :

«چاپ و انتشار ، این کتاب مستطاب را با همه سلیقه و دقتی که در ترکیب آن بکار رفته است یکی از علامه دوره‌ی آخرالزمان باید به حساب آورد . این کتاب که بقول مؤلف هیچ‌گونه جنبه‌ی مذهبی ندارد از مسائلی سخن می‌گوید که واقعاً در هیچ چارچوبی جا نمی‌گیرد . بظاهر ، کتاب یادبود نامه‌ی دوازدهمین سال درگذشت صادق هدایت است که درسیزدهمین سال منتشر شود و اگر مثل مؤلف کتاب ؛ به بعضی مسائل معتقد باشی نحوست عدد ۱۳ را نیز بر پیشانی آن خواهی دید . مؤلف محترم در پیشگفتار کتاب که عنوان «تذکر ضروری» دارد آن عده از خوانندگان را که ممکن

است از ترکیب این کتاب خوششان نیاید تهدید کرده است با این عبارت : «شاید عده‌ای که متأسفانه هنوز سابقه ذهنی نادرست آن‌ها دربارهٔ صادق هدایت همچنان باقی است از طرز ترکیب مطالب این کتاب دچار شگفتی شوند ولی لازم است به آنها و به همه کسانی که مانند آنها می‌اندیشند بگوییم که متأسفانه شما صادق هدایت را درست نمی‌شناسید و اگر این همه موجبات آزردگی خاطر او را در زمان حیاتش فراهم نمی‌کردید و او را تا این حد به بدبینی نسبت به همه کس و همه چیز درجهان نمی‌کشانیدید و بالاخره اورا بسوی مرگ و نیستی سوق نمی‌دادید ...» و بدیهی است که بعد از این چنین تهدید صریح دیگر کسی جرأت نمی‌کند از ترکیب این کتاب خوشش نیاید چه در آن صورت حتی خود را قاتل اصلی آنمرحوم خواهد یافت . بدنبال این قسمت بحث تازه‌ای در «انسان‌شناسی» افتتاح کرده و خواسته انسان را تعریف کند : «آدمی خوکیست دوپا و مستراحی متحرک .» و آنچنان قاطعانه حکم صادر فرموده که گویی داروین تئوری اصل انواع خود را عرضه می‌کند . و بعد از این‌هاست که چند ترجمه هدایت را بهمراه اخبار و احادیثی که خود هدایت‌جمع کرده (ضمیمه‌زندو هومن‌یسن) بدنبال هم ردیف کرده است . علائم نیوگ از همان اوایل طفوولیت در ناصیه مؤلف پیدا بوده بطوریکه خوش می‌نویسد : «در همان کودکی بقدری با هوش و کنجکاو بودم که برخی از معتقدات و مراسم و اعمال را بدرستی بسنجم ...» و این هوش و ذکاوت تا آنجا بوده که در همان قلت سن بفکر تشکیل جمعیت و ارشاد گمراهان می‌افتد و با یکی از همکلاسان تصمیم به اختراع زبانی می‌گیرند و می‌روند سراغ بچه‌های کم‌سن و سال و متأسفانه «برخی از افراد بداندیش جریان را بصورت‌های دیگری به‌گوش مدیر مدرسه» می‌رسانند و نابغه‌ی خردسال از مدرسه

اخرج می شود . و بعد از مقدمه بسیار مفصل طرحی از اصول عقاید «گروه راجیه» را ادامه می دهد که به یک کتاب جفو اسطلاب بیشتر شباهت دارد . قطع کتاب را که بخاطر دو تابلوی «هبوط آدمی و سقوط آدمی» نیم ورقی گرفته اند ، و این که تمام متن این کتاب فحش و ناساز است به مردم که هیچ چیز نمی فهمند و غالب آنها فاسد و تبهکار هستند و همه سیه دل خدا نشناش تنها بآدمها اکتفا نشده و به زمین هم که مادر و مدفن این آدم هاست فحش و ناسزا نثار شده آن چنان نفرت انگیز و بی مزه و با این نتیجه درخشناد که : «بیت التخلیه همهی کائنات ، کرهی زمین است ..

گرچه انتقاد «دکتر آذرخش» شامل مطالعی نادرست و استنباطاتی بکلی غلط است و حتی نوشته های مرا نیز تحریف شده نقل کرده اند ، معدالک من انتقاد مزبور را بر انتقادی که یکی از نویسندها از کتاب «ظهور» کرده و در یکی از شماره های اسفند ۱۳۴۳ مجله «فردوسی» چاپ کرده است ترجیح میدهم . آنچه در زیر می خوانید قسمتهای از متن انتقاد نویسنده ای اخیر می باشد که عنوان اصلی آن «از فوائد جنون» است . از ذکر نام نویسنده صرف نظر می کنم . کسانی که نام نویسنده را بخواهند بدانند میتوانند به شماره مزبور مراجعه کنند . آنچه در داخل پرانتز () آمده است از نمک پراکنی های منتقد است و عباراتی که در داخل گیومه « ذکر گردیده مأخوذ از نوشته خود من می باشد :

از فوائد جنون بررسی جنون و علام جنون :

نوشته سر اپادشنام حسن قائمیان یکبار دیگر نشانه ای از آن فضیلت و گفتار نیک و پندار نیکی است که در کتابشان بارها به آن اشاره فرموده اند . ایشان در اول نوشته به دو نفر آقایان (الف - نادر) و (دکتر

آذرخش) توهین کرده‌اند . بندۀ آقایان را نمی‌شناسم ولی آنچه مسلم است ترهات حسن قائمیان درباره‌ی صادق هدایت دل‌هر مرد حساس و ادب دوستی را به درد می‌آورد ...)

(... از این گذشته مندرجات کتاب «ظهور و علام ظهور» خود بهترین دلیل قاطع است برجون و علام جنون . فکر سالم چنین مهملاتی را نمی‌یافد ... هری زدیم و سر انا الحق شد آشکار - ما را بدین دوای سفید این‌گمان نبود !!

یک بررسی کوتاه

(... و اما نویسنده‌ی آن کتاب مسخره در صفحه ۱۱۱ تحت عنوان «گروه راجبه» خود را چنین معرفی می‌کند :

«خانواده‌پدر و مادرم که از مردم متوسط و ساده دل مازندران بودند ... بامور کشاورزی یا کسب و کار ساده اشتغال داشتند ... آنطور که من توجه و دقت کرده‌ام حتی پس از پذیرفتن اسلام ، ایمان و اعتقاد به اصول دین زرتشت را نیز حفظ کرده‌اند ... (منکسر-درنی آورم ، کوسه ریش پهن شنیده بودم ولی اعتقاد بدو دین را در آن واحد باید مطلعین امور مذهبی توجیه کنند) .

«الآن بخوبی پی می‌برم که برخی از معتقدات مادرم مخصوصاً مقید بودن او بر عایت دقیق شعار : گفتار نیک - کردار نیک - پندار نیک که همیشه ما را نیز بر عایت آن توصیه می‌کرد ... مادرم یک زرتشتی - مسلمان پاکدل و خداپرست و با ایمان بود (ترکیب دو دین که در بعضی جهات با یکدیگر از نظر مقررات مغایرت دارند نمیدانم چطور ممکن است؟) من از همان نخستین روزهای کویکی (شما خاطرات توی

قداق را بخاطر دارید؟) بیش از حدودی که رشد فکری در مراحل مختلف زندگی اجازه میداد متوجه مسائل اخلاقی و معنوی بشوم (جلال الخالق این طفل یک شبه ره صد ساله میرود！)

نخستین باری که من توانسته بودم تشریفات نیایش بدرگاه خداوند را (تشریفات اسلامی یا زرتشتی؟) بینقص انجام دهم پدرم یک رأسگاو بمن بخشید (هم- مذاکره！) پتدربیج در مفز من این فکر رشد میکرد که باید آنچه از معتقدات و رسوم آدمی که عقا و منطقاً (بچه منطق هم میدانسته است؟!) ناروا و نارسا بنظر میرسد و شایسته مقام بلند آدمی نیست (مقام بلند آدمی را بعد خوب تشریح کرده اید) در آن زمان من در کلاس ششم ابتدائی بابل تحصیل میکردم (من ادعای نبوغ کرده ام یا شما که در ۱۲-۱۳ سالگی اینهمه سرتان میشید؟) «حتی در صدد اختراع زیان تازه ای نیز برآمده بودیم بی آنکه از اصول زیان شناسی کمترین اطلاعی داشته باشیم» (البته شکسته نفسی فرموده اید ولی گویا دکتر زا منهوف آن زیان را از قوه بغل اورده باشد！) «این وضع چندان دوامی نیافت زیرا بزودی وجود این اجتماع کوچک و تاحدی کوکانه (چه فرمایشی است، اختیار دارید) موجب تعییرات و تفسیراتی در شهر ما شد... (چه نوع تفسیراتی شد؟) مدیر دبستان کم جوانی کم تجربه و زودبار بود... (همه کم تجربه اند!) مرا در حضور شاگردان تنبیه و از مدرسه اخراج کرد (خدا پدرس را بیامزد که بچهها را از گمراهی رهانید) بعد در فصل ۴۶ «درباره اینکه باید شالوده این دنیا بر اصول دیگری ریخته شود !! (پس شما حتی اصول این دنیا را هم قبول نکردید؟) در صفحه ۱۳ نابغه عصر ما انسان را لینطور تعریف نموده است: «این معده و این ماشین زیاله سازی و این مستراح متحرک وجود ماست که... وجود کثیف ما که یک

ماشین کثافت سازی و یک مستراح متحرک است ...
انسان در اصل خوکی است دوپا ... خوک در اصل
انسانی است چهارپا» (حقیقتاً که مقام بلند آدمی مورد
اشاره خودتانرا تشریح کرده‌اید . بهرحال آنقدر که
خواننده این تکه را از نظر بیوگرافی شما قبول میکند
سایر قسمت‌ها قابل قبول نیست !)

در صفحه ۸۴ یدالله‌فرق‌ایدیهم را مجسم کرده‌اید
یک دست انسانی کشیده کف دست یک چشم درشت و
ابرو نهاده و زیر چشم بسم‌الله‌الرحمان‌الرحيم را بشکل
مرغی خالکوبی کرده‌اند . نمی‌دانم علماء دین این‌ها
را چطور تعبیر میکنند ؟!

آنچه مرا از این انتقاد دلخور میکند تنها تک مضرابهائی
که منتقد در لابلای نوشته‌های من گنجانده است نیست بلکه از
عباراتی از قبیل : (نمی‌دانم علمای دین این را چطور تعبیر
می‌کنند) دلخورم که از آن بُوی تحریک به منظور تکفیر به
مشام میرسد و دیگر عباراتی است که این منتقد با ذکر آنها
در صدد برآمده است که آقایان «دکتر آذرخش» و «الف - نادر»
را نیز برعلیه من تحریک کند !

همین منتقد که در صدد برآمده است علمای دین را
بر ضد من تحریک کند و فتوای تکفیر آنها را بدست آورد خود
دریکجا در مقاله‌اش چنین مینویسد :

«از این گذشته مندرجات کتاب «ظهور و علام ظهور»
خود بهترین دلیل قاطع است برجون و علام جنون .
فکر سالم چنین مهملاطی را نمی‌باشد ...»

حال من در خور تکفیر هستم یا خود او که مندرجات
کتاب «دریارهی ظهور و علام ظهور» را از علام جنون دانسته
و معتقد است که : «فکر سالم چنین مهملاطی را نمی‌باشد» افسوس
که من بنایه خواهش مدیر مجله‌ی «فردوسی» پذیرفته‌ام که دریارهی
نوشته‌های این منتقد کوتاه ببایم و از پاسخ دادن به نوشته‌های
او صرف‌نظر کنم و گرنه سزا این تحریکات را کف دست او
می‌گذاشتم تا هر جرئت‌نفوری دیگر هوس نویسندگی و انتقاد نکند

و خود را در مسائل دینی وارد ننماید .

فعلا ناگزیر برای اینکه خوانندگان کتاب حاضر از متن
کامل آنچه من در کتاب «ظهور» نوشتم و بطور مثاله شده بوسیله
منتقد ارائه گردیده است اطلاع حاصل کنند قسمتهایی از متن
مورد استناد منتقد را در زیر نقل میکنم تا شیوهی انتقاد کنونی
ادبی بهتر دستگیر خوانندگان گردد :

هیزم سوخته شمع ره منزل نشود
باید افسروخت چرا غی که ضیائی دارد
«پروین»

«شاید به علت اینکه مادرم زنی بتمام معنی خدا -
پرست و پارسا بود من در کودکی خیلی زود به امور
معنوی و مذهبی توجه پیدا کردم و شاید نوعی کنجکاوی
و یا میراث فطری نیز در این امر دخالت داشت .
به رصویر خانواده‌ی پدر و مادرم که از مردم متوسط و
ساده‌دل مازندران بودند از نسل‌ها نسل‌همیشه در مازندران
میزیسته‌اند و به امور کشاورزی یا کسب و کار ساده
اشغال داشتند . بدیهی است که پیش از اسلامی شدن
تمام ایران مردم مازندران زرتشتی بودند و خاندان ما
آنطور که من توجه و دقت کرده‌ام حتی پس از پذیرفتن
دین اسلام ایمان و اعتقاد به اصول دین زرتشت را
نیز حفظ کرده بودند .

«اصولا از نظر پدر و مادرم تا حدودی مسئله‌ی
زرتشتی بودن یا مسلمان بودن ، مطرح نبود آنها یک
راه میشناختند و آن راه خدای پرستی و راستی بود و
میکوشیدند بما نیز این راه را نشان بدهند .

« همین وضع خاص دینی و معنوی خانوادگی سبب
گردید که من از نخستین روزهای کودکی بیش از حدودی
که رشد فکری من در مراحل مختلف زندگی اجازه‌میداد
متوجهی مسائل اخلاقی و معنوی بشوم . البته بتدریج که
سن من بالاتر میرفت در خود کشش بیشتری برای مسائل
گوناگون معنوی احساس میکرم .

«بديهی است که با کمی سن و قلت معلومات برای من ميسر نبود که افکار صحيح و سقيم را به آسانی از يكديگر تشخيص و تميز دهم ولی ، من بآنکه قصد خودستاني داشته باشم در همان كويکي بقدر كافی با هوش و كنجکاو بودم که برخی از معتقدات و مراسم و اعمال را بدرستی بسنجم و در مغز خود آنها را دقیقاً بررسی کنم . بزودی متوجه نوعی عقب افتادگی فكري و معنوی مردم محیط خود شده بودم و مادرم نیز در این راه مرا راهنمایی میکرد ، نخستین باری که من توانسته بودم تشریفات نیایش پدرگاه اهورامزدا را بی نقص انجام دهم پدرم یک رأس گاو بمن بخشید . بديهی است که این بخشش صرفاً بمنظور تشویق و ترغیب من به ادامه نیایش روزانه و تولید این فکرکه هر کار نیکی را پاداشی است صورت گرفته بوده است .

«محیط پاک و رفاه آمیز و روحانی خانوادگی از يکطرف و مطالعه‌ی برخی از کتابهای قدیم و جدید که در خانه‌ی ما یافت میشد از طرف دیگر ، بنای تفکر و تعمق مرا در مسائل مادی و معنوی بینیان نهاد . بتدریج در مغز من این فکر رشد میکرد که باید آنچه از معتقدات و رسوم آدمی که عقلاء و منطقاً ناروا و نارسا بمنظیر میرسد و شایسته‌ی مقام بلند آدمی نیست و با ترقیات فكري زمان وفق نمیدهد بدور انداخته شود و در مقابل هر آنچه شایستگی پیروی و بکار بستن را دارد و با مقام بلند انسانیت سازگار است ، منشاء آن هرچه میخواهد باشد ، باید پذیرفت و دیگران را به قبول و پیروی آن دعوت کرده .

«البته دریک محیط کوچک خرافی و در میان مردمی نسبتاً جاہل و متعصب اظهار اینگونه افکار ، جسارت آمیز و خطرناک بود ولی کمی سن برای من سپر محافظی بود زیرا در آن زمان من در کلاس ششم ابتدائی بابل تحصیل میکردم فکر اقدام به یک اصلاح معنوی و اخلاقی

روز بروز در من تقویت میشد . باخود می‌اندیشیدم که افراد بشری پیرو هرمذهبی که باشند میتوانند از یک رشته اصول و قواعد جامع و ساده و عملی و مشترک پیروی کنند که با اصول هیچ یک از مذاهب حقه منافات و تضادی نداشته باشد و درحقیقت میتوان نوعی آئین مشترک و همگانی براساس خداپرستی و اصول اخلاقی و معنوی تشکیل دا دکه همگان آنرا بپذیرند و آنرا صمیمانه رعایت کنند تا بدین ترتیب پیروان مذاهب گوناگون از دوئیتها و نفاقها و مشاجرهها و مباحثه‌های پردردسر که سرانجام بجایی نمیرسد رهائی یابند و اصول آموزش و پرورش درهمه جا یکسان شود و دولتها ضمن یک اساسنامه بین‌المللی اجرای آئین‌نو راتعهد کنند و دقیقاً مستول اجرای آن باشند . حتی یک دستگاه بازرگانی بین‌المللی نیز دراین مورد نظارت کند و از فساد اخلاقی و معنوی نقاط مختلف جهان باقدامات اساسی و فوری و مقتضی جلوگیری نماید و قس علیهذا .

«البته در ابتدای امر برنامه‌ی کار وسعت زیادی نداشت و نیز باید بگوییم که بهیچوجه حس جاوه طلبی و شهرتخواهی یا پیشوائی جوئی و فکر دعویهای مذهبی و از این قبیل چیزها محرك من نبود بلکه فقط انگیزه‌ای معنوی و اندیشه‌ای اصلاح‌طلبانه که ناشی از استحکام تربیت معنوی خانوادگی من بود درایجاد اینگونه افکار دخالت داشت و بس ...»

«بهر صورت این فکر را بایکی از دوستان خود بنام «صادق دانش» که جوانی هوشمند و فعال بود و دو سال بالاتر از من تحصیل میکرد درمیان گذاشت . و باحکم او درصد اجرای این فکر برآمدیم . نمیدانم چه عواملی دخالت کرده بود که توانستیم خیلی زود توجه بسیاری از مشاگردیها را جلب بکنیم . هر روز عصر یکی دو ساعت در حیاط وسیع خانه‌ی یکی از مشاگردیها که اکنون در قید حیات است و گویا از کارمندان عالیرتبه

وزارت راه میباشد ، بچه‌ها را جمع میکردیم و به آنها تعلیمات نوین خود را که اکنون درست باخاطر ندارم چه بوده ، میاموختیم . حتی در صدد اختراع زیان تازه‌ای نیز برآمده بودیم بی‌آنکه از اصول زیان‌شناسی کمترین اطلاعی داشته باشیم .

این اجتماع کوچک ، و تاحدی کودکانه ، موجب تعبیرات و تفسیراتی در شهر کوچک ما شد و برخی از افراد بداندیش جریان را بصورت‌های دیگری به گوش مدیر مدرسه‌ی ما رسانیدند .

«بدين‌ترتیب این فکر هرچه بود تقریباً در نقطه‌خطه شد و چون چندی بعد برای ادامه‌ی تحصیل به تهران آمدم‌دیگر این موضوع در بوته‌ی فراموشی و تعطیل‌افتاد ولی طبعاً ماده‌ی اصلی این فکر که ریشه‌ی عمیق داشت در وجود من رشد می‌یافتد . البته‌ واضح است که دیگر براثر مطالعات بیشتر و احراز رشد کامل‌این فکر آن صورت ساده‌ی اولیه‌ی خود را نداشت و نیز من دیگر بخوبی تشخیص میدارم تاروژی که بشر در جهل و ندانی ، بمعنی اخص کلمه ، بسربیرد و احساسات ناروا و تظاهرات ریائی و افکار خام و تعصب آمیز و بخصوص خودپرستی و سودجوئی ا و برعقل و منطق و دانش و معنی طلبی غلبه دارد مداخله در این گونه مسائل از عقل بدور است .»

از متن ساده‌ی فوق که هیچگونه ابهام و تعقیدی در بر ندارد منتقد به میل‌خود جملات خاصی را انتخاب و بدبناه هم‌آورده و در پایان هر جمله نیز توضیحی از خود افزوده بوده است . فعلاً از این‌ موضوع سوی میگذریم .

حال که نمونه‌هایی از شیوه انتقاد و طرز عمل منتقدینی که برای کسب شهرت میکوشند تا مرا به‌مجاذه و مشاجره با خود برانگیزند از نظر خوانندگان گذشت ، بدبیست نظر یکی از نویسنده‌گان صاحب‌نظر کنونی و یکی از متفکرین کهن رادریاره‌ی

انتقاد در اینجا بیفزاییم . مثلا :

بنظر من نقل چند سطر از اظهارنظر یکی از نویسندگان
در مصاحبه متدرج در شماره (۵۹) مورخ یازدهم دیماه ۱۳۴۲
مجله «سپید و سیاه» در اینجا بی مناسب نباید :

«این افراد که بجای انتقاد کردن حمله میکنند ، فحش
میدهند و میکوشند که طرف را بکوبند بیچارگان مفرض و حسودی
هستند که به دلیل کم سعادتی و ندادانی در خود احساس ضعف
و حقارت میکنند و برای خالی کردن عقده دلشان راهی جز این
ندارند» .

یکی از نویسندگان کهن (رومی یا یونانی؟) نیز در این
مورد چنین میگوید :

«جائی که منتقد در آنچه از آن سخن میگوید
شناسا و دانا نیست جز رشك و بدستگالی چه محركی
برای وی میتوان شناخت؟

گرامی داشتن تقوی و پست شمردن زدائیل و
نمایان ساختن معایب باید هدف و غایت هر فرد شریف
و آزاده‌ای باشد که قلم یا قلم مو یا قلم حجاری بددست
میگیرد ..

گردآورنده مجموعه «کتاب صادق هدایت» (چاپ اشرفی)
را میتوان نمونه یکی از افرادی دانست که بجای انتقاد صحیح
و بیفرضانه متولی به حمله و ناسزا میشوند و بعلت بیمایگی و
احساس ضعف و حقارت دست به اظهارات دروغ و ناجوانمردانه
میزنند و بی‌شناسائی به موضوع مورد انتقاد و بی‌آنکه کمترین
اطلاعی از مسائل دینی داشته باشند از روی رشك و بدستگالی
نظرهای نادرستی درباره هرمستله‌ای که پیش بباید اظهار میکنند.
وی در یکی از صفحه‌های بدون شماره قسمت اول کتاب
مذبور تحت عنوان :

«یادداشت‌های صادق هدایت در حاشیه کتابها» چنین
اظهار نظر کرده است :

«... متاسفانه یکی از کسانی که پس از درگذشت
هدایت از نام و آثار او همه گونه بهره برداری کرده

است (منظور من هستم) و خود را «الراجحى الى الله»! می‌نامد در مجموعه‌ای بنام «ظهور و علام ظهور» در این زمینه چیزهایی نوشته است که از بیخ و بن نادرست است . اگر زیر کاسه نیم کاسه‌ای است و میخواهند به هدایت چیزهایی بپندند که روحش از آن خبر ندارد ، حرفی است . اگر هذیان‌های ذهنی شوریده و مغزی پریشان است آن هم حرفی است . اگر گرم کردن دکه میراث خواری از قبیل هدایت و آثار اوست آن هم حرفی است ... الخ

بامزه‌تر از این لاطائلات شرحی است که در شماره شانزدهم بهمن ۱۳۴۲ در مجله «تهران مصور» درباره کتاب «ظهور» درج شده است .

نویسنده در پایان مقاله خود چنین مینویسد:

«باین‌همه وقتی چشم هدایت ازین جهان بسته شد ، یک هدایت تازه‌ای ظهور کرد که شباhtش با مرحوم صادق هدایت درست یاندازه شباهت پیکره . هائی بود که بیست سی سال پیش ، ننه جان و خاله جان بند و جنابعالی بوسیله کاغذ و مقوا و پارچه و موم و غیره از خلیفه دوم درست میکردند و شب هقدم ذی القعده آن را آتش میزدند !

«این هدایت اخیر الذکر موجودی است مافنکی که جای ثابت او گوشه قهقهه خانه‌ها و شیرک خانه‌های تهران است . روزی چند غراوه عرق کشمش دو آتشه نوش جان و پشت آن مقدار لازم از انواع دود و گرد چاشنی میکند . اگر احیاناً گوشه خیابان دیده شود درست درحالی است که کراوات خود را بجای بند جوراب بسته و روی دو نست خود بحالت معلق راه میرود . ظاهرآ هدایت خانه‌ای ندارد ، اماکسانی که اطاق او را دیده‌اند خبرمیدهند که نویسنده عالیقدر بچه‌های خود را بالای تختخوابش درون شیشه نگه میدارد ! خلاصه یک چیزی میگوییم ، یک چیزی

میشنوی ... چون مختصات و مشخصات این موجود بزرگواری که بنام صادق هدایت ، سالها بعد از مرگ صادق هدایت در خیابانهای تهران راه میرود و دوست و آشنا پیدا میکند و کتابهای جدید مینویسد و کتابهای سابق خود را تجدید چاپ میکند از حد وصف خارج است . همینقدر باید دانست صادق هدایت اخیراً ذکر اخیراً کتابی نوشته و منتشر کرده است بنام «علام ظهور» !

در این کتاب مستطاب که خود از اقوی علائم ظهور میباشد، صادق هدایت کذائی مینویسد: «مرحوم هدایت قصد داشت سفری بهندستان رفته در مراجعت از آن سفر آئین جدید خود را عرضه بدارد ولی چون عمرش بانجا ماین مقصود اکتفا نکرد ، رسالت مزبور بعده «قائم» آن مرحوم محول گشته که از صحابه خاص بشمار است ..

شخصیت و حیثیت نویسنده را از نوشته او میتوان بخوبی شناخت بهمین جهت من فقط از این نویسنده سؤال میکنم که من در کجا نوشته ام که «هدایت قصد داشت سفری به هندستان رفته در مراجعت از آن سفر آئین جدید خود را عرضه بدارد ولی چون عمرش به انجام این مقصود اکتفاء نکرد رسالت مزبور بعده من محول گشته است» این چه جور انتقاد یا حمله است؟ از جعل این گونه مطالب چه نظری دارید و چه سودی میبرید؟

۱۳- چند کلمه درباره دستبرد ادبی از نظر اخلاقی و

اجتماعی

در هر جامعه و در نظر هر فرد دستبرد ادبی ، یعنی غصب و استفاده غیرمجاز از نوشته ها و اثرهای متعلق به دیگران از هر نوع و بهر صورتی که باشد ، از نظر اخلاقی عملی پست و مذموم شمرده میشود . در هر اجتماع که براساس نظم و قانون

و عدالت استوار است غصب آثار فکری و هنری دیگران واستفاده نامشروع و غیرمجاز از آن آثار به سود خود ، از رشت ترین و منفورترین طفیلی‌گری محسوب می‌گردد و از نظر اخلاقی و اجتماعی ، عملی پستتر و کثیفتر از آن نمیتوان یافت . گرچه دستبرد اعم از ادبی یا اقتصادی ، عملی مطربود و نفرت‌انگیز است ، ولی در دستبردهای ادبی و هنری تنها سود مادی نیست که از مالک اصلی و حقیقی سلب می‌شود بلکه حاصل معنوی فعالیتهای دیگران که از امتیازات فردی و افتخارات شخصی آنهاست نیز بغارت می‌رود ، عملی که مایه یائس و دلسردی‌کسانی است که به فعالیتهای فکری و معنوی در جامعه اشتغال دارند . بدیهی است که این دستبرد موجب تزلزل اراده افراد در خلق و ایجاد آثار هنری می‌شود و زیان این کار برای جامعه ، جبران پذیر نیست .

گذشته از اینها ، دستبرد ادبی مفاسد بسیار دیگری را نیز به دنبال خود خواهد کشید زیرا کسانی که به این گونه اعمال ناشایسته می‌پردازند برای تأیید حقانیت خود و حفظ مالکیت جدید از هیچگونه اعمال پست و ناروا روگردان نخواهند بود و برای اثبات اینکه در عمل خویش که غصب حقوق و ضبط آثار دیگران است ذیحق بوده‌اند از هیچ نوع تهمت و افتراء نسبت بصاحب اصلی آثار غصب شده خودداری نخواهند کرد . چنانکه زمانی من در مجله «فردوسی» به مناسبتی اشاره کرده بودم که مقداری از یادگارهای صادق که نزد من بوده برای مقاصد تحقیقی به شخصی (بی‌آنکه نام او را ببرم) به امانت داده‌ام و آن شخص که معلوم شد قصد غصب و ضبط آن یادگارها را برای استفاده‌های بعدی خود داشته است . از بیم آنکه مبادا این تذکر ساده و بیغرضانه من مانع بهره‌برداری آزادانه وی از آن یادگارها گردد با شتابی وحشت‌آلود شرحی به مجله مزبور نوشته و به دروغ مدعی شده بود که آن یادگارها را با «شل کردن سرکیسه» از من خریده است !

از این شیاد دروغپرداز باید پرسید که اگر من آن یادگارها را به او فروخته بودم برای من چه سودی داشت که

بدون ذکر نام وی و یا دادن مشخصاتی از یادگارهای مورد بحث بطور مبهم این موضوع را متذکر شوم؟ آیا از این اظهار میشد بعنوان تأمین دلیلی برعلیه او برای پس‌گرفتن آن یادگارها استفاده کرد؟

ولی به مصدق «گریه دزده» و از آنجائیکه این گونه شیادان که برای یافتن راههای تزویرآمیز جهت تصرف آنچه را که به امانت میگیرند مدام در وحشت و اضطراب بسر میبرند و اوقات خود را بیشتر به طرح نقشه‌های شیطانی میگذرانند و با کمترین اشاره‌ای، که شاید هرگز مربوط به آنها هم نباشد، با دستپاچگی خود را به‌آب و آتش میزنند تا شاید برای اعتراضات احتمالی آینده راه فراری از پیش برای خود بیابند، بهمین جهت از هیچگونه دروغپردازی و بی‌شرمی خودداری ندارند و برای اینکه بخيال خود آثار عمل سرقت یا غصب خود را از بین‌ببرند حقوق صاحب اثر را به‌سود خود پایمال‌کنند باکمال ناجوانمردی به تهمت و افتراق نسبت به مالک اصلی آثاری که با «دریوزگی سماجت‌آمیز» از آنها بدست‌آورده‌اند، می‌پردازند تا مگر فعلیتهای احتمالی بعدی صاحبان اصلی را برای پس گرفتن آثار به امانت داده شده ختنی کنند. گاه برعی از این دستبرد زندگان برای اینکه دعاوی احتمالی صاحبان اثر را بی‌اساس جلوه بدهند و و ضمناً آنها را مرعوب نگاه دارند از بکار بردن روشهای شدید خصومت آمیز ابا ندارند مگر اینکه امید داشته باشند که در آینده خواهند توانست آثار دیگری را از آنها بدست آورند که در این صورت چندی سکوت مصلحت‌آمیز اختیار میکنند و یا به تملق و چاپلوسی سابق خود ادامه میدهند.

اما اگر این شیادان دریوزه‌گر دیگر امیدی برای تحصیل آثار دیگری از شخص معینی نداشته باشند همه کمک‌ها و محبت‌های قبلی او را یکسره فراموش میکنند و مانند گریه‌ای که طعمه خود را بدست آورده است به روی او پنجه میکشند.

یکی از نمونه‌های کامل این گونه افراد، گردآورنده مجموعه «کتاب صادق هدایت» (چاپ بنگاه اشرفی - فرزین) است: طبق اظهار یکی از اشخاص مطلع، گردآورنده مزبور در

روزهایی که اندکی امیدوار بود که شاید بتواند برخی از آثار تجدید نظر شده صادق و یادداشت‌های دیگر او را از شخصی که آنها را در تصرف دارد، بدست آورده مرتباً به آن شخص مراجعه میکرد و مدام با عنوان «استاد» او را مخاطب قرار میداد و از ابراز ارادت و اظهار تملق ذره‌ای کوتاهی نداشت . . . و همیشه در موقع کسب اجازه مرخصی ! دست «استاد» را میبوسید و آن «استاد» نیز این تعارفات دروغین را به «ریش» ! میگرفت و گمان میکرد که علی‌آباد هم شهری است !

گرچه گردآورنده شیاد بالین تمهدات مزورانه به گرفتن چند نامه چاپ شده و چند نسخه از کتابهای بی‌ارزش که زمانی چند سطر از آنها را در محضر صادق خوانده بوده‌اند توفيق یافته بود ولی چون به تحصیل تمام آثار مورد نظر خود که صادق آنها را به سویس فرستاده بود ، و یا به قولی از اطاق صادق به بهانه‌هایی ربوده شده بود ، توفيق نیافت چندی بعد به توزیع اوراق پلی کپی شده شامل شرح حال دقیق و کامل «استاد» پرداخته سزا گشاده دستی او را با گشاده دستی تمام کف دستش گذاشت !

این است سزا کسانی که از حکایت معروف «کلاع و پنیر و شغال» که حتی در کتابهای ابتدائی نیز آمده است ، عبرت نگرفته و نیز از داستان معروفتر «مار افسرده‌ای که در توبره‌ی اسپی از دم و نفس آن حیوان جانی گرفت و بی‌درنگ هم پوزه‌ی اسپ را گزید و هم دست صاحب اسپ را . . .

شگفت‌آور اینکه طرف از کسانی استکه خود را در رادیو و تلویزیون تالی و همتای صادق در فلکلورشناسی و آنmod میکند ولی از استنباط‌درست یکی دو حکایت عامیانه تا آن حد عاجز است که از موجود مفلوکی چنین رو دست خورده است !

گمان می‌رود چنان بی‌مناسبت نباشد که منحصر توضیح زیر را نیز درباره دستبرد ادبی در پایان این مقال بیفزاییم . سرقت آثار دیگران و نسبت دادن آنها به خود یک کار تازه‌ای نیست بلکه قدمتی تاریخی دارد . در ایام قدیم نیز کسانی بوده‌اند که آثار و اشعار دیگران را بخود منسوب

میداشتند و در محافل و مجامع مختلف آنها را بنام خود معرفی میکردند . البته چون هنوز چاپ اختراع نشده بوده یا بساین درجه از تکامل نرسیده بوده است لذا این کار آسانتر صورت میگرفت

گرچه در این ایام نیز کسانی دیده میشوند که بی محابا آثار دیگران را بنام خود بچاپ میرسانند ولی کمتر اتفاق میافتد که این آثار مانند سابق بی هیچ تغییر و تبدیلی باشد .
بهرحال در این موارد «توارde» یکانه بهانه دستبرد زنندگان است .

برخی از سارقین که به یکی از زبانهای بیگانه کم و بیش آشنا هستند موضوع کتاب برخی از نویسندهای خارجی را به زبان فارسی درآورده و با تغییر نام قهرمانان و اسامی اماکن و با تغییرات جزئی در حوادث اصلی آن را بنام خویش منتشر میکنند - نظائر این گونه دستبردها گاه در مجله‌های مختلف نیز بنظر میرسد و نیازی نیست که ما در اینجا نمونه‌هایی از آنها را بدست بدھیم .

گاه نیز اتفاق میافتد که ترجمه اثری از یکی از نویسندهای معروف مورد توجه اهل مطالعه واقع میشود لذا برخی از افراد شیاد بی آنکه به هیچ زبان خارجی آشنا باشند ترجمه‌های دیگران را با تغییر و تبدیل بنام خود منتشر می‌سازند .

بالاخره نوع دیگری از سرقت‌های ادبی که در کتاب حاضر بیشتر طرف توجه میباشد این است که برخی از شیادان ادبی باکسانی که احتمال میدهند یادداشت‌ها و مدارکی در زمینه مسائل مورد نظر آنها در اختیار دارند طرح دوستی میریزند و با آنها رفت و آمد برقرار میکنند و همینکه از کم و کیف کارهای اشان در زمینه تحقیقات نیمه تمام آنها مطلع میشوند آن وقت به اسم اینکه خود در همان زمینه‌ها سرگرم تحقیق و تتبع هستند بالطائف الحیل و با سماجت‌های وقیحانه میکوشند یادداشت‌ها و اسنادی را که آن شخص در اختیار دارد از او بگیرند و پس از چندی با ترکیب و تلفیق آنها با سایر یادداشت‌هایی که بهمین نحو از دیگران بدست آورده‌اند آنها را بنام خود بچاپ میرسانند

در این باره در بخشی که مخصوص مجموعه «کتاب صادق هدایت» (چاپ بنگاه اشرفی - فریزین سال ۱۳۴۹) و «فراماسونری در ایران» (چاپ انتشارات شرکت اقبال) و کتاب «از خشت تا حشت» (چاپ سازمان تحقیقات اجتماعی) و چند کتاب دیگر خواهد بود با تفصیل بیشتر صحبت خواهیم کرد.

۱۴- آیا من با آثار صادق هدایت تجارت کرده‌ام و از نام او همه‌گونه بهره‌برداری؟

نخنها عده‌ای از افراد مغرض و بداندیش، بلکه برخی از خویشان نزدیک صادق هدایت که انتظار میرفت لااقل آنها حسن‌نیت مرا درمورد فعالیتهای که تاکنون درباره صادق ابرازکرده‌ام قبول داشته باشند، در سالهای اخیر این نغمه را ساز کرده‌اند که من با آثار صادق تجارت کرده‌ام.

این سوء تفاهم ناشی از تبلیغاتی است که برخی از شیادان ادبی که مدعی «گامی در راه هدایت شناسی برداشتن» هستند برای اندخته‌اند که من «از نام و آثار صادق همه‌گونه بهره‌برداری» کرده‌ام. حال که تأثیر تبلیغات مزبور در افرادی که وارد درجه‌بیانات فعالیتهای من بوده‌اند چنین باشد پس تأثیر آن درکسانی که از حقایق موضوع بی‌اطلاع بوده‌اند چه خواهد بود؟ آخرین بار این صدای ناهنجار از حلقوم گردآورنده‌ی مجموعه‌ی «کتاب صادق هدایت» (چاپ بنگاه اشرفی) خارج شده است.

گردآورنده‌ی مزبور دریکی از صفحات بدون شماره‌ی قسمت اول مجموعه‌ی فوق الذکر چنین مینویسد:

«... متوفانه یکی از کسانی که پس از درگذشت هدایت از نام و آثار او همه‌گونه بهره‌برداری کرده است ... الخ»

و چندی بعد یکی از خویشان نزدیک صادق در جشنی که دانشگاه تهران برای تجلیل از نویسنده‌گان تشکیل داده بود

همین گفته را در عبارت دیگری تکرار کرده است .
گزارش جریان مجلس جشن مزبور را خبرنگاری بانام
«ع . ناوک» و با عنوان «مراسمی بادریغبسیار» در شماره‌ی ۱۰۳۹
مجله‌ی «فردوسی» مورخ آبان ۱۳۵۰ درج کرده است ، تقریباً
با شرح زیر :

«... سررا که بلند میکنم اورا (یکی از راثصادق
را) مقابل دارم ... درباب نمایشگاه با او حرف میزنم ...
با چشمها پرشده از اشک و صدای لرزان میگوید :
تنها وجود خود صادق کمبود این مراسم و این نمایشگاه
آثار است ...»

«وی دل پری دارد از بعضی از دوستان هدایت
و از جمله اشاره میکند در مورد «توب مرواری» :
یکی از کتابهای هدایت «توب مرواری» است که
صادق آنرا پیش شخصی به امانت گذاشته بود ولی آن
شخص یکبار میخواست این کتاب را به قیمت بیست هزار
تومان به بنگاه ناشر آثار صادق بفروشد و گویا بنگاه
مزبور حاضر به پرداخت این مبلغ نشده بود ...
«چند نفر دیگر از رفقای صادق ، مثل قائمیان با
آثارش تجارت کردند ، حتی از فروختن نامه‌های خصوصی
او ابا نکردند ... الخ ..»

و در سالهای اخیر در برخی از مجله‌ها و نشریه‌ها نیز
کم و بیش چنین اظهاراتی بنظر رسیده است ولی من تاکنون از
دادن پاسخ خودداری کرده‌ام . حال که در صدد برآمدام راجع
به نوشه‌های عده‌ای از شیادان ادبی در این کتاب توضیحاتی
بدهم لازم دیدم برای اینکه مبادا برخی از خوانندگان ساده و
پاکدل ، سکوت مرا بر صحبت اظهارات مفترضین حمل کنند ، در این
خصوص نیز شرح مختصری بیفزایم :

قبل از اینکه وارد دربحث راجع به سخنان و ارثصادق
که اظهاراتی به خبرنگار مجله «فردوسی» کرده بوده است بشویم
یکی دو سؤال از سردبیر محترم مجله‌ی «فردوسی» داریم :
۱- آیا هر کسی که به عنوان خبرنگار خصوصی یا

عمومی ، مطالبی درباره‌ی جریان جشنی برای شما بنویسد و از شخصی نقل قولی بکندشما بی‌آنکه درباره‌ی صحت یا سقم اظهارات آن خبرنگار تحقیقی بکنید ، به خاطر پر کردن صفحات مجله ، هرچه از طرف او نوشته شود در مجله‌ی خود چاپ میکنید ؟ آیا مطمئن هستید که با این سقوط اخلاقی و معنوی ، که اکنون گربیان عدای را گرفته است ، آنها به وظیفه‌ی معمولی خود در تهیه‌ی یک رپورتاژ واقع هستند ، و از هرگونه کینه‌جوئی و مقاصد سیاسی و اغراض شخصی عاری میباشند ، و در پی تصفیه حسابهای شخصی و تبلیغ به سود دیگران نیستند ؟

پهرجهت خوانندگان مجله شما چه اجباری دارند که رپورتاژ هرفردی را که به عنوان خبرنگار شما خود را معرفی میکند ولی حتی از افشاء نام حقیقی خود ابا دارد و برای خود نام ساختگی یا مستعار برمیگزیند ، تمام و کمال بپذیرند ؟ غالباً برای خوانندگان امروز نوشهای که بانام مستعار چاپ میشود چیزی در حدود «کان لمیکن» است و مجله‌ای که چنین رپورتاژی را چاپ میکند نه تنها سودی بدست نمیآورد بلکه از این حیث که خوانندگان بآن نوشه اعتمادی ندارند ، متحمل زیان نیز میشود ، زیرا خبرنگاری که نام مستعار بکار میبرد برای این است که از زیر بار مسئولیت شانه خالی کند و یا مسئولیت خود را لوث نماید . و لذا خوانندگان هرگز به آن نوشه توجهی ابراز نمیکنند ، بنابراین مقداری وقت و کاغذ و هزینه‌ی چاپ را بهدر داده‌اید .

حال اگر کسی نام خود را ذکر نمیکند که سهل است حتی نام مستعاری هم برای خود بکار نمیبرد چگونه میتوان به صحت اظهارات چنین شخص‌جمهولی اعتماد کرد ؟ در شماره بیست و هشتم مهر ۱۳۴۸ مجله «فردوسی» شرحی درباره‌ی بوفکور چاپ شده است :

چندی پیش یکی از دوستان گرامی صادق هدایت تلفنی توضیحاتی داشت درباره قسمتی از مطالب آقای حسن قائمیان که نظر داده بودند که «بوفکور» چاپ بمبئی را باید معتبرترین نسخه اصلی این کتاب دانست

و اینکه بوف کور در روزنامه ایران با حذف قسمت هائی به چاپ رسیده است.

این دوست عزیز توضیح داده است که : حذف بعضی از قسمت های بوف و چاپ آن در روزنامه ایران بطور پاورقی با موافقت صادق هدایت بوده و فقط نکاتی که از جنبه مذهبی ممکن بود محظوظ راتی پیش بیاورده نقطه چین می شد و اصولاً چاپ بوف کور در روزنامه ایران بدنبال اصرار فراوان گردانندگان آن نشریه بود و هدایت اول بهیچوجه زیریار نمیرفت چه اگر بوف کور چاپ بمبنی را دیده باشید صادق بخط خودش نوشته «چاپ و انتشار این کتاب در ایران قدغن است» و در هر حال پس از مشورت زیاد موافقت کرد و بوف کور به آن صورت در روزنامه ایران چاپ شد.

اما پس از مدتی گردانندگان روزنامه ایران تصمیم گرفتند که بوف کور را بطور جداگانه انتشار دهند و هدایت از این فکر استقبال فراوانی کرد و شروع به تجدیدنظر مجدد در بوف کور چاپ بمبنی نمود . قسمت های زیادی را حذف و مقدار زیادی به آن افزود و در هنگام حروف چیزی هم باوسواس و دقت زیادی در چاپخانه مظاهری حاضر میشد و کار تصحیح بوف کور را زیر نظر داشت و طی این مدت از ساعت ۵ تا ۱۱ شب در چاپخانه بود تا کار حروف چینی و چاپ آن تمام شد و بوف کور با تصحیح و حذف و اضافات جدیدی در ۵۰۰ نسخه انتشار یافت که میتوان این نسخه را که از طرف مؤسسه روزنامه ایران منتشر گردید ، صحیح ترین نسخه بوف کور دانست و ظاهراً بایستی چاپ بعدی این کتاب از روی این نسخه انجام گرفته باشد ..



ما از این دوست فاضل گرامی از بابت توضیحاتی که داده اند تشکر مینماییم و بالجاذه ایشان چون دسترسی به قائمیان نبود که این توضیح را در اختیارش بگذاریم -

جسارت اقدام به چاپ آن گردید.

اما شرحی که من درباره «بوفکور» درشماره‌ی دهم شهریور ۱۳۴۸ مجله فردوسی نوشته بودم:

درباره بوفکور لازم است گفته شود که این کتاب سابق‌درزمان حیات صادق‌یکباره‌روزنامه ایران بصورت پاورقی بچاپ رسید ولی در موقع چاپ قسمتهایی از این کتاب را حذف کرده بودند بعداً چاپ جداگانه‌ای نیز بصورت کتاب از طرف روزنامه مزبور تدوین شد که بعد از نیست باز هم نواقصی در آن بجا مانده باشد درست بخاطر ندارم که نخستین بار پس از درگذشت صادق که بوفکور را منتشر کرده‌اند از روی کدام نسخه بوده و در این کار پدر هدایت و آقای بزرگ علوی و یکی دو تن دیگر دخالت داشتند اگر احیاناً بوفکور کنوی از روی نسخه نامبرده بالا باشد بعيد نیست افتادگی‌هائی داشته باشد - بهره‌جهت همانطور که سابق‌ا هم به ناشر تذکر داده شده برای اینکه متن کامل و دقیق بوفکور بمردم عرضه شود باید متن آنرا از روی نسخه پلی‌کپی شده‌ی بمبنی چاپ کرد.

چند سال پیش من آثار صادق را از نظر چاپ و افتادگی‌ها و درهم ریختگی‌های چاپی دقیقاً مورد مطالعه و تجدید نظر قرار دادم ولی دیگر توجه نداشتمنه متن بوفکور را با اصل نسخه بمبنی هم مقابله کنم و این مقابله‌ای ضروری است که باید صورت گیرد - بنظر من بهتر این بود که در ابتدا این کتاب را اعیناً از روی خط هدایت بطريق افست چاپ می‌کرند. در این صورت هم نسخه نفیس و خاطره‌انگیزی بمردم عرضه می‌شده و هم احتمال حذف و افتادگی و غلط‌های مطبعه‌ای درین نمی‌بود -

از روی متن این کتاب که سابق‌ا نمونه‌هائی درمطبوعات چاپ شده، متن پلی‌کپی شده بسیار خوانا و روشن و بی‌عیب است.

بعداً آقای حسینقلی مسعتان دریکی از مقاله‌های خود

تصویر کرده بوده است موقعی که متن «بوف کور» در روزنامه‌ی «ایران» بچاپ میرسیده است ایشان که در روزنامه مزبور کار میکرده‌اند قسمتهایی از کتاب مزبور را، بمناسبت اینکه مخالف سنت و آئین و مذهب و اخلاق دانسته بوده‌اند، حذف کرده و قسمتهایی را هم تغییر داده‌اند. دراین صورت اظهارات آن «دoust گرامی» را به‌جهه تعبیر میتوان کرد و چه ارزشی برای آن میتوان قائل شد؟ و منظور عمدۀ این است که این «دoust گرامی» اصولاً کیست؟

۲- آیا شما تصور میکنید که خوانندگان شما اظهارات هرکسی را که دعوی وارث، خویشاوند یا دوست صادق بودن را دارد و یا گفته‌های کسی را که به خیال خود از نظر ادبی یا اجتماعی دارای مقام یا اسم و رسمی است درست می‌پذیرند و هرچه او درباره‌ی صادق و آثار او ابراز کند بی‌هیچ چون و چرائی قبول میکنند؟

گاه دیده‌ایم که دربرخی از موارد آن مجله توضیحاتی می‌افزودید و درباره‌ی صحت و سقم مطالب این‌گونه رپورتاژها از طرف مجله سلب مسئولیت می‌شده است. و نیز از خوانندگان میخواسته‌اید که اگر اعتراضی دارند برای مجله بنویسند ولی درمورد رپورتاژ مورد بحث چنین تشریفاتی دیده نشده است. شاید بدین جهت که خبرنگار خود از گردانندگان اصلی مجله‌بوده است و این امر را حرف «ع» که درنام مستعار «ع - ناوک» بکار رفته موهم شده است.

چندی پیش درباره‌ی فیلم «داش‌اکل» شرحی از قول من درمجله‌ای باعنوان «این هفته» درج شده بود که وهیچوجه با حقیقت تطبیق نمیکرده است. و من درصد براهمد بودم که آن اظهارات را تکذیب کنم ولی بعداً فکر کردم که اگر بنا باشد که من مرتباً درپی تکذیب نوشته‌های این یا آن مجله برایم باید همه کار و زندگی خودم را ول کنم و دائم به دفتر این یا آن مجله سریکشم! اما درباره‌ی قضیه «توب مرواری» من شخصاً سخنی ندارم و دارنده‌ی نسخه‌ی دست نویس قضیه مزبور باید دراین مورد از خود دفاع کند.

اطلاع‌آ در اینجا مینویسم که مدیر بنگاه ناشر آثار صادق اظهار مزبور را در هفته بعد تائanjائیکه به او مربوط میشده در مجله فردوسی تکذیب کرده است، بشرح زیر:

سردبیر مجله محترم «فردوسی» :

«(یکی از وراث صادق هدایت) در مصاحبه‌ای که روز تجلیل از نویسنده‌گان بزرگ در دانشگاه تهران با خبرنگار آن مجله کرده‌اند و این مصاحبه در شماره ۱۰۳۹ آن مجله درج شده است اظهار داشته‌اند:

(دارنده‌ی نسخه دست‌نویس) «قضیه‌ی توب مرواری» قصد داشته است حق‌التألیف کتاب مزبور را به بیست هزار تومان به ناشر آثار صادق بفروشد منتهی ناشر فوق حاضر به پرداخت این مبلغ نشده بود ... دریاره‌ی (دارنده‌ی نسخه دست‌نویس «توب مرواری»)، قضیه عاری از حقیقت است و مراتب را تکذیب میکنم ... الخ.

بیست و هشتم آبان ۱۳۵۰

مدیر بنگاه

ولی از طرف دارنده متن دست نویس «قضیه‌ی توب مرواری»، توضیح یا تکذیبی در جایی بنظر نرسیده است.
حال توضیح‌من دریاره‌ی اظهار یکی از وراث صادق در مصاحبه فوق الذکر:

آیا من در واقع بانام و آثار صادق تجارت کرده‌ام؟
موضوع تجارت با آثار صادق موضوع مبنی‌لی است و برای من کمترین اهمیتی دربرینداده منظور من از نوشتن این سطور تنها برای رد اتهام مزبور نیست بلکه در این راه هدف مهمتری را تعقیب میکنم آنچه مرا وادار کرده است که این موضوع را در کتاب حاضر مطرح کنم وظیفه‌ای است که از نظر اخلاقی و اجتماعی برای خود احساس میکنم و در صفحات اولیه‌ی این کتاب نیز نوشته‌ام، در حدود قدرت و توانایی خود با این فساد نفرت‌انگیزی که مشتی از شیادان ادبی در جامعه بوجود آورده‌اند به سهم خود مبارزه کنم و نه تنها این شیادان را به جامعه‌ی کنونی

معرفی نهایم بلکه نسلهای آینده را نیز در جریان این فعالیتهای ناجوانمردانه و غیر انسانی قرار دهمت آنها نیز مشتی از شیادان معاصر را که تحت عنوانین ظاهر فریب «تحقیق و تتبّع» و «گامی در راه هدایت شناسی برداشت» به چنین اعمال ننگی‌تر دست می‌برده‌اند بدرستی بشناسند. مسلماً هر نسلی علاقمند است که از جزئیات کوشش‌های ادبی دوره‌ی پیشین خود باخبر باشد و همانطور که در ما این کنجکاوی‌ها وجود دارد بی‌شك نسلهای بعدی نیز نسبت به تاثیرات اخلاقی و معنوی مدعيان تحقیق و تتبّع نسلهای قبلی خود نیز بی‌تفاوت نخواهد بود تنها تفاوتی که بین این کنجکاوی‌ها وجود دارد فقط از لحاظ شدت وضعف آنهاست.

در دوره‌ی معاصر طبق نامه‌ها و نوشتۀ‌هائی که در مجله‌ها و نشریه‌های گوناگون بچاپ رسیده است روش‌تفکران اهل مطالعه و علاقه‌مندان به صادق را از نظر مورد بحث به سه گروه می‌توان تقسیم کرد:

۱- گروهی مصرانه خواستارند که باید درباره‌ی صحت یا سقم آنچه درباره‌ی صادق و آثار او در نشریه‌های مختلف نوشته می‌شود بوسیله‌ی دوستان او اظهار نظر شود تا مطالب خلاف حقیقتی که از طرف معارضین یا مخالفین نوشته می‌شود موجب گمراهی نسل حاضر یانسل آینده نگردد. البته این بجای خود نظری درست و منطقی است ولی اجرای آن وظیفه دشواری را به عهده‌ی دوستان صادق می‌گذارد ولی من بسهم خود از انجام این وظیفه روگردان نیستم.

۲- گروه دوم هوای خواه این فکر هستند که اصولاً نباید آنچه راجع به صادق نوشته می‌شود مورد اعتناء قرار گیرد زیرا زمان بالاخره حقیقت را آشکار خواهد کرد. این نیز فکری است تاحدی درست ولی معلوم نیست که همیشه چنین باشد آیا کوشش دوستان صادق در این سالهای پس از درگذشت او موجب بهتر و زودتر شناساندن صادق بوده است و یا همین زمان کوتاه تأثیر خود را در این مورد بخشیده است؟ قدر مسلم این است که اگر زمان در این امر مؤثر باشد کوشش دوستان او در تسریع تأثیر زمان نیزی اثربوده است. همه میدانیم که نقشه‌ی اصلی معارضین

این بوده است که صادق را شخصی فاسد ، نامتعادل و حتی بی‌سواد معرفی کنند و نوشته‌های او را فاقد هرگونه ارزش ادبی و هنری بشناسانند ولی بی‌شک کوشش دوستان صادق ، در داخل و خارج ایران ، در هرچه زودتر نقش برآب کردن این نقشه‌ها بی‌اثرنبوده است . گرچه زمان همین کار را بالآخره روزی میکرد ، ولی آیا احتمال این خطر که فرصت‌هایی از دست بروند و درنتیجه مفرضین بداندیش نمیگوییم قرنها ، لااقل سالها ، خود را پیروز بهینند درمیان نبوده ؟

اگر صادق هدایت شهرتی را که شایسته مقام بلند ادبی و انسانی او بوده در زمان حیات خود درک نکرده اگر کشف حقیقت به عهده‌ی زمان گذاشته میشد آیا بعيد بود که دوستان او نیز در زمان حیات خود ، شهرتی را که صادق استحقاق آن را داشت نه بینند ، بلکه با تأسف ناظر شهرتی باشند که مفرضین باحیله برای او ساخته باشند ، شهرتی درجهت عکس آن چه صادق میباشیستی برآستی از آن برخوردار میشد ؟ آیا برای دوستان صادق در زندگی ، حادثه‌ای از این دردناکتر و المانگیزتر میشد تصور کرد ؟

۳- بالاخره گروهی نیز عقیده‌دارندکه گرچه نباید از پاسخگوئی به افراد مغرض خودداری کرد ولی آنچه تاکنون در این دوره بیست ساله بوسیله‌ی دوستان صادق صرف مساعی شده است کافی است و نباید این کار را همچنان ادامه داد .

از طرف یکی از افراد این گروه نامه‌ای به مجله «فردوسی» رسیده بود که در یکی از شماره‌های اسفند ماه ۱۳۴۲ مجله مذبور بچاپ رسیده که قسمتی از آن در زیر نقل میشود :

از : عبدالله بربزو
عنوان : «زنده‌ها را دریابید» :

«ول کنید آقا، این صادق هدایت را نه خیال کنید مخالف او هستم و مثل سایر کسانی که به نوعی برای حسابات یا غرض یا چیزهای دیگر با این نویسنده‌ی توانا

دشمنی دارند ، مخالفم ، بلکه نظرم این است که مگر درباره یک نویسنده چقدر میشود صحبت کرد ، آخر دیگران هم دراین مملکت حقی دارند .

این آقای «قائیمان» (که خدا زنده اش بگذارد) مگر فقط تخصصش درمورد صادق هدایت است ؟
مگر این سواد و اطلاع را گذاشته است برای اینکه دوستش را معرفی کند و بنوعی هربار این کار را تجدید کند !

حیف از ایشان و سایر کسانی است که وقت خود را به اینگونه بچه بازی میگذرانند ، بهتر است آقای قائیمان درمورد مسائل دیگر ادبیات نیز قلمفرسائی بکنند .
همه قبول دارند که ایشان دین خود را به دوستش ادا کرده ، خوب هم ادا کرده و حالا دیگر کافی است ... الخ
من درآغاز مقاله‌ای که در همان روزها درباره‌ی مسائل مختلفی که به صادق مربوط بود مینوشتم پاسخ نامه‌ی این شخص را نیز با اختصار داده‌ام تا نویسنده مزبور توجه کند که مادر فعالیتهای خود ناظر به مسائل مهمتری هستیم و تنها به صادق و آثار او نچسبیده‌ایم و قصد ما فقط پاسخ دادن به یک عدد از افراد شهرت‌طلب و دروغپرداز نبوده است .

در زیر قسمتی از مقاله‌ی مزبور را که در یکی از شماره‌های اسفند ۱۳۴۳ مجله «فردوسی» درج شده است در زیر نقل میکنیم :
دوستان و دوستداران صادق باید هرگونه بحثی را که درباره شخصیت و آثار صادق بوسیله هر کس و در هرجا که باشد پیش می‌اید صمیمانه مفتتم بشمارند . اگر این آقایان که از نویشهای ایشان معلوم است مردی فهمیده و منصف و ادب‌دوست هستند اندکی به شیوه‌های مطالعه ادبی و روشهای انتقاد در ادبیات خارجی آشنای بوده و به نشریه‌های مختلف ادبی آشنائی داشته بودند میدانستند که در همه کشورها مردم هنردوست و ادب - شناس درباره جزئیات زندگی و آثار نویسنده‌گان مورد علاقه خود تاچه حدکنجکاوی و حوصله نشان میدهند من

بابیمثال عرض میکنم که چند سال پیش یک نامه چند سطری از یکی از نویسندها بزرگ فرانسه بدست آمده بود شنیده‌ام که‌یان نامه غوغائی در پاریس و در تما‌فرانسه براه‌انداخته بود نظائر این مورد بسیار است . تجزیه و تحلیل شخصیت یک نویسنده بزرگ و آثار او دیگر یک کار ساده و معمولی نیست . این‌کار امروز صورت پیچیده و دقیقی پیدا کرده‌که هر فرد بی‌اطلاع نمیتواند به آن دست بزند . بحث درباره شخصیت و آثار نویسنده‌ی بزرگی نظری صادق هدایت نیز مستلزم داشتن تخصص در بسیاری از رشته‌های ادبی و علمی است من جمله تخصص در تاریخ ادبیات محلی وجهانی ، جامعه‌شناسی ، پسیکانالیز ، روانشناسی ، روانپژوهی ، سوسیولوژی ، فلکلورشناسی ، فلسفه ، منطق ، فن انتقاد و بسیاری از فنون دیگر - منظور این است که تجزیه و تحلیل شخصیت و آثار یک نویسنده و تشخیص ارزش واقعی آثار او کار ساده و پیش پا افتاده‌ای نیست و اگر کسی با اصرار صلاحیت نسبی به این کار دست زد نباید باصطلاح دماغ او را سوخت و مرتباً سرزنشش کرد که این اصرار و تکرار چیست یا مگر کار دیگری ندارد یا نویسنده دیگری نمی‌شناسد ؟ بخصوص که این مطالعات مصالح تازه‌ای برای سایر منتقدین می‌شود و آنها با توجه به اظهارات منتقدین قبلی کار را تکمیل می‌کنند و پیش میروند تابتدیریج شخصیت و آثار نویسنده مورد نظر برای همه روشن می‌شود و با کمک این مصالح بنای عظیم و پایداری در ادبیات بربا می‌گردد .

باید گفت که در مورد صادق هنوز این مصالح درست و بقدر کفايت‌فراهم نشده و از خروارها مصالح موجود و دست یافتنی حتی مثالی هم در دسترس سازندگان این بنای معظم قرار داده نشده است و بهمین جهت است که همه حقاً حس می‌کنیم که درباره صادق هنوز کاری صورت نگرفته است و این کاملاً درست است و حتی

بجرات میتوان گفت که هنوز سالهای سال باقی است تا بتوان گفت که بمراحل اولیه‌ی نهائی نزدیک شده‌ایم و شاید درمورد این نویسنده بزرگ بتوان گفت که هرگز مرحله نهائی وجود ندارد.

کسالت وضعف پیری و دلندگی و برخی از عوامل دیگر که برآشنایان و دوستان نزدیک پوشیده نیست مانع از آن است که من بynamه‌ی نسبتاً وسیعی را که درمورد صادق طرح کرده بودم بمراحلی اجرا درآوردم معذالک دلیلی ندارد که من حتی در بحث و توضیح مسائلی که مرا درآنها میکشاند هم خودداری کنم فقط به این دلیل که مثلاً فلان دوشیزه! دیگر بیش از اینها حوصله بحث و صحبت درباره صادق و آثار او را ندارد! خوب نداشتباشد! او بهتر است در خانه بشیند و باصطلاح معروف کشک خودش را بساید دیگر او را به این گونه مسائل چهربطی؟ وقتی حوصله اش را ندارند صفحه مربوط به «بیتلها» را بخوانند. طبق اطلاعی که داریم امروز در جمهوریهای مختلف کشور شوروی و در کشورهای چین و هند و افریقای شمالی و برخی از کشورهای اروپائی و غیره مطالعات بسیار وسیع و دامنه‌داری درباره شخصیت بزرگ صادق و آثار بی‌نظیر او بوسیله متخصصین فن و شرقشناسان صلاحیت‌دار در جریان است. البته من تاکنون دوسته مقاله بسیار مفصل و مهم از توشته‌های متخصصین روسی را درباره صادق ترجمه کرده‌ام و آنها را ضمن مقاله‌های ده‌دوازده‌تن از نویسنده‌گان فرانسوی و انگلیسی بصورت کتاب مستقلی منتشر نموده‌ام و یک کتاب کوچک دیگری از یک نویسنده روسی با عنوان «تربیدیع و هنری صادق هدایت» در دست ترجمه دارم که قسمت اعظم آن ترجمه شده و امید می‌رود بزودی منتشر شود ولی همه کارها و مطالعه‌هایی که درباره صادق هدایت و آثار او می‌شود منحصر بهمین‌ها نیست و میزان فعالیت شرقشناسان

کشورهای دیگر بمن مجهول است زیرا من فعلا به نشريه‌های ادبی بسیاری از کشورها دسترسی ندارم اما به آنهایی که تاکنون دسترسی داشتم و برخی از آنها را نیز ترجمه کرده‌ام که نوشهای من تاچ هدمورد استناد و توجه این نویسنده‌گان بوده است و اگر همین کوشش ناقص و مختصر من نبود و یا دوستداران دیگر صادق از اظهار نظر درباره‌ی صادق خودداری میکرده‌اند مسلماً کار مطالعه‌ی نویسنده‌گان خارجی مواجه باکنندی و اشکال بیشتری میشد . بنابراین من از دوستان خود و دوستداران صادق که تقریباً همه آنها در نامه‌ها و نوشهای خود فعالیت‌ها و کوشش‌های مرا دربرگردانست صادق ستوده‌اند انتظار دارم به من اعتماد کنند و یقین داشته باشند که من هرگز به خاطر منافع شخصی وقت آنها را بامطالب غیرلازم نخواهم گرفت و مانند برخی از شیادان ادبی ، برای کسب شهرت و جلب منفعت ، به آنها دروغ تحويل نخواهم داد ..

در سرلوحه مقاله مزبور شرح مختصری نیز از طرف سردبیر مجله «فردوسی» با عنوان : «اشاره در باره بحثی که دامنه آن وسیع شده است» افزوده شده که چنین است :

«در این هفته پیرامون بحث خویشان و دوستان هدایت نامه‌های زیادی داشته‌ایم، نامه‌هایی گرم که مارا برانگیخته بودند تا این بحث را که در هر حال مفید و جالب است ادامه دهیم . ولی متاسفانه در این میانه چند نامه‌ای بود که ناروا و کمی مشکوک و یکنواخت به صادق هدایت و دوستان و فامیل او تاخته بودند .

البته اگر ایرادات آنها اصولی و منطقی بود مطالب نامه‌ها را بعنوان اظهار نظرهای محالف چاپ می‌کردیم ولی بخاطر احترام به نویسنده‌فقید ایرانی و اسائمه ادبی که در این نامه‌ها بمقام ادبی و خانواده و دوستان

او شده است از چاپ آنها معدوریم . بخصوص چندتن از خوانندگان ما تاکید کرده بودند که چنین نامه های را چاپ نکنیم و اگر احیاناً کسانی ایرادی به نظر نوشته و آثار صادق هدایت دارند می توانند مستدل تر و اصولی تر مطالبی بنویسند و با کمال میل چاپ می کنیم ولی اساس کار را برآتمام و حمله گذاشتن نامه و مقاله نوشتن در شان یک روشن فکر و با سواد نیست .

چنانکه قبل از توضیح دادیم مراد مادر این بحث آنست که هر چه بیشتر درباره هدایت گفتگو شود و این چیزی است که در اجتماعات پیش رفته نیز معمول است و حداقل این بگویشها بهتران جنجال های متدالله ای است که مجلات برای میاندازند بخصوص درمورد نویسنده ای که در گوش و کنار دشمنان سرسخت دارد و همه در کمین تخطیه او میباشند . در این هفته آقای قائمیان علاوه بر این مقاله ، مطلب مفصل دیگری همراه با استناد و مدارک فراوان نوشته اند .»

مسلمان بی فایدی نخواهد بود که مانعنه های دیگری از نظریات افرادی از سه گروه فوق را در زیر نقل کنیم تا نمونه های مزبور در تاریخ ادبیات فارسی منعکس شده و برای آیندگان باقی بماند . شاید این اظهار نظرها برای خوانندگان عصر ما که خود با نظائر بسیاری از آنها برخورد داشته اند چندان جالب نباشد ولی بی شک برای نسلهای بعدی منابع قابل توجهی را تشکیل خواهند داد و شکفتی آنها را شدیداً برخواهند انگیخت - برای آنها که شاید از نظر معنوی نسبت بدورة مابسی پیش رفته تر باشند به دشواری قابل قبول خواهد بود که در دوره ای در تاریخ ادبی کشور ما عده ای شهرت طلب و سودجو وجود داشته اند که به خاطر شهرتی زودگذر و سودی ناچیز حاضر شده باشند تا این درجه از حدود موازین اخلاقی و معنوی تنزل کنند و به اعمالی چنین ناجوانمردانه و غیر انسانی مبادرت ورزند برای آن هاست که ما این نوشتته ها را بیادگار میگذاریم . و عقیده راسخ ما این

است که هر فرد پیش‌بین و مصلحت اندیش که به سلامت‌فکری ورشد معنوی اخلاق خود علاوه‌مند است باید یک جلد از این کتاب ظاهرا ناچیز را در گنجه کتابخانه کوچک شخصی خود بگذارد و خواندن آنرا در وصیت‌نامه ادبی خویش به اخلاق‌خود توصیه کند تا آنها با مطالعه این کتاب از تاثیر زیان بخش‌نوشته‌های شیاد‌آنه این عصر در امان بمانند و دچار انحرف فکری و گمراهی معنوی نشوند.

آنچه در صفحات بعدی این فصل مطالعه میفرمائید گزیده‌ای از متن نامه‌ها و مقاله‌هایی است که خوانندگان مجله «فردوسی» به دفتر مجله مزبور فرستاده‌اند.

قسمتهایی از نامه‌ها و نوشته‌های مزبور از شماره‌های زیر استخراج و نقل شده است:

- ۱- شماره ۲۷ بهمن ۱۳۴۳ مجله «فردوسی»
- ۲- شماره اسفندماه ۱۳۴۳ مجله «فردوسی»
- ۳- شماره نوروز ۱۳۴۴ مجله «فردوسی»
- ۴- شماره هفتم اردیبهشت ۱۳۴۴ مجله «فردوسی»
- ۵- شماره بیست و پنجم دیماه ۱۳۴۳ مجله «سپیدوسیاه» و یکی از شماره‌های مورخ فروردین ماه ۱۳۴۸ مجله «خواندنیها» و شماره ۵۰۵ مجله «خوش».

۱- نوشته‌های مستخرج از شماره ۲۷ بهمن ۱۳۴۳ مجله «فردوسی»:

از: غلامعباس شاهپوری- گرگان.

عنوان: بی‌انصافی!

«...وقتی‌که ح.م. حمید، این تاپوی رومانهای کیلوئی، دریکی از مجلات بطریز تحریرآمیزی از هدایت ما مزخرفاتی منتشر کرده بود (قائمیان) یکه و تنها قد علم کرد و با انتشار جزو (ویکتوره‌هوگوی وطنی) که

تقریباً مجانی بین مردم پخش کرد آن چنان توی دهنش زد که برای همیشه در مورد هدایت لال شد .
دوازده سال از مرگ هدایت میگذرد چنانچه انصاف داشته باشید بفرمائید چه کسی بیشتر از قائمیان به فکر هدایت بوده ؟ شما هیچ اطلاع دارید اگر همین مرد نبود در مورد (توب مروارید) چه بلائی سر صادق در میاوردند ؟ تا حقیقتاً می فهمیدید مرده خور کیست و به چه کسی باید گفت مرده خور شما چه طور راضی می شوید به کسی که افتخار داشته و دارد در چند کتاب اسمش را بلافاصله بعد از نام هدایت بگذارد بگوئید مرده خور و معقاد . آیا روح هدایت راضی است که به دوستش این گونه اهانت شود . (چند سطر درباره فامیل هدایت است که حذف شده)

«راجعبه نقاشی اگر شما میگوئید هدایت متعلق به همه است پس چرا عکسها را در نهانخانه آلبوم محبوس کرده اید ؟ آیا این یک نوع خست و دزدی نیست ؟ چه اشکالی دارد مردم با نقاشیهای نویسنده مورد علاقه شان آشنا بشوند ؟ گرچه من تصور میکنم بیشتر منظور آقای قائمیان در مورد نقاشیهای هدایت غیر از خویشان و برادران او بوده . در خاتمه یادآور میشوم همانطور که با شما آشنائی ندارم آقای حسن قائمیان را هم جز از ترجمه و نوشتۀ هایش بطريق دیگری نمی‌شناسیم ..»

عنوان: ماجراهی شرم‌آور!؛ از دکتر بدخش:

«کار ادبیات مملکت ما درست مانند سایر چیزهای مان شده است سخت تماشائی و اغلب مضحك و بسیار تاثرانگیز!

.... و بیچاره صادق هدایت هم در این میانه واسطه جنجال‌ها ، نان خوری‌ها و احیاناً تسویه حسابهایی که از دیرباز مانده و یا تازه افتتاح شده ...

«واقعاً شرم‌آور است که ما بجای پرداختن به داستانهای هدایت و بررسی آثار او در حاشیه کارهای او به جریان‌های تاثرآوری بپردازیم.

«این آقای حسن قائمیان بجای اینکه یادبودنامه درست کنند . بجای اینکه کتابهایی نظیر آنچه اخیراً منتشر کرده است چاپ بزنند . او که واقعاً دوست باصفاً و باسواند «صادق» است بشنیند و یک تحلیل حسابی و همه جانبه از آثار او بنماید ...

«صادق هدایت کار ضعیف بسیار دارد و تابحال یک نفر پیدا نشده که این آثار را از نوشته‌های خوب او جدا کند نمره بدهد و بستگی آنرا در زمانهای مختلف روشن بکند و ظاهراً این کاری است که از «قائمیان» آدمی برمی‌آید ولی حالاً چرا نمی‌کند ... الخ»

از: مجید الدین اخگر:

«این قسمتی است از نامه آقای مجید الدین اخگر و برای اینکه به ایشان اطمینان بدهیم نظر خاصی نسبت به هیچکس نداریم نکات برجسته آن را چاپ می‌کنیم - مجله «فردوسي» :

«انقاد شمارا از کتاب اخیر آقای حسن قائمیان خواندم ... یک نوع «هیجان» کاذب دارید به راه می‌اندازید که در بازار کساد ادبیات رونقی اندازید ولی واقعاً که این ادبیات لایق شمارا هم دارد. آن ماهنامه‌های ادبی‌تان ، آن ادبی فاصله‌تان و آن رنگین کاغذهای بی‌صرفتان و کتابهای مسخره «موسسات نشر کتابتان» و این هم جنجال باصطلاح ادبی‌تان !

«خدا پدر همه‌تان را بی‌amarزد . آن قائمیان را که باسواند و ذوقش به حلواخوری افتاده الخ». (بقیه مقاله درباره فامیل هدایت است که خذف شده).

از: نادرزروبابلی - کرمان
عنوان: احترام بگذارید:

«... کمی درباره «قائمیان» بی انصافی کرده‌اند.
این بیچاره هم برای دوستش زحمت فراوانی کشیده
است و او هم برای خودش صاحب معلوماتی است
که باید بدان احترام گذاشت.»

از: عبدالرحمون دانشگر
عنوان: یکی دو تا:

«صادق هدایت فقط یک یا دو اثر قابل بحث
دارد و همین.»

از: مهندس ناصر ارج.
عنوان: تخصص در گنبد سازی:

«راستی راستی، این قائمیان در گنبد و بارگاه
درست کردن استاد است و اگر هدایت را پیدانمیکرد
حتماً یک امامزاده جلبندی تو دهات و اطراف تهران
به راه می‌انداخت.»

۲- قسمتهایی از برخی از نامه‌های مندرج در
یکی از شماره‌های ماه اسفند ۱۳۴۳ مجله فردوسی:

از هوشنگ صابری - اهواز
عنوان: حسودها:

«عده‌ای به صادق هدایت حسادت میورزند و
چون داستانهایش را نمی‌فهمند می‌گویند چرند است
و آنقدر شهامت ندارندکه بگویند نمی‌فهمیم. خواهشمند

است در حاشیه بگویی قائمیان و (دیگران) اظهار نظر آنها را که هدایت را تخطئه میکنند چاپ نکنید».

از بهروزواتق - شیراز
عنوان : اگر ... :

«اگر مختصر کاری که قائمیان برای هدایت کردند بود هم اکنون نویسندگانی نظیر ح.م. حمیدو سایر حسودان نام او را به گل گرفته نوشته هایش را تو انبار انداخته بودند»

از م ، جویا - تهران
عنوان : مگر! :

«... مگر جز این است که قائمیان در کتاب اخیرش از صادق هدایت تجلیل کرده است پس این اتهامات چیست؟»

از مهندس رحمان - الخاص
عنوان : بحث ! :

«بحث شما درباره صادق هدایت و دوستان و خویشان او شیرین شده است به شرطی که طرفین حرفهای دیگری هم بزنند».

۳- نوشتاهای مستخر از شماره مخصوص نوروز سال ۱۳۴۴ مجله فردوسی :
یکی از این اظهار نظرها مقاله‌ای است با امضاء «علیقلی مجاهد» با عنوان «انصاف داشته باشید!» که در شماره مخصوص نوروز ۱۳۴۴ مجله فردوسی

بچاپ رسیده است . آقای مجاهد در نوشه خود پس از جانبداری از نظر «دکتر آذرخش» درباره انسان ، از شیوه انتقاد رایج در این دوره بطور کلی ابزار عدم رضایت شدید کرده است به شرح زیر :

«... آقای قائمیان در کتاب نوظهورشان انسان را مستراح متحرک نامیده‌اند . معلوم نیست به چه مجوزی به انسان ، این موجود شریف و عزیزی که تاریخ مشحون از فداکاریها و بزرگیهایش هست، مستراح متحرک لقب داده ... نکته دیگر که واقعاً باید برآن گردیست شیوه انتقاد در این مملکت است . «در مملکت مانتقداد و سیله‌ای است برای تجاوز به آبروی نویسنده و ابراز غرضهای شخصی و احراز مقامی کانب در بین ادباء . درحالیکه با انتقاد انسانی، یزگرگرین خدمت را میتوان به اجتماع نمود ...». من کی و کجا شخصاً انسان را مستراح متحرک» دانسته‌ام؟ در صفحه ۱۳ کتاب «ظهور» زیر عنوان در جستجوی تعریفی برای آدمی آنچه در این خصوص گفته شده است از قدیم‌ترین ایام تا امروز بطور خلاصه ذکر کردم و ضمناً آنچه را مترلینگ نیز در این باره گفته بوده نیز به تعریفهای فوق افزودم بشرح زیر:

از کتاب «افکار مترلینگ» - چاپ تهران :

صفحه ۶۵ :

«... این زندگی زمینی و این شب و روز کردن و خود مستراح متحرک بودن ...»

صفحه ۹۲ :

«... این معده و این ماشین زیاله سازی و این مستراح متحرک وجود ماست که ...»

صفحه ۹۹:

«... وجود کثیف ما که یک ماشین کثافت سازی
و یک مستراح متحرک است ...»

صفحه ۱۰۰:

«... موجودات ناتوان و بدبخت و علیلی مثل ما
که پیوسته گرفتار معده کثیف و مستراح متحرک خود
هستیم ...»

صفحه ۹۶:

«... وبهین جهت من که موجود درمانده بدبخت
و یک انبار زیاله هستم ...»

صفحه ۱۰۴:

«... بزرگترین نوابغ و زیباترین و لطیفترین
دوشیزگان طناز و بالغ ما جز یک ماشین کثافت
سازی و یک مستراح متحرک چیز دیگر نیستند ...»
در کتاب دیگری باعنوان «اندیشه‌های یک مغز بزرگ»
که افکار مترلینگ بوسیله آقای ذبیح‌الله منصوری در آن گردآورده
شده است نیز مطالبی از این قبیل دیده شده بود ولی من بنا به
ملاحظاتی بهمان کتاب فوق اکتفاء کردم حال بدنیست در تکمیل
کتاب «ظهور» قسمتهای دیگری از افکار مترلینگ را در اینجا
منعکس کنیم . اگر کسانی اعتراضی دارند مستقیماً با مرحوم
نویسنده یا مترجم محترم تعاس بگیرند و گرنه حقیر بی‌تحقیر است.
از اندیشه‌های یک مغز بزرگ» در دو جلد:

صفحه ۱۲ جلد دوم:

«اگر مقرر بود که ما پست و طماع نباشیم بما
معده و روده نمیدادند و ما را مبدل به یک ماشین
کثافت سازی نمیکردند ...»

صفحه ۱۲۲ :

«ما با این فکر و با این مغز ، بزرگترین کاری که میتوانیم بکنیم این است که درخصوص معده و شهوت و مستراح خود فکر کنیم و کار دیگری از ما ساخته نیست ..»

همان صفحه:

«شما را به خدا روح ما با این افکار پست و اندیشه‌هایی که از حدود معده و شهوت تجاوز نمیکند آیا اگر از بین برود بهترنیست؟

صفحه ۱۲۳ :

«من اگر همه چیز جهان را فراموش نموده و عفو کنم هرگز این موضوع را نخواهم بخشد که برای چه جهان - طبیعت و یا هر اسم دیگری که برایش میگذارند مرا بصورت مستراح متحرک آفریده است. باوجود همه اینها در پایان این مقال درکتاب «ظهور»

چنین افزوده بودم :

«در صفحه ۹۱ کتاب «افکار متالینگ» این جمله

زیر بچشم میخورد :

«باید پیوسته این نکته را در نظر داشته باشیم خداوند ما را طوری آفریده که ترقی بکنیم تا به پایه خداوند برسیم ..»

سپس از جانب خود در همان صفحه ۱۳ کتاب «درباره طهنور و علام ظهور» چنین اضافه کرده بودیم: البته در آن زمان که مatasfaneh چندان نزدیک نیست تعریفهای دیگری برای انسان خواهد اندیشید. آن وقت دیگر صحبت از یافتن وجوده افتراق ظاهری انسان و حیوان در میان نخواهد بود . زیرا انسان دیگر خود تمام آفرینش است. اگر بخواهیم بصورت نوعی پیشگوئی برخی از تعریفهای آینده را درباره انسان ذکر کنیم تقریباً تعریفهای زیر را برای آینده ای بسیار دور میتوان اندیشید :

- ۱- انسان فرشته‌ای است مرئی و مجسم.
 - ۲- انسان آفریده‌ای است که دراداره امور جهان با خدا همکاری دارد.
 - ۳- انسان موجودی است که از نزدیک و از راه اندیشه با خدا داشت.
 - ۴- و بالاخره انسان خداست (البته در معنی خاص و تعبیر معین که در اینجا محل بحث آن نیست).
- حال از خوانندگان تقاضا میکنم خود درباره اعتراضاتی که از طرف منتقدین راجع به نوشته من شده است قضاؤت کنند و به وضع شرب الیهود انتقاد ادبی‌ماپی‌برند.

از محمد سیف - نهادوند.
عنوان: ازان مرحوم تجلیل کنید:

«خانواده هدایت بهتر است بجای ایراد به این و آن
دنباله رو افکار اندیشمندانه صادق هدایت باشند و
اقدامات ارزنده‌ای برای تجلیل بیشتر از او به عمل
آورند و بجای شلاق زدن به دوستان او، با آنان
همکاری کنند. آقای قائمیان نیز سعی کند اصولی‌تر
و منطقی‌تر و با ادب‌تر بنویسد..»

از منصور - امین‌صادقی:
عنوان: این بحث‌ها خیلی خوبست:

«همانطور که قائمیان نوشته است هرچه درباره
هدایت نوشته و گفته شود، حتی اگر بحث جنبه‌جنجالی
هم به خود بگیرد خوب است در روزگاری که نویسنده‌گان
«مسلسل‌نویس» عکس و تفصیلات چند صفحه‌ای میگذارند
و اقعابی انصافی است که عده‌ای به بحث هدایت در
فردوسی ایراد میگیرند.»

از محمد هادی سیف - شیراز
عنوان : اگر او نبود :

«اگر هدایت دوستانی چون قائمیان» نداشت چگونه
امروز جوانان با آثارش آشنا میشدند ؟ قائمیان برای
شناساندن عظمت هدایت فدکاری کرد آن هم در زمانی
که هر کس چوبی برداشته بود تابرفرق آن مرحوم بکوبد.»

از : اکبر گلرنگ - آبادان :
عنوان : صادق هدایت بیزار بود :

«هدایت از دست رجال‌ها و نیرنگ بازها گریخت
و آسوده‌اش بگذارید . سعی کنید هدایت‌های دیگری
بسازید و معرفی کنید تا در انزواوت‌لخی مانند صادق
به آخرین عکس العمل وجودشان دست نزنند.
ناگفته نماندکه «قائمیان» هم برای صادق و شناساندن
او خیلی رحمت‌کشید.»

از : م- ترابیان
عنوان : کار افتضاح بالا میگیرد :

«دومقاله انتقادی «آذرخش» و «الف- نادر» درباره
کتاب قائمیان مغرضانه بود. مقاله ج-ه . خودنمایی
و اظهار وجود و جواب آقای قائمیان تند و خصمانه...»

از : جمال پخش پور
عنوان : «در دوستی قائمیان با هدایت نباید شکنند ولی...»
«چندی پیش در مجله محبوب «فردوسری» انتقاد
بجائی برای کتاب (ظهور و علام ظهور) خواندم که
بلافاصله مقاله دیگری در این مجله از طرف آقای
(ج. ه.) بچاپ رسیدکه در آن بابی‌رحمی هرچه تمامتر،

نه آنکه واقعاً قصد انتقاد داشته باشد به آقای قائمیان توپیده بود و با مقداری فحش و ناسزا که در شأن خانواده هدایت نیست ، آقای قائمیان را مرده‌خور و معتمد و ... لقب داده بودند .

«به اعتقاد من آیا بهتر نیست که آقای قائمیان از استعداد خودشان استفاده کنند و اندکی دور هدایت را بقول معروف (خطیط) بکشند و شخصیت ادبی خود را به جامعه نیازمند ادبیات فعلی ایران بنمایانند .

اما آقای (ج. ه.) نیز بهتر است کمی بیشتر فکر کنند کمتر و مفیدتر بنویسند .

«ایشان فکر نکرده و از روی عصبانیت قلم و کاغذی پرداشته و هرچه میخواسته درباره آقای قائمیان نوشته است . از این نوشته‌ها چنین برمی‌آید که ایشان اختلافاتی در مسائل خصوصی داشته‌اند که این فرصت را مفتت شمرده‌اند و حتماً این در مقام ایشان نیست که به گرامی‌ترین دوست «دوران زندگی» صادق القابی مانند «سگ و جرته قزوین‌لک» بدهد .

«اگر آقای (ج - ه) دوستی قائمیان با صادق هدایت را قبول ندارد بلاشک هدایت قبول داشت و این از سوابق این دونفر آشکار است ... المخ بالاخره آقای «خسرو‌سعیدی» در شماره فوق الذکر مجله «فردوسی» با عنوان : «بیطرف نمانده‌اید» ، خطاب به مسئولین مجله چنین مینویسد :

«اخیراً دعوا برسر میراث مرحوم هدایت راه افتاده است ، در این مورد من بهیچوجه در اینکه حق با کدام طرف است و کدام یک از طرفین متخاصمین در اظهارات خود صادق هستند وارد نمی‌شوم . فقط ایراد من دو مطلب است : اول اینکه هیچ وقت انتقاد عالمانه و دقیق از اثرباره مترادف با فحاشی و ناسراگوئی نیست و شخص منتقد ، چنانچه آدم بیطرف و بیغرضی باشد ، حق ندارد در بررسی اثرباره بدون جهتگیریزیه

صحرای کربلا بزند و از افیونی بودن نویسنده مثلا از نقص جسمانی او یاد کند و این مسائل را وسیله تحقیر و تکذیب نویسنده قرار دهد . البته من هنوز کتاب جدید آقای قائمیان را خواونده ام شاید واقعاً ثری در سطح خیلی پائین باشد ولی این موضوع دلیل خواهد بود که آقای (ج-ه) آنچنان بی ادبیانه به نویسنده حمله کند و اسم آنرا همدفاع از (هدایت) بگذارد و عفت کلام در این میان فراموش گردد !

اما مطلب دوم این که تعجب فراوان از مجله «فردوسی» دارم که متأسفانه در این دعوا جنبه بیطری فی را از دست داده و همیشه با معدترخواهی و لحنی خاص بدون دلیل جانب آقای (ج-ه) را گرفته است ، در حالیکه حق درست عکس مطلب بود . من اقرار میکنم که جواب آقای قائمیان را (بدون توجه به کتابی که نوشته اند) ، دربرابر هنرمندان آقای (ج-ه) بسیار بجاو منطقی دیدم و حق را کاملاً به قائمیان دادم . خوشبختانه هیچکدام از آقایان را از نزدیک نمی‌شناسم اما حقیقتاً آن تردیدی که در خویشی آقای (ج-ه) با هدایت وجود دارد در دوستی قائمیان با آن مرحوم وجود ندارد ...الخ.

در شماره هفتم اردیبهشت ۱۳۴۴ مجله فردوسی نیز در قسمتی با عنوان «یادآشنا» چنین نوشته شده بوده است :

«آقای ایرج جلالی - در مورد آقای قائمیان بی انصافی کرده اید - او برای اعتلای نام مرحوم هدایت زحمات فراوانی کشیده و اجر چندانی نبرده است .»

در قسمت دیگر همان شماره :

«خیلی از خوانندگان ماز مقامات آقای قائمیان تشکر کرده اند از جمله سعید فیروزی یحیی متقدی حسین - رمضانی خانمنادری دوشیزه م - رحمان

۵- قسمتی از متن مقاله‌ای بقلم آقای فریدون کار،
مندرج در شماره ۲۵ دیماه ۱۳۴۲. مجله «سیدوسیاه»:

تا اینجا فقط به نامه‌ها و مقاله‌های توجه داشته‌ایم که در شماره‌های مختلف مجله «فردوسی» به چاپ رسیده است زیرا اولاً مابه همه مجله‌ها و نشریه‌ها دسترسی نداشته‌ایم و ثانیاً مقاله‌های من در بیان صادق و آثار او بیشتر در «مجله «فردوسی» بچاپ میرسیده است و طبعاً کسانی که نسبت به نوشه‌های مذبور نظر داشته‌اند مقاله‌های خود را نیز به مجله «فردوسی» می‌فرستاده‌اند. معذالک گاه در بحث‌های مختلفی که پیش‌می‌آمدند در مجلات دیگری نیز درج می‌شده‌که بنظر ما نمیرسیده است مگر بر حسب اتفاق.

از بین مقاله‌های اخیر الذکر آنچه به نظر مارسیده بیش از یکی یادو مقاله درخور توجه نبوده است. من جمله مقاله‌ای است به قلم «فریدون کار» که از نویسنده‌گان و شاعران معروف هستند، مندرج در مجله «سپید و سیاه» شماره ۵۹۳ سال دوازدهم مورخ ۱۳۴۳ که قسمتی از آن بشرح زیر است:

«... از دوستان و نزدیکان فکری هدایت می‌باشد نام این اشخاص را برد: مرحوم دکتر حسن شهید - نورائی مسعود فرزاد، حسن قائمیان ... دوست آخرین دوره زندگی او حسن قائمیان بود که صمیمانه به صادق مهر می‌ورزید و وجود گرامی و پر ارزش اورا درک می‌کرد و با او چند کتاب منتشر نمود، پس از مرگ هدایت نیز هیچکس به اندازه حسن قائمیان وظیفه دوستی با او را انجام نداد.

«قائمیان آثار پر اکنده هدایت و مقالات متعدد دوست از دست رفته خودش را جمع آوری کرد و تمام مقالاتی را که در بیان اینها بیگانه نوشته بودند ترجمه کرده در اختیار علاقه‌مندان آثار هدایت قرار

داد و در معرفی آثار هدایت و توضیح اهمیت وارزش او از هر جهت کوشید هرچند که عده‌ای حسن قائمیان را بهاد انتقاد گرفته اورا مرده‌خور و دنباله‌رو هدایت خواندند ولی دوستداران واقعی هدایت خوب میدانند که خدمات قائمیان به هدایت و آثارش تا چه پایه ارزش داشته است ...»

وچند سطر از نوشته دوست ارجمند ما آقای خسرو شاهانی در هفت آذر فروردین ماه ۱۳۴۸ در مجله خواندنیها بدین مضمون :

«آقای حسن قائمیان که اصادق هدایت یکروج در دوقالب بودند و قائمیان وظیفه دوستی رادر حق اوتام و کمال انجام داده حالا (ا.ا.شیرازی) به میان آمده ... الخ» .

و نیز چند کلمه از شماره ۵۰۵ مجله خوش:

«دوست نویسنده و شاعر و فاضل‌گرامی آقای حسن قائمیان که از هرگونه توصیفی مستغنی هستند و خود سالیان دراز از دوستان و معاشران و محارم نزدیک نویسنده فقید صادق هدایت بشمار میرفتند درباره معتقدات صادق مطالبی مرقوم داشته‌اند که از هر حیث بکلی تازه است و صفحه جدیدی در زندگی کوتاه هدایت بازمیکند ...»

با اینکه بهقدر کافی نمونه‌هایی از اظهار نظرهای دوستداران صادق را در کتاب حاضر نقل کرده‌ام حس سپاسگزاری من مانع از آن است که از ذکر نام دوسته تن از کسانی که در کتاب خواهی بی‌غرضانه‌ای درباره من ابراز کرده‌اند چشم بپوشم .

یکی نویسنده و مترجم و شاعر زبردست آقای سیاوش دانش است که با احراز صلاحیت کامل بسیاری از داستانهای صادق را به انگلیسی ترجمه کرده است . آقای سیاوش دانش در مقدمه کتاب "Sadeq's Omnibus" در دوسته مورد به لطف از من یاد کرده است .

درزیر ترجمه به مفهوم یکی از موارد فوق را (صفحه ۲۴-۲۳) ذکر میکنیم :

«در دوران خدمت صادق در بانک ملی دوستی شگفت‌انگیزی بین او و مترجم دیگری بوجود آمد که دنیای ادب برای فدکاری بیشانبه و وفاداری خارق العاده او احترام انکار ناپذیری قائل است.

چند سطر بالاترمن این صمیمیت را عجیب خوانده‌ام ولی بنابه‌این قاعده کلی که «تاریخ تکرار میشود» و تاریخ ادبی از این نظر عمومی مستثنی نیست، عقیده دارم که توازی و تشابه غیرقابل انکاری وجود دارد که این صمیمیتو دوستی را چندان عجیب نمی‌نماید. Boswell Dr. Johnson و جانسون، لغت شناس معروف برای مؤلف کتاب «زندگانی ...» بود. صادق برای قائمیان بود.

این قائمیان همان مرد کوچک اندام با چشمان آبی کمرنگ است که من در نخستین اظهار نظرهای خود درباره صادق به او اشاره کرده‌ام.

در دورانی که غارت و دستبرد ادبی بهمان‌اندازه شیوع دارد که سایر عوارض جنبی بیماریهای ناشی از زندگی شهری، این مرد لاغر اندام و طنزپرداز نه تنها به خاطره دوست عزیز از دست رفته خود صمیمی و وفادار مانده است بلکه تعدادی از آثار دوست او صادق انتشار آبرومندانه و مقبولیت خود را به پشتکار مداوم و صحت عمل توانم باوفاداری خارق‌العاده او مدیون است».

دیگر آقای فرامرز بهزاد است که با نخستین ترجمه خود با عنوان «گفتگو با کافکا» تسلط خود را در این فن نشان داده است. وی در مقدمه خود فعالیتهای ناچیز مرا در ترجمه و معرفی آثار کافکا با همکاری صادق هدایت «کوششی ارزشمند» خوانده است که بدینوسیله از ایشان نیز سپاسگزاری می‌شود.

اینها بود نمونه‌های چندی از نامه‌ها و نوشته‌های عده‌ای از علاقه‌مندان به صادق که به مناسبت بحثهای که درباره زندگی و آثار او پیش آمده و در صفحات مجله «فردوسی» و سایر مجله‌ها منعکس شده بوده در اینجا آورده شده است مسلماً دهه نفر دیگر هم بوده‌اند که درباره نوشته‌های من نظرهای داشته‌اند ولی یابه خود رحمت نوشتن نداده و یا اصولاً اهل نویسنده‌گی نبوده‌اند.

ضمناً من نمیخواهم بگویم آنهایی که نسبت به من اظهار لطف کرده اقدامات ناچیز مرا ستوده‌اند در اکثریت قرار داشته‌اند، چه بسا ممکن است که در آن آیام عده مخالفین بر موافقین بسی می‌چربیده است ولی یقین دارم که در روزهای حاضر عده موافقین بر تعداد مخالفین به میزان قابل توجهی فزونی دارد. اما درباره مخالفین، بطوریکه بسیاری از دوستان اطلاع دارند من در سالهای اخیر در هیچ دوره‌ای قصد پاسخگوئی به آنها را نداشته‌ام، بخصوص حال که گنجایش کتاب حاضر راجه چنین کاری را هم نمیدهد. وقتی که ما قصد پاسخگوئی به مخالفین را نداشته باشیم نقل متن نوشته‌های آنها که چندان جالب و قابل توجه هم نیست، در کتاب حاضر موردی ندارد آیا تلقین نظر یک گروه کوچک مخالف، بیدادن توضیح درباره اظهارات مفترضانه آنها، جزیه مخالفت با خود برخاستن معنی دیگری دارد؟

در خاتمه چیزی که باعث تکر خاطر من شده است حملات ناروای گروهی از شیادان بی‌سروپانیست بلکه من بیشتر از خویشان و نزدیکان صادق هدایت آزرده‌هستم که آنها با وجودیکه از حسن‌نیت و وفاداری من نسبت به صادق کاملاً باخبر هستند به‌چه دلیلی یا گروه فوق هم آواز شده و چنان اظهاراتی را به‌خبرنگار یک مجله کرده‌اند. آخر من چه تجارتی با آثار صادق

کرده‌ام؟ کدام نامه خصوصی اورا به کسی فروخته‌ام گرچه نسبت فروش نامه در اظهارات مورد بحث مستقیماً تصریح نشده است.

زمانی به شادروان اعتضاد‌الملک نیز همین نسبتها را داده بودند که من دو یکی از جزوها این اتهام را رد کرده بودم. و توضیح داده بودم که آن شادروان از درگذشت فرزند عزیز خود تا چه حد رنج میبرد و هرگز درپی استفاده‌ی مادی از آثار صادق نبوده است. درصفحه هفتاد مقدمه‌ی کتاب «نوشته‌های پراکنده صادق هدایت» با عنوان «یادی از اعتضاد‌الملک» پس از درگذشت او شرحی نوشته بودم که قسمتی از آن چنین است:

«... پس از درگذشت صادق هدایت، من این پیرمرد مهربان و داغدیده را که همچون پدردوست و گرامی میداشتم و وی نیز نسبت به من محبت پدرانه داشت، در روز اول هر هفته مرتباً زیارت میکردم و از محضر او لذت میبردم. مهربانی وی به دوستاش تا بدرجاهای بود که بیرون دوره‌ای که بعلت عارضه‌ی کسالت نمیتوانسته‌ام مانند معمول بدیدن او بروم خود او غالباً، با وجود ناتوانی و پیری، بدیدن من می‌آمد و هر بار که یکی از آثار صادق هدایت از چاپ خارج میشد، با آنکه می‌دانست که من نخستین چاپ همه‌ی آنها را دارم، برای ابراز ملاحظت، یک نسخه از آن‌ها را، پس از آنکه به خط خود که همیشه با عبارت: «به رسم یادگار...» شروع می‌شد، موضع میکرد، بمن میداد. ... تا لحظه‌ای که وی در این جهان بود با علاقه‌ی بینظیر و سلیقه‌ی خاص، برای نشر آثار صادق هدایت میکوشید بی‌آنکه نظری به سود مادی این کارداشته باشد..

حال اگر از نظر قانونی، نسبت به آثار صادق هدایت حقوقی به پدر او تعلق میگرفت چه گناهی متوجه این پیرمرد بوده

است؟

و آیا این ناجوانمردانه و غیر منصفانه نیست که همان اتهامات مشتی دروغپرداز را که زمانی درحق پدر صادق عنوان شده است بوسیله‌ی بازماندگان آن مرحوم درحق من، که پس از درگذشت صادق فقط درپی انجام وظیفه‌ی دوستی بوده‌ام و هرگز کمترین چشمداشت مادی نسبت به اقدامات خود نداشته‌ام، عنوان کنند؟

آیا این هم‌آوازی با مشتی شیاد یاوه‌سرا، درشأن کسانی که دعوی خویشی و خویشاوندی با صادق را دارند، میتواند باشد؟

و حال به اصل موضوع مورد نظرمان برمیگردیم، یعنی اینکه ببینیم من‌چه بهره‌برداریهای میتوانسته‌ام ازنام و آثار صادق بعمل آورم و اگر چنین بهره‌برداریهای صورت گرفته حدود آنها چه بوده است؟

برای این امر باید بدوا توجه کنیم که آن قسمت از فعالیتهاي من که با نام و آثار صادق به نحوی ارتباط داشته چه بوده است. درزیر فهرست برخی از موارد مهم فعالیتهاي خود را ذکر میکنم و سپس درباره‌ی هریک از آنها توضیح مختصری میافزایم تا مگر مشتی «شیاد ادبی» به یاوه‌سرا نایهای خود خاتمه دهد و بالاکل اندکی از آن بکاهند و بیش از این خاطر مرا نیازارند.

بطوریکه شاید بیشتر علاقه‌مندان به صادق مطلع باشند، تاکنون همیشه نوشته‌های ما درباره‌ی مسائل مربوط به احوال و آثار صادق در نسخه‌های محدود منتشر میشده و لذا عده محدودی بدانها دسترسی می‌یافته‌اند.

نوشته حاضر از یک طرف بیشتر برای مطالعه‌ی کسانی تنظیم یافته است که در عین علاقه‌مندی به صادق و آثار او آنچه تاکنون از طرف من منتشر شده به دست آنها نرسیده و از طرف دیگر نظر ما بیشتر به نسلهای آینده متوجه است یعنی مامیخواهیم که آنها بدانندکه طرز رفتار عده‌ای نسبت بهما تاچحد ناجوانمردانه و غیر منصفانه بوده است و اینکه ماقعایت‌های ادبی خود را ناتمام

گذاشته از هرگونه کوشش ادبی دست کشیده ایم برای سهل انگاری و مسامحه در انجام وظیفه دوستی نبوده بلکه چون عیه ای دماغ ما را چنان سوزانده اند که دیگر برای ما رغبتی برای هیچ گونه فعالیت ادبی باقی نمانده است.

خوانندگان خود از روی فهرستی که داده می شود به آسانی میتوانند بیلانی تهیه کنند و بهبینند که من در مدت بیست و دو سال فعالیت خود چه سودی بدست آورده ام و چه مبلغ آن مستقیماً از جانب صادق عاید من شده است. و آیا این مبلغ آنقدر ارزش دارد که بتوان به من نسبت سودجوئی و بهره برداری از نام و آثار صادق را داد؟

اینک فهرست مزبور:

الف - آنچه در زمان حیات هدایت منتشر شده است:

- ۱- مقدمه‌ی کتاب «کارخانه‌ی مطلق سازی»
- ۲- «گروه محکومین» و «پیام کافکا»
- ۳- مجموعه‌ی «مسخ»

ب - آنچه بعد از مرگ صادق منتشر شده است:

- ۴- ترجمه کتاب «صادق هدایت» نوشته‌ی ونسان مونتی
- ۵- انتظار
- ۶- نوشه‌های پراکنده
- ۷- یادبود نامه‌ی ششمین سال درگذشت صادق هدایت
- ۸- درباره ظهور و علائم ظهور
- ۹- نظریات نویسنندگان بزرگ خارجی درباره‌ی صادق هدایت
- ۱۰- مدل‌یادبود
- ۱۱- درباره نخستین جلسه‌ی یادبود
- ۱۲- «درباره‌ی زندگی و آثار هدایت» از کمیسر و فورونز فلد، مستشرقین و ایران‌شناسان معروف شوروی

ج - جزوه‌هایی چند:

- ۱۳- توضیح درباره‌ی دو نامه از صادق هدایت
- ۱۴- خرچسونه‌ها
- ۱۵- ویکتور هوگوی وطنی و شاهکار اوی
- ۱۶- آری یوفکور هدایت را باید سوزانید
- ۱۷- درباره آثاری از صادق که بوسیله پدر او تجدید
چاپ شده است .
- ۱۸- درباره‌ی نامه‌ها و یادگارهای دیگر صادق .
- ۱۹- آثار چاپ نشده و تجدید، چاپ نشده‌ی صادق .
- ۲۰- مقاله‌هائی که بوسیله اینجانب ترجمه یا در مجلات
نوشته شده است .

- د - بالاخره نوشته‌هائی که ناتمام گذاشته شد و از انتشار آنها عجالتاً انصراف حاصل کردند:
- ۲۱- اندیشه‌های صادق از خلال نوشته‌ها و گفته‌های او
 - ۲۲- چهره‌ای که هرگز از یاد نمیرود
 - ۲۳- توضیح و تفسیری درباره‌ی «سگ ولگرد» صادق
هدایت .
 - ۲۴- نثر بدیع و هنری صادق هدایت نوشته «ت . کشلاوا»
 - ۲۵- بیبیلیوگرافی آثار هدایت - از کمیسروف
اینک توضیحاتی درباره‌ی آثار مزبور :

۱- مقدمه کتاب «کارخانه مطلق‌سازی» چاپ ۱۲۲۶ :

«کارخانه مطلق سازی» رمانی است از «کارل چاپک» نویسنده‌ی معروف چک . این رمان چند ماه قبل از رفتن من به مأموریت اداری به کرمانشاه ، از شادروان دکتر شهید نورانی از پاریس برای صادق رسیده بود . صادق پس از مطالعه ، از آن کتاب خیلی خوش آمده بود و در نامه‌ای به دکتر شهید نورانی در تاریخ ۸ مه ۱۹۴۶ درباره‌ی کتاب مزبور چنین نوشته بود :

کتاب کارل چاپک La Fabrique d'Absolu .

خیلی افترسان بود به قائمیان دادم تا اگر بتواند ترجمه کند». و صادق کتاب مزبور را پس از خواندن به من داده بود و من هم به کرمانشاه بردم و در آنجا آنرا ترجمه کردم و پس از مراجعت به تهران آن را به بنگاه «سپهر» برای چاپ سپرید که طبق معمول بچاپ رسید.

برادر علاقه‌ای که صادق به آن کتاب داشت و نیز بعلت دقت و وسوسی که در ترجمه‌ی آن از من دیده بود مقدمه‌ی کوتاهی شامل شرحی مبتنی بر معرفی نویسنده و توضیح مختصری درباره‌ی موضوع رومان و چند سطیری در تشویق من نوشته.

به‌حال کتاب مزبور دو سه بار بچاپ رسیده ولی از این دو سه صفحه مقدمه چه سود مهمی ممکن است عاید من شده باشد که شیادان آنرا «همه‌گونه بهره‌برداری از نام و آثار صادق» دانسته‌اند؟

۲- «گروه محکومین» و «پیام کافکا» چاپ ۱۲۲۷

اثر دیگری است که با همکاری من و صادق هدایت به‌چاپ رسیده است.

«گروه محکومین» یکی از آثار مهم و جالب توجه «فرانتس کافکا» نویسنده معروف چک می‌باشد که در سال ۱۲۲۷ بوسیله‌ی اینجانب ترجمه شده و به همراه «پیام کافکا» نوشتۀ صادق هدایت، و بصورت مقدمه‌ای برآن کتاب، بچاپ رسیده است.

روزی دیدم صادق کتابی با خودش آورده و در کافه فردوسی جلوی من گذاشت و گفت: «بفرمانیں، بنظرم به درد سرکار بخوره، و ردارش...» و من کتاب را چند روزی بدقت مطالعه کردم و پس از یکی دوهفته به‌او گفتم از این مجموعه بنظرم «گروه محکومین» برای ترجمه نباید بد باشد، اگر شما هم می‌پسندید... لبخندی زده گفت: «خوب، پس ترجمه‌اش کن...»

گفتم: هرچند این از داستانهای نسبتاً بلند است ولی

برای یک کتاب به تنهائی کافی نیست .

گفت : من یادداشت‌هایی درباره‌ی کافکا دارم میتوان بعنوان
مقدمه به این داستان افزود .

همین امر که صادق باردیگر قصد همکاری با من را ابراز
کرده بود ، خوشحال شدم و تصمیم به ترجمه‌ی داستان مزبور
گرفتم .

پس از مدت نسبتاً کوتاهی داستان را ترجمه و برای چاپ
آماده کردم و صادق نیز یادداشت‌های خود را جمع و جور کرده
کتاب را برای چاپ بیکی ازناشران سپردم .
صادق تصحیح نوشت‌های خود را شخصاً به عهدگرفت
و من هم تصحیح نوشت‌های خود را .

کتاب مزبور پس از انتشار با تعییرات و اعتراضات
گوناگون محاذل متمایل به چپ مواجه گردید که از طرف صادق
کمترین عکس‌عملی نشان دادنشده و فقط دو سه سال بعد در صفحه
اول مجموعه‌ی «مسخ» ، شرح مختصر زیر که اشاره‌ای به این
قضاؤت عجولانه را دربرداشت از طرف من نوشته شد :

راجع به قضاؤت درباره‌ی آثار و شخصیت کافکا

پس از انتشار کتاب «گروه محاکومین» ترجمه‌ی
اینجانب ، که به مراد «بیام کافکا» نوشت‌های آقای صادق
هدایت در تهران بچاپ رسید است ، دیده شد که عده‌ای ،
باشتایزدگی هرچه تمامتر ، به قضاؤت درباره آثار و
شخصیت کافکا پرداخته‌اند . اینک برای جلب توجه آنها
یک قطعه‌ی استعاره آمیز کافکا درزیر نوشته میشود ،
امید است که آنان بتوانند رمز این قطعه را به درستی
دریابند :

«از در راست ، مردم به اطاقی که در آن شورای
قیمومت خانوادگی تشکیل شده استوارد میشوند ، آخرین
سخنان آخرین سخنگو را میشنوند ، بیاد میسپارند و از

در چپ بیرون میروند . همینکه به بیرون رسیدن قضاوت خود را بهمهی جهانیان اعلام میکنند . قضاوتی که از روی آخرین سخنان بعمل آمد درست است ولی فی حد ذاته باطل است . اگر مردم میخواستند قضاوتی بکنند که بطور قطع درست باشد میبایستی در اطاق بمانند و عضو شورای قیومت بشوند، و این هم در حقیقت، آنها را برای قضاوت محجور میساخت ..

«ق»

آبانماه ۱۳۲۹

اما دربارهی حق التالیف کتاب مورد بحث باید بگوییم که درآن ایام نیز هنوز موضوع حق التالیف یا حق الترجمه وضع درستی نداشت و ناشران حد اکثر ده درصد کتابها را به مولف یا مترجم تحویل میدادند . بنابراین بابت حق التالیف کتاب «گروه حکومین»، تعداد یک صد جلد کتاب به ما دونفر تعلق گرفت که نصف آنرا به صادق و نصف دیگر را به من تحویل دادند که ما همه آنها را بین دوستان و آشنايان بتدریج تقسیم کردیم .

المبته صادق هدایت در زمان حیات خود هرگز علاقه‌ای به تجدید چاپ «گروه حکومین» نداشت همانطور که نسبت به تجدید چاپ سایر آثار خویش نیز بی‌علاقه بود . در مرور کتاب مزبور میگفت که اگر بنashود آنرا دوباره چاپ کنند لازم است که در متن «پیام کافکا» تجدید نظری بشود ولی عجالتاً حوصله‌اش را ندارد .

من هم فقط یک بار مدتی پیش از رفتن او به پاریس از تجدید چاپ آن سخن به میان آوردم و دیگر هرگز این موضوع را تکرار نکردم .

هدایت دریکی از نامه‌های خود به کلبادی دربارهی «پیام کافکا» چنین نوشتند بود :

«ولیکن از قرار معلوم (قائیان) خیال دارد مقدمه‌ی کافکار را هم دوباره چاپ کند چون باید درآن تجدید نظر بشود و عجالتاً حوصله‌اش را ندارم فقط میتواند متن

«مسنخ» را مطابق نسخه تصحیح شده چاپ کند.»
اینک بی‌مناسبت بنظر نمیرسد شرحی را که اینجانب در
جزوه‌ی «توضیح درباره‌ی دونامه از صادق هدایت - چاپ فروردین
۱۳۲۲» درباره‌ی «پیام کافکا» نوشته‌ام دراینجا نقل کنم:

اما راجع به «پیام کافکا» که چند سال پیش بعنوان
مقدمه‌ای برکتاب «گروه محکومین» ترجمه‌ی این جانب
چاپ رسیده‌است و اکنون درنامه‌های هدایت که درروزنامه
«آتشبار» بچاپ رسید از آن ذکری دیده می‌شود، البته سابقاً
یکبار با هدایت درباره تجدید چاپ آن صحبت کرده بودم
ولی هدایت توضیح داده بود که مقدمه‌ی کتاب بدلایلی
محتاج تجدید نظر است لذا موضوع مسکوت ماند. ولی
همانطوریکه قبل از شرح دادم چون مرتبأ برای هدایت از
اینجا مینوشتند که قائمیان مشغول چاپ آثار اوست او
همحق داشت که با این تلقینات متواالی و کسب تکلیف‌های
پیاپی این موضوع را درنامه‌اش مجدداً مذکور شود زیرا
با این ترتیب تصور کرده است شاید من گفته‌ی او را از
یاد برد و مشغول چاپ پیام کافکا و یا درصد چاپ
آن هستم.

اگرمن مصراً درپی تجدید چاپ این کتاب می‌بودم تا
امروز کدو سال از خودکشی هدایت می‌گذرد و با خودکشی
او دیگر موضوع تجدید نظر منتفی شده است و پیام کافکا
نیز مقدمه‌ای است که بکتاب من نوشته شده و اجازه‌ی
خاصی برای تجدید چاپ آن ضرورت ندارد اقدام بچاپ
آن کرده بودم.

اما اینکه «آتشبار» دراین روزها که برخی از دشمنان
نهضت چپ صریحاً یا در لفافه پیام کافکا را بليل مخالف
بودن هدایت بانهضت چپ معرفی کرده‌اند اقدام بانتشار
این نامه‌ها نموده است امر اتفاقی نیست و با وجودیکه از
افشاء جنبه سیاسی اقدام آتشبار قصد احتراز داشتم

معذالک تآنچائیکه این اقدام مربوط بهدایت میشودناگزیرم
چند کلمه بنویسم تامعلوم شود علت متروود جلوه دادن این
اثر از طرف آتشبار بچه منظوری بوده است و معلوم
شود که آتشبار چگونه از نوشته های هدایت برای پیشرفت
مقاصد خویش و اغفال دیگران استفاده کرده است .

بعضی ها روش تند و دوآشنه ای آتشبار و برخی
اقدامات مدیر او را بمنظور اغفال و جلب اعتماد برخی از
ساده دلان چپ میدانند . اگر چنین باشد گویا هنوز آتشبار
موفق باین اغفال و یا جلب این اعتماد نگردیده است که
در شماره اخیر در صدد برآمده است با متروود جلوه
دادن «پیام کافکا» که مخالفین نهضت چپ مدعی هستند که
بقصد حمله بنهضت مزبور نوشته شده است باصطلاح
خدمت مهمی از خود نشان داده باشد ولی عده ای پیش بینی
میکنند که مدیر آتشبار از این اقدام نیز طرفی برخواهد
بست و باید این دام را بر مرغی دیگر نهد .

من در فرستت دیگری توضیح خواهم داد که آیا واقعاً
هدایت پیام کافکا را بمنظور حمله بنهضت چپ نوشته است
یا نه و نیز روشن خواهم کرد که علت اینکه هدایت در زمان
حیات خود بدون تجدید نظر مایل با انتشار این اثر نبوده
است چیست تادر آینده این اثر برای دادوستدهای سیاسی
از طرف کسی عرضه نگردد ولو مانند حال دستی هم
برای معامله دراز نشده باشد .

دیگر اینکه آیا واقعاً میتوان صرف ابراز بی میلی
هدایت را به تجدید چاپ دلیل متروود بودن «پیام کافکا» از
نظر هدایت دانست ؟ در این صورت پس باید گفت که
هدایت همه ای آثار خود را طرد کرده بود . هدایت هرگز
حاضر نمیشد هیچ یک از آثار خود را تجدید چاپ کند
و همیشه وقتی صحبتی از چاپ یا تجدید چاپ یکی از
آثارش بیان می آمد . میگفت «عجالتا نه حوصله اش را
دارم و نه میخواهم که دیگر چاپ بشود» . این سخن بگوش

بسیاری آشناست .

بنابراین با استناد با ظهارات هدایت درباره آثارش که ناشی از بینیازی و آزرده خاطری او بود نمی‌توان تنها به قاضی رفت و به روی این یا آن اثرهایت قلم بطلان کشید .

به صورت آثار او اکنون وجود دارد و نماینده‌ی فکر هدایت در دوره‌های مختلف زندگی اوست . منتهی در مرد پیام کافکا باید دید آیا آنچه بعضیها ادعا می‌کنند واقعاً این اثر بمنظور حمله بنهضت چپ از طرف اونوشته شده است یا نه ، و گرنه حذف آن از شمار آثار هدایت از عهده کسی ساخته نیست .

بعلاوه اگر هدایت این اثر را طرد کرده بود پس در نامه‌ی اول او عبارت : «در این صورت (یعنی در صورتی که قائمیان بخواهد پیام کافکا را درباره چاپ کند) باید اصلاحاتی در آن (یعنی در پیام کافکا) بشود» و در نامه‌ی دوم عبارت : «ولیکن از قرار معلوم (یعنی از قرار که برای او نوشته‌اند یا شنیده‌است) خیال‌دار مقدمه‌ی کافکا راهم درباره چاپ‌بکند چون باید در آن تجدید نظر بشود و عجالتاً حوصله‌اش را ندارم ...» را بچه‌باید تغییر کرد .

از این عبارات واضح است که هدایت اصولاً مخالف انتشار پیام کافکا با سیله‌ی منبود فقط بشرطی که حوصله‌ی تجدید نظر می‌داشت . و نامه‌ای هم که مدیر آتشبار مدعی است که هدایت برای یکی از دوستان خود نوشته و در آن اظهار کرده است که : «میخواهم پیام کافکا را از شمار آثار خود بیرون بیندازم» چون عین آن نامه ارائه نشده است درباره‌ی آن بحث معنی ندارد زیرا این نامه اکنون هم مجهول است و همچون متن ادعائی با متن نامه‌های دیگر هدایت منافات دارد فعلًا مجعلو نیز شمرده می‌شود و اگر مجعلو هم نبود باز در مطلب تغییر نمیدارد .

در خاتمه کسانی که تصور می‌کنند با دغلکاری و هوچی

بازی وپرونده سازی خواهند توانست درکنارهدایت جائی
برای خود باز کنند و یاکسانی را از کنار هدایت براند
سخت دراشتباهند .

برای اثبات همکاری و دوستی هدایت شرائط و
صفات خاصی لازم است که اگر کسی واجد باشد مردم او
را خود بخود باین سمت خواهند شناخت و گرنه مدعیان
عرض خود میبرند ..

بهحال ، پس از آنکه همهی آثار صادق بوسیله‌ی شادروان
اعتضادالملک تجدید چاپ شد نوبت به کتابهای دیگر صادق منجمله
«گروه محکومین» و «مسخ» رسید و چون ازطرف ناشر آثار صادق
برای حسن استقبال مردم ، نسبت به تجدید چاپ آثار آخرالذکر
ابراز تمایل شد من باتجدید چاپ آنها موافقت کردم ولی برای
اینکه مبادا عده‌ای تصور کنند که من برای آثار صادق کیسه
دوخته‌ام لذا حق چاپ دائم آثار مذبور را دربرابر حق التالیف یک
چاپ برای همیشه به ناشر واگذار کردم .

حال از خوانندگان میخواهم قضاوت کنند که آیا واگذاری
چاپ دائم اثری دربرابر حق التالیف یک چاپ «همه‌گونه بهره‌برداری
از نام و آثار صادق» است ؟

۳- مجموعه‌ی مسخ چاپ ۱۳۲۹

درباره مجموعه «مسخ» گمان میکنم بهتر این باشد که اول
قسمتی از متن جزوی «توضیح درباره‌ی دو نامه از صاق‌هدایت»
را که در سال ۱۳۳۲ منتشر کرده‌ام و راجع به اثر مذبور است در
اینجا نقل کنم و اگر توضیحاتی دیگر لازم باشد به آن بیفزایم .

ضمیر لازم است بگوییم که جزوی مذبور در آن ایام در
نسخه‌های معدود چاپ رسیده و مجانا پخش شده است و لذا
بدست همهی علاقه‌مندان نرسیده است شاید متن کامل جزوی
مذبور در آینده جداگانه منتشر شود . در اینجا فقط قسمتهایی که
راجع به «مسخ» است ذکر میکنم :

از جزوی توضیح درباره دو نامه از صادق هدایت :

«... البته انتشار نامه‌های هدایت اگر بمنظور کشف حقیقتی باشد درخور هیچ اعتراض و ایرادی نیست ولی اگر انتشار این نامه‌ها بقصد تامین اغراض شخصی و سیاسی صورت گیرد و سعی شود که باکتمان حقایق و دادن توضیحات غرض‌آلود افکار عمومی را زدراک مفهوم درست نامه‌ها و حقیقت جریان امر منحرف سازند عملی بسیار ناپسندودور از انصاف است و مسلماً هیچ فرد شرافتمند به چنین عملی مبادرت نمیورزد .

عقیده‌ی من این است که در مورد هدایت باید حقایق همانطور که هست ابراز گردد و تا حدی که میسر است بکسی مجال سوء استفاده از گفته‌ها و نوشته‌های هدایت داده نشود تا هرگز محلی برای برخی تعبیرات نادرست درمورد این نویسنده بزرگ و درباره‌ی رابطه‌ی او با دوستان و همکاران او باقی نماند و معاصران و آیندگان هدایت را آنطور که بود بشناسند .

ضمناً لازم بتذکر است که روزنامه آتشبار نه فقط از بیان حقایق مربوط به این دو نامه که مدیر آن اجزئیات امر مطلع بوده است خودداری کرده و از این نامه‌ها استنباط غرض‌آلودی بعمل آورده است بلکه در حقیقت متن نامه‌ها رانیز تحریف کرده است بدین معنی که بعضی از جملات بی‌آنکه نویسنده نامه قصد برجسته کردن آنها را داشته باشد ، در روزنامه آتشبار بطور برجسته و با حروف سیاه چاپ شده است . بدیهی است برجسته کردن جمله‌ای دریک عبارت مفهوم اصلی آن عبارت را تشید میکند و اگر خود نویسنده‌ی نامه قصد برجسته کردن برخی از جملات را میداشت خود زیر آنها را خط کشیده بود و از روی متن نامه‌ها که گراور شده چنین چیزی دیده نمیشود .

درشماره‌های منتشر شده روزنامه‌ی «آتشبار»، همیشه صریحاً و یادربلاقه، مطالبی درباره‌ی همکاری هدایت با آتشبار، با مدیر آتشبار وغیره، چشم میخورد. اما مردم که از حدود شرایط همکاری و دوستی هدایت مطلع بودند طبعاً صحت این ادعاهای را با تردید تلقی میکردند. مسلماً نظریات اشخاص بیفرض و محافل مختلف بگوش مدیر آتشبار نیز رسیده است بخصوص که من نیز درصفحه‌ی ۱۰۰ کتاب «درباری صادق هدایت نوشتها و اندیشه‌های او چاپ دوم که چند روز پیش از انتشار اولین شماره‌ی (دوره جدید) آتشبار منتشر شده بوده است ضمنن شرح جریانات مربوط به «قضیه توپ مرواری» حقایقی را برحسب وظیفه‌ای که داشتم بیفرضانه افشاء کرده بودم.

توضیح اینجانب درباره‌ی «قضیه توپ مرواری» توأم با شایعات و اظهارات دیگران ظاهراً مدیر آتشبار را برآن داشت که درصد ترمیم وضع خود برآید.

بخصوص که دیدنیگری از «توپ مرواری» نیز نزد من و دو تن دیگر از دوستان هدایت بوده است و با افشاء این مطلب افسانه‌ی اینکه هدایت از سال ۱۳۲۶ محرمانه آنرا برای حفظ و نگاهداری به او سپرده و او را منحصراً مامور چاپ آن نموده است دیگر برای کسی قابل قبول نیست لذا درشماره‌ی چهارم روزنامه آتشبار (دوره جدید مورخ شنبه بیست و دوم فروردین ۱۳۲۲) دو نامه‌ای را که هدایت به آقای کلبداری نوشه و مدیر آتشبار آنها را بدست آورده بود گراوور کرده و بدون اینکه جریاناتی را که منجر به صدور آن دو نامه شده است شرح بدهد با افزودن توضیحی مفرضانه بخيال خود خواسته است ثابت کند که اینجانب همکار هدایت نبوده‌ام تاضمناً قسمتی از اظهارات اینجانب را نیز درمورد «قضیه توپ مرواری» که به او راجع میشده است مخدوش جلوه

دهد!

و حال آنکه بعد از خواهم گفت که در نامه‌ای که آتشبار گراور کرده است و بخط و امضای هدایت می‌باشد چگونه هدایت وجود همکاری بین خود و اینجانب را صریحاً تأیید کرده است.

اینک درباره کتاب مسخ:

معقول نیست تصور کنیم که هدایت راجع به کتاب مزبور ابتداء بساکن در نامه خود سخن بمیان آورده باشد بخصوص که در نامه اول خود می‌گوید: «راجع به مسخ نوشته بودی ...» پس موضوع مسبوق به سابقه‌ای بوده و درباره‌ی آن برای او نوشته بودند. باید دیدجه دلیلی در میان بوده است که هدایت به صدور این دو نامه که مطالب آن دقیقاً با هم نمی‌خوانند مباررت کرده است.

منظور این جانب در این مختصر، توضیح علت و بیان حقایقی است درباره‌ی این دو نامه. تا هم مفرضانه بودن عمل مدیر آتشبار و اظهارات او روشن شود و هم با روشن شدن مفهوم این دو نامه منظور هدایت آشکار گردد.

در روزهای پیش از حرکت هدایت به اروپا بمناسبتی قرار شد اینجانب داستان «مسخ» ترجمه‌ی هدایت را پس از مقابله با نسخه‌ای اصلی بهمراه چند داستان دیگر از کافکایکجاز منتشر کنم.

بسیاری از مردم میدانند که هدایت هرگز حاضر نبوده برای انتشار آثار خود با هیچ ناشری وارد مذاکره شود و از این عمل به شدت احتراز داشت.

وقتی قرار شد داستان مسخ با چند داستان دیگر از کافکا منتشر شود من را سا و از جانب خود با کتابفروشی «زوار - ادب» ترتیب چاپ کتاب را دادم.

پس از رفتن هدایت به تدریج شایعه‌ی زیر چاپ بودن داستان مسخ منتشر شد. چون آقای منوچهر کلبادی از

طرف هدایت طبق وکالت‌نامه‌ی رسمی عهددار نظارت در امور مربوط به آثارهای درغیاب وی بوده در صدد استقسار از جریان امر برآمد پساز استحضار از اینکه چاپ کتاب با اطلاع و اجازه‌ی هدایت میباشد، نظر به اعتمادی که بصحت گفته‌های من داشت، متعرض ناشر مزبور نگردید و هیچگونه اقدام ناشایسته‌ای نیز بعمل نیاورده ولی مدعی و مدعیان دیگری نیز بودند که عهددارشدن پادشاهی هدایت و سابقه‌ی آشنائی با او را به «ریش» گرفته هریک بعنوان یگانه حامی و حافظ منافع هدایت در صدد تعریض و افتراء و توهین نسبت به اینجانب برآمدند و همه جا شهرت دادند که قائمیان از غبیت هدایت استفاده کرده باره آثار او را بی‌اجازه‌اش منتشر میکنند. باین هم اکتفا نکردند و به مشوب کردن ذهن هدایت که از دست اینگونه فسادها و پستیها به پاریس گریخته بود نیز پرداخته سعی کردند از این بابت خاطر او را نگران کنند. معاذالک هدایت در نامه‌ی اول خود که عین آن در آتشبار گراوور شده مشت محکمی بدھان این یاوه‌سرایان کوفت و نوشت: «راجع به مسخ نوشته بودی چون به قائمیان قول شفاھی دادم که میتواند آنرا مقابله و چاپ بکند بطور استثنای میتواند این کار را بکند بشرطی که بنویسد بالاجازه مخصوص از خود نویسنده یا مترجم ...»

ولی از نامه دوم معلوم میشود که با نامه‌ی اول باز کاسه‌های گرمتر از آش دراینجا قانع نشدم و مجدداً برای هدایت مطالبی درباره‌ی مسخ نوشتن. ظاهر آهدایت برای اینکه آب پاکی به دست همه بزیزد و برای کسی مجال ایجاد مزاحمت نسبت به من در آینده هم باقی نگذارد در نامه‌ی دوم خود که عین آن در آتشبار گراوور شده درباره‌ی مسخ چنین نوشت:

«راجع بمسخ همانطور که قبل ا نوشتم نسخه تکمیل شده آنرا به قائمیان فروختم و او شفاها از من قول گرفت

که تجدید چاپش بکند ..»

متن این نامه‌ها را به من اطلاع ندادند ولی در آن موقع
ناگهان دیدیم دهنیاوه‌سرایان بسته شد و یاوه سرائی
موقوف گردید .

با کمی دقیق در متن نامه‌های مورد بحث به بسیاری
از نکات که درست مخالف استنباط مفرضانه‌ی آتشبار است
میتوان پی‌برد :

هدایت در نامه‌ی اول خود نوشته بود که : «چون
بقائیان قول شفاهی دادیم می‌تواند آنرا مقابله و چاپ
کند بطور استثناء می‌تواند این کار را بکند اما بشرطی که
بنویسد با اجازه مخصوص از خود نویسنده یا مترجم ..»
حال اگر هدایت «مسخ» را در همان معنی‌ای که مدیر آتشبار
استنباط کرده است بمن فروخته بود چرا نه از متن و نه
از فحوابی نامه‌ی اول او چنین چیزی مطلقاً قابل درک
نیست و چرا هدایت در همان نامه‌ی اول خود ننوشت که
کتاب را بقائیان فروختم ؟

بعلاوه جملات «قول شفاهی دادم» ، می‌تواند آنرا
مقابله و چاپ کند ، «بطور استثناء میتواند این کار را
بکند» ، «بشرطی که بنویسد با اجازه مخصوص از خود
نویسنده یا مترجم» همه حاکی از این است که موضوع
فروش مستقیم کتاب در معنی مورد نظر آتشبار در میان
نبوده است زیرا معنی فروش با مفهوم عبارا تمیزبور
مطلقاً هماهنگی ندارد ... اگر هدایت «مسخ» را در واقع
بهمن فروخته بود چرا اولاً در نامه‌ی اولش اینرا ننوشت ؟
و ثانياً کسی که چیزی را برای انتشار خرید دیگر ذکر
کلمه‌ی «میتواند» درباره‌ی اوجه موردن دارد و «بطور
استثناء» نیز یعنی چه ؟ و قید «با اجازه مخصوص»
چرا ؟

اینکه هدایت در نامه‌ی دوم خود کلمه‌ی «فروختم»
را نوشت مسلماً برای این بود که میدید کاسه‌های گرمتر

از آش بنامه‌ی اول او قانع نشده و مجدداً کسب تکلیف کرده‌اند و خواسته است تکلیف را یکسره کند و حق چاپ داستان مسخ رانیزبرای آینده بسود من محفوظ دارد. ضمناً هدایت خواسته بوده است تصریح کند که او اصولاً علاقه‌مند به واگذاری اثر خود به کسی نبوده است (زیرا این عمل را حقاً دوشان خود میدانست) این استثنائی است که در حق من قائل شده است. و نیز خواسته است بفهماند که من درین کار قصد استفاده‌ای از او نداشتم زیرا حق چاپ را به او پرداخته‌ام. یعنی کتاب را خریده‌ام. البته من نیز بموقع خود معادل کتابهایی که با بت حق چاپ از ناشر دریافت می‌شده است و حق مسلم هدایت بود در اختیار او گذاشتم و او را ودار کردم که آنرا بپذیرد زیرا اگر چه کتاب را من برای چاپ به کتابفروشی زوار داده بودم ولی حق تصرف سهم هدایت را نداشم و مسلماً اگر هدایت از قبول سهم خود امتناع می‌کرد من هرگز حاضر بقبول تصدی چاپ کتاب نمی‌شدم و طبق صورتحساب کتابفروشی زوار حق چاپ کتاب که سه داستان از آن توسط خود من ترجمه شده بود رویه مرتفع مبلغ ناچیزی است که نسبت سودجوئی در این اقدام بمن یا بهدایت دادن هم

نیلا صورت حساب ناشر کتاب مسخ را در مورد حق چاپ کتاب

درج می‌نماید:

کتابفروشی زوار - ادب
شاه آباد

بتاریخ ۲۹ ر ۲۳

صورت محاسبه مربوط به داستانهای کافکا

کتاب با کاغذ اعلا ۵۰ جلد

کتاب با کاغذ کاهی ۵۰ جلد

تفاوت کاغذ سفید و کاغذ کاهی ۱۲ جلد

جمعاً ۱۱۲ جلد (یکصد و نوازده جلد)

امضاء: محمد جعفر ادب

مفترضانه و هم احتمقانه است.

اما با وجودیکه از کلمه «فروختم» بطور وضوح معلوم میشود که هدایت حقچاپ دائم «مسخ» را برای من محفوظ کردیه بوده است معذالک من در پشت جلد کتاب نوشت:

«تجدید طبع منوط به اجازه دوباره‌ی مترجمین است»
باين منظور که در آينده اگر هدایت نخواست کتاب تجدید چاپ شود مختار باشد.

اينکه مدیر آتشبار بالانتشار نامه‌ها خواسته بوده است ثابت کند که بين اينجانب و هدایت همکاري وجود نداشته است، موضوعيکه غرض اصلی ازانتصار نامه‌هاست، چه آتشبار بالحنی توهين آميز نوشته است که هدایت کتاب را «بيک ناشر بنام حسن قائميان فروخته‌اند غير از اين همکاري ديگري بين نويسنده‌ی نامدار و شخص مذكور وجود نداشته است.. اگرچه نامه اول هدایت به دقت مراجعه کنيم خواهيم ديد که هدایت بعكس در نامه خود وجود اين همکاري را صريحًا تاييد كرده است . هدایت درنامه اول خود مينويسد : «چون بقائيميان قول شفاهي دادم که می‌تواند آن را مقابله و چاپ بکند بطور استثناء می‌تواند اينكار را بکند ..»

درمورد يك اثريکه ترجمه است «مقابله» يعني تطبيق متن ترجمه با متن اصلی ، تااگر مترجم دچار لغزش و اشتباхи شده باشد و يا در ترجمه افتادگي پيش آمده باشد اصلاح شود .

پس طبق نامه مذبور هدایت نه تنها اجازه چاپ کتاب ر «بطور استثناء» بمن داده بود بلکه تغيير و تبديل و اصلاح نوشه‌ی خود را نيز بمن اجازه داده بود و لذا نامه مذبور نه تنها موئيد وجود همکاري نزديك بين من و هدایت است بلکه حاکي از اعتماد فوق العاده‌اي است که هدایت بمن داشته است والامكن نبود که هدایت نوشه‌ی خود

رفاقت بطبع حق‌چاپ که آتشبار و اندیکرده است در اختیار من گزارده باشد تادر غیاب او بهرنحویکه بخواهم آنرا اصلاح کرده بنام او منتشر کنم.

هر کس جزئی اطلاع از روش هدایت داشته باشد تصدیق خواهد کرد که این مبلغ مختصر حق‌چاپ که صورت آن در ذیل صفحه پیشین داده شده چیزی نمی‌تواند باشد که هدایت را برای فروش حق‌چاپ کتاب چنان بیخود کرده باشد که سرنوشت کامل چاپ اثر خود را بدستمن سپرده باشد بلکه فقط باین علت بود که بمن اعتماد داشت و همکاری با من را مایه‌ی سرافکنگی خود نمیدید و گرنه اگر تمام دنیا را جلوی پای او میریختم حاضر نمی‌شد که در موارد متعدد بروی کتاب‌هانام من و او پهلوی هم قرار گیرد.

اما موضوع بربیافت حق‌چاپ که حق مسلم هدایت بود پرداخت این مبلغ از طرف من باو نیز وظیفه‌ی مسلم من بود و باموضوع همکاری منافاتی ندارد مگر معنی همکاری این است که من کتاب او را مشترکاً چاپ بکنم و حق‌چاپ را باو و یا به اشخاصیکه ذیحق هستند نپردازم؟

اما برای اینکه موضوع مقابله را بداندیشان و بدخواهان سوء تعبیر نکنند و کسی نپندارد که من هم مثل فلان استاد مدعا هستم که نوشهای صادق را اصلاح می‌کرم . لازم است بگویم که دستور مقابله‌ایکه هدایت بادان نسخه‌ی دست‌نویس‌خود و متن اصلی کتاب بمن‌داده بود باین علت نبود که هدایت از این کار عجز داشت بلکه فقط باین علت بوم که هدایت میل داشت ترجمه‌ی او صحیح‌ترو دقیق‌تر چاپ شده حتی الامکان نسبت بمتناصلی افتادگی نداشته باشد و چون بمن اعتماد داشت این کار را بعده من گذاشت و گرنه این من بودم که همیشه ازاو کسب فیض می‌کرم و از تسلط و تبحر او بزبان و ادبیات خارجی و فارسی استفاده مینمودم و بسیار خجلم که حتی یکی از

هزاران موارد محبت و خدمت او را نتوانستهام جبران کنم و اگر مدیر آتشبار بنحوی عرض آلود و توهین آمیز در صدد انکار این همکاری برنمی‌یامد من در صدد اظهار این مطلب برنمی‌یامد .

بیشترین زدیگران بودند که در مقاله‌ها و کتاب‌ها و کنفرنസ‌های خویش صریحاً وجود همکاری بین من و هدایت را تأیید کردند و حال تأیید کتبی هدایت نیز بدان افزوده شده است .

بهرحال ، من حق چاپ دائم کتاب «مسخ» را مانند کتاب «گروه محکومین» دربرابر مبلغ ناچیزی که در حدود حق یک چاپ بوده برای همیشه به ناشر واگذار کرده‌ام . آیا این همه‌گونه بهره‌برداری از نام و آثار صادق است ؟ ●

۴- ترجمه کتاب «صادق هدایت» نوشته‌ی «ونسان مونتنی»

فرانسوی :

در اواسط سال ۱۲۳۰ روزی جوانی به اتفاق آقای حسن انصاری به اینجانب که در آن ایام معاون اداره‌ی برسیهای اقتصادی بانک ملی و مسئول طبع و نشر مجله‌ی بانک ملی ایران که در هرماه به سه زبان منتشر می‌شده است بوده‌ام مراجعه کرد . آقای انصاری بی‌آنکه او را به من درست معرفی کند گفته بود که این شخص به صادق هدایت علاقمند است و قصد دارد کتابی نیز درباره‌ی او منتشر کند و لذا به مساعدت و راهنمائی شما نیازمند است . من صریحاً از دادن هرگونه کمکی معدتر خواستم و آنها هم پس از چند دقیقه اطاق مرا ترک گفتند .
یکی دو هفته بعد بوسیله‌ی آقای دکتر خانلری دانستم

اینجانب داستانهای مزبور و تفسیر آنها را از روی جزو کوچکی که آقای هویدا از پاریس برای صادق فرستاده بود و صادق آنرا برای من به کرمانشاه فرستاد ترجمه کرده و با داستان «مسخ» ترجمه صادق هدایت منتشر کرده‌ام .

کسی که به من مراجعه کرده بود آقای ونسانمونتی ، وابسته‌ی فرهنگی سفارت فرانسه بود .

ولی باردیگر که این شخص به من مراجعه کرد با توصیه آقای خانلری هرگونه اطلاعاتی که درباره‌ی صادق ازمن خواست صمیمانه در اختیار او قرار دادم .

بالاخره چندی نگذشت که از طرف ایشان کتاب کوچکی در چهل پنجاه صفحه به فرانسه منتشر شد که حاوی مطالب فشرده و مطمئنی بود و من قبول کردم که آنرا به فارسی ترجمه کنم و همین کار را کردم .

البته توضیحاتی نیز از خود به عنوان حاشیه به کتاب مزبور افزودم تاحدی که یک کتاب کوچک چهل صفحه‌ای به یک کتاب یکصد و شصت صفحه‌ای بزرگ تبدیل یافت .

مدیر روزنامه «دنیای امروز» ، که از علاقمندان صادق بود ، پس از شنیدن موضوع به من مراجعه و برای چاپ ترجمه‌ی کتاب مزبور ، ابراز تمایل نمود و من هم با درخواست او موافقت کردم .

من اصولاً بابت ترجمه‌ی کتاب مزبور بهیچ وجه توقع حق الترجمه نداشتم زیرا اولاً مدیر روزنامه‌ی فوق از علاقمندان و دوستداران صادق هدایت بود و ثانیاً وضع مالی روزنامه اجازه‌ی چنین توقعاتی را نمیداد و گذشته از اینها من ترجمه‌ی کتاب «ونسانمونتی» را بدان جهت به روزنامه «دنیای امروز» واگذار کرده بودم که به روزنامه مزبور که از روزنامه‌های ترقیخواه کوچک و کم درآمد آن زمان بود و تک فروشی چندانی نداشت مختصر کمک مالی کرده باشم . از اینها گذشته من اصولاً در مورد کارهای مربوط به صادق هرگز چشمداشت سود مادی نداشتم .

به رحال ترجمه‌ی مورد بحث به موقع خود منتشر و در مدت نسبتاً کوتاهی به فروش رسید .

چندی بعد «کتابفروشی معرفت» به من مراجعه و برای تجدید چاپ آن کتاب ابراز تمایل نمود و من درخواست او را

پذیرفتم و چاپ دوم ترجمه‌ی کتاب با عنوان «صادق هدایت» - نوشت‌های او و اندیشه‌های او، بوسیله‌ی کتابفروشی مزبور منتشر شد.

همانطور که قبلاً نیز گفته شد در آن ایام وضع حق التالیف و یا حق الترجمه سروسامانی نداشت و فقط ده درصد از کتابهای چاپ شده را به مؤلف یا مترجم میدادند که در این مورد فقط یک صد جلد کتاب به من داده شد که همه‌ی آنها را به تدریج بیان دوستان و علاقه‌مندان توزیع کردیم.

بدین ترتیب آیا اظهار گردآورنده مجموعه «کتاب صادق هدایت» (چاپ بنگاه اشرفی - فریزان ۱۳۴۹) مبنی بر اینکه من «از نام و آثار صادق همه‌گونه بهره‌برداری کرده‌ام» با حقیقت منطبق است؟

۵. «انتظار» - ضمیمه‌ی «پروین دختر ساسان» چاپ

۱۳۳۳

«انتظار» کتاب‌کوچکی است در هشتاد صفحه که به مناسبت پایان سومین سال درگذشت صادق در فروردین ماه ۱۳۳۳ در نسخه‌های محدود منتشر شده است و چون قصد فروش این کتاب در اصل مانند بسیاری از جزوه‌های دیگر که منتشر کرده‌ام در میان نبود لذا قرار شد که هر کس یک نسخه از کتاب «پروین دختر ساسان» که همزمان با جزوه مزبور منتشر می‌شد است بخرد یک جلد از «انتظار» هم باو مجاناً داده شود. بهمین جهت جزوه مزبور در مدت بسیار کوتاهی بین خریداران آثار صادق هدایت نه علاقه‌مندان خاص او، توزیع شده است.

کتاب «انتظار» دارای سی و شش صفحه مقدمه است درباره‌ی ترجمه‌ی «بوفکور» و استقبال موفقیت آمیز مردم فرانسه نسبت به آن ...

مهم‌آنکه در این جزوه کوچک هفت‌هشت قطعه از نقاشیهای صادق که اصل آنها در آن ایام پیش من بوده گراور شده

است .

ضمناً درپایان «انتظار» ، دو قطعه شعر یکی با عنوان «امیددار» که به استقبال غزل معروف حافظ با مطلع :
«گریب عمر به میخانه روم باردگر» سروده شده چند روز پیش از حرکت صادق به او تقدیم شده بوده است و سپس شعر «انتظار» کهیکی دو سال بعد از خودکشی صادق سروده شده بوده چاپ گردیده است .
به حال ، مسلم است وقتی کتابی مجانی پخش شود مسلماً سودی هم عاید نویسنده نخواهد کرد . امید است که مدعیان لااقل آنقدر انصاف داشته باشند که این امر بدیهی را بپذیرند !

۶- مجموعه‌ی «نوشته‌های پراکنده‌ی «صادق هدایت»
چاپ ۱۳۳۴ .

دو سه سال پس از درگذشت غمانگیز صادق ، در صدد بی‌آمدم برخی از آثار او را ، اعم از ترجمه ، مقاله ، داستان و غیره که به صورت پراکنده در مجله‌ها و نشریه‌های مختلف به چاپ رسیده بوده است و جز دو سه تن از دوستان نزدیک او دیگری از آنها باخبر نبوده گردآوری وبصورت مجموعه‌ای بچاپ برسانم تا آنها را از صورت پراکنده خارج کرده از فراموشی ، و حتی از انهدام احتمالی آنها جلوگیری کنم . تصمیم خودم را با پدر صادق شادروان اعتضادالملک ، درمیان گذاشتم . ایشان این فکر مرا بسیار پسندیدند و برای اینکه دست من در این کار باز باشد اجازه‌نامه‌ای نیز بخط خود نوشته بمن دادند ، گرچه چنین اجازه‌نامه ضرورتی همنداشت ولی من برای رعایت احترام آنرا رد نکردم .

اجازه‌نامه مزبور یکبار قبل از در مجله‌ی فردوسی عیناً گراوور شده است ، معدالک اینک برای اطلاع خوانندگان ، متن آن در زیر نقل می‌شود :

جناب آقای حسن قائمیان از طرف
این جانب هدایتقلی هدایت مجازند که حکایات
مخالفی را که مرحوم صادق هدایت در مجلات
سخن و موسیقی وغیره منتشر نموده جمع آوری
و مانند سایر کتب آن مرحوم بصورت کتابی
منتشر سازند.

هدایتقلی

تاریخ اول اسفند ۱۲۳۳

پس از گردآوری نوشتاهای مورد بحث و طبقه بنده
سیستماتیک آنها ، مقدمه‌ای در حدود شصت هفتاد صفحه شامل
توضیحاتی درباره نوشتاهای گردآوری شده تهیه و به مجموعه‌ی
مذبور افزودم .
بالاخره این مجموعه در سال ۱۳۳۴ در ۶۰ صفحه از
طبع خارج شد .

طبق قانون و بنا به عرف و عادت جاری بین ناشران و
برحسب قراری که درمورد آثار صادق عمل شده است حق چاپ
نخست مجموعه مذبور که هر نسخه آن ۳۵۰ ریال قیمت گذاشته
شده بود در حدود ۲۱۰ ریال میشده است . البته باید بگوییم که
ناشر در پی آن نبود که حق مرا پایمال کند و ظاهراً شاید
بی‌اعتنائی من نسبت به سود مادی حاصل از امور مربوط به
صادق سبب شده باشد که وی تاکنون موضوع حق التالیف را
مسکوت و معوق گذاشته است . در همان روزهای انتشار کتاب
ناشر یک قطعه چک هشتاد هزار ریالی علی‌الحساب بهمن دادولی
چک را نپذیرفتم و گفتم بهتر است فعلاً این موضوع بماند برای
بعد ، ولی تاکنون بابت حق التالیف مجموعه‌ی مذبور به من
پرداخت نشده است .

من چندی بعد نوشتاهای دیگری از صادق را لگوشه و کنار
گردآوری کرده مجموعه مذبور را تکمیل کردم و متن تجدید نظر
شده و تکمیل شده‌آنرا در اختیار ناشر قرار دادم و از او تقاضا
کردم که در چاپ بعدی از آن استفاده کند ولی متأسفانه جریانی

پیش آمد که ناشر ناگزیر شد چاپ بعدی را نیز از روی متن چاپ اول بطريق افست منتشر سازد و اينک جريان مزبور :
يکى از ناشران تهران به من مراجعه کرد و مدعى شد که مجموعه مزبور که از طرف ناشر اصلی ۲۵۰ ريال برای آنقيمت گذاشته شده درصورتیکه بوسيله او بچاپ برسد بقيمتی كمتر از ۱۵۰ ريال بخريداران عرضه خواهد کرد .

من قراردادي باو امضاء کردم وبشرطی که سودعادلانه و قيمت مناسبی برای كتاب مورد بحث منظور کند بى دريافت حق اجازه انتشار چاپ دوم مجموعه را باو واگذار خواهم کرد .
قراردادي دردوازده ماده امضاء و مجموعه بچاپ رسيد و دیگر از سرنوشت مجموعه مزبور اطلاع درستی ندارم .

درزير چند ماده از متن قرارداد مورد بحث نقل ميشود .

ماده ۱ - آقای قائميان بعنوان گردآورنده «نوشته های پراكنده صادق هدایت» اجازه چاپ پنجهزار نسخه را در مقابل يكسيير نبات ميدهدن .

ماده ۲ - نظر باینكه گردآورنده معتقد است که كلیه آثار هدایت باید باقيمت نسبتاً ارزان درسترس مردم قرار گيرد ناشر متعدد است که كتاب مزبور را با سودمناسبی توزيع نماید .

ماده ۵ - ناشر متعدد ميگردد که دره رچاپ ده جلد از كتاب مزبور را به آقای حسن قائميان تحويل دهد .

مقارن همين ايام ناشر اصلی نيز مجموعه مورد بحث را بطريقه چاپ افست منتشر کرد .

چيزی که مایهی ناراحتی شدید من شده اين بوده است که ناشر اصلی درچاپ دوم مجموعه «نوشته های پراكنده صادق هدایت» عبارت :

«باتجديد نظر كامل»

را از جانب خود در صفحه اول كتاب افزوده بوده است و بدبيهي است وقتی كتابي عيناً از روی متن چاپ اول بطريق افست به چاپ رسيده باشد دیگر عبارت «باتجديد نظر كامل» چه موردي

میتواند داشته باشد؟ بهمین جهت در این خصوص رسماً به ناشر مزبور بشرح زیر اعتراض کردم:

«اما اعتراضات دیگر: یکی درمورد ذکر عبارت «با تجدید نظر کامل» است. چون خریداران بعلت اینکه کتاب بوسیله‌ی من گردآورده شده و حق انتشار آن به من تعلق دارد و درحدود یکصد صفحه مقدمه و توضیح به آن نوشتہ‌ام عبارت مزبور را از جانب من تصور خواهند کرد بدیهی است این عمل نوعی اغفال است زیرا کتاب مزبور عیناً از روی چاپ اول عکسبرداری شده و جز حذف نام اینجانب از روی جلد کتاب (که در چاپ اول به اصرار شماگذاشته شده بود) تغییری در کتاب صورت نگرفته است. بنابراین به این عمل یعنی ذکر عبارت «باتجدیدنظر کامل» اعتراض دارم.

اعتراض دیگر در مورد قیمت کتابهاست که بیشتر خریداران این اجحاف را از جانب من تصور میکنند... ناشرین دیگر حاضرند این کتابها را بهمان صورت به نصف قیمت شما به مردم عرضه کنند... ولی از این اعتراضات نتیجه‌ای حاصل نشد.

سازمان کتابهای پرستو که وابسته بهمین ناشر است بعد از مجموعه‌ی «نوشته‌های پراکنده صادق هدایت» داستانهای را که من در آن کتاب گردآورده بودم استخراج و آنها را بصورت مجموعه‌ای جداگانه با عنوان «دیوار» بچاپ رسانیده است بی‌آنکه حتی ذکری از مأخذ آن کرده یا حقی از این بابت به من پرداخته باشد.

معدالک من به این اعمال کمتر اعتراض دارم تا به گفته‌ی وقیحانه‌ی گردآورنده مجموعه‌ی «کتاب صادق هدایت» (چاپ بنگاه اشرفی - فریزین - ۱۳۴۹) که در آن مجموعه اظهار کرده بوده است: «... کسی که همه گونه استفاده از نام و آثار صادق کرده است...» کدام استفاده؟

۷- یادبودنامه‌ی ششمین سال درگذشت صادق هدایت
چاپ (۱۲۳۶) .

برای یادبود ششمین سال درگذشت صادق تصمیم گرفته بودم که از نویسندهان و شاعران و هنرمندان که مایل به شرکت در تنظیم این یادبودنامه هستند دعوت کنم که اثری از خود را - موضوع آن هرچه میخواهد باشد - برای چاپ در مجموعه‌ی مزبور جهت ما بفرستند و این تصمیم را در روزنامه‌ی کیهان نیز آگهی کردم .

مدت چندانی نگذشت که عده‌ی بسیاری از نویسندهان و شاعران شرکت خود را با رسال اثری از خود بما اعلام کردند . در صفحه‌بعد شرحی را که بدین مناسبت در پیشگفتار مجموعه‌ی مزبور نوشته‌ام نقل میکنم تا موضوع برای کسانی که کتاب مزبور را تدیده‌اند روشن باشد :

چون تهیه و تنظیم «یادبودنامه ششمین سال درگذشت صادق» باشتاب صورت گرفته بود و درنتیجه برای همه‌ی آنهاشی که مایل به شرکت در یادبودنامه‌ی مورد بحث بوده‌اند فرست کافی موجود نبود ، لذا درنظر گرفتیم همین برنامه را برای «یادبودنامه هفتمین سال درگذشت صادق» تجدیدکنیم متنه‌ی با ترتیب مناسبتری ، بدین معنی که برای یادبودنامه هفتمین سال از نویسندهان و شاعران تقاضا کردیم برای یادبودنامه‌ی سال بعد یکی از بهترین اثرخود را برای ما بفرستند .

ضمناً یک نسخه از یادبودنامه ششمین سال را برای کسانی که نشانی آنها را داشته‌ایم فرستادیم تا از تصمیم ما برای سال آینده که در مقدمه‌ی یادبودنامه منعکس شده بوده است باخبر باشند .

متاسفانه به علی که ذکر آنها ضرورتی ندارد از تنظیم و انتشار «یادبودنامه هفتمین سال» صرف نظر شد .

اینک مختص‌تری از پیشگفتار مزبور :

من گهان نمیکردم که شاعران و نویسنندگان و هنرمندان ارجمند ما ، تایین پایه دعوت مارا برای همکاری و شرکت در «یادبودنامه ششمین سال درگذشت صادق هدایت» اجابت خواهند فرمود .

من برخی از شرکت کنندگان محترم را از نزدیک نمیشناختم و بهمین جهت فکر میکردم که لابد برای تبلیغات عده‌ای که سالهای است برای تجلیل صادق هدایت، و حتی برای هرگونه اظهار نظر درباره شخصیت و آثار او که درمورد هرنویسنده درهمه جا ، مجاز و مشروع است ، تعبیرات مفرضانه و غیر منصفانه‌ای میتراشند ، آنها از شرکت دراین یادبودنامه خودداری خواهند کرد تا از نسبت‌های ناروای این گروه در امان بمانند . شبی که با دوستان محترم آقای دکتر محسن هشترودی و آقای دکتر خانلری تصمیم خود را درمیان گزاردم و آنها هریک فی‌المجلس شرکت خود را اعلام فرمودند اظهار کردم که «اگر با اثر همین ما دوسته نفر هم باشد این یادبودنامه را منتشر خواهیم کرد ، دیگران مختارند که دراین یادبودنامه شرکت‌بکنند یانکنند . ولی همینکه آگهی مربوط به این کتاب منتشر شد عده زیادی از نویسنندگان ارجمند دیگر و بسیاری از دوستداران هدایت شرکت خود را با ارسال اثری از خود بما اعلام فرموده‌اند و من بدین‌وسیله از همه آنها صمیمانه تشکر میکنم .

اما درباره حق‌التالیف چاپ اول در صفحه‌ی (۲۰) ببعد پیشگفتار چنین توضیح داده بودم :

«موضوعی که وضع اخلاقی محیط ما ذکر آنرا ایجاب میکند موضوع «حق‌التالیف» است من از شرکت - کنندگان ارجمند که همه بدون کمترین چشمداشت مادی

اثر خود را در اختیار ما گذاشتند تشکر می‌کنم . ما نیز در تدوین این مجموعه مانند خود آنها و برخلاف معمول امروزه کمترین نظری به سود مادی نداشته‌ایم . آنچه بابت حق تالیف طبق اصول متعارف ، به چاپ اول این کتاب تعلق می‌گیرد به مصارف زیر تخصیص داده شده است :

- ۱- یک نسخه از یادبودنامه برای هریک از شرکت- کنندگان فرستاده خواهد شد .
- ۲- یک نسخه نیز برای نویسنده‌گانی که در سال جاری فرصت کافی برای شرکت در این یادبودنامه نداشته یا اصولاً از تصمیم ما بی‌خبر مانده‌اند ارسال خواهد گردید تابدین و سیله از طرح یادبودنامه سال آینده اطلاع حاصل کنند .
- ۳- آنچه پس از وضع قیمت کتابهای فوق باقی می‌ماند به مصحح اوراق مطبوعه و متصدی رونوشت‌برداری و مامور مراجعت‌به گراوورسازی و نظارت در چاپ و رسانیدن اوراق مطبوعه به نویسنده‌گانی که برخواست کرده بودند نوشته خود را در موقع چاپ خودشان تصحیح کنند و اموری از این قبیل از طرف ناشر پرداخت شده است . این بود یکی از موارد دیگر «تجارت با آثار صادق» و نیز «همه‌گونه بهره‌برداری از نام و آثار او» !

۸- «درباره ظهور و علام ظهور» چاپ ۱۳۴۲ :

در اواخر سال ۱۳۴۱ اینجانب تصمیم گرفتم که به مناسبت دوازدهمین سال درگذشت صادق ، مانند برخی از سالهای پیشین، یادبودنامه‌ای منتشر کنم و چون کلیه ترجمه‌های پهلوی صادق «درباره ظهور و علام ظهور» بوده فکر کردم که شاید بی‌مناسبت نباشد که ترجمه‌های مزبور را به عده‌ای از علاقمندان که هنوز از جزئیات ترجمه‌های پهلوی او اطلاعی ندارند معرفی کنم و این

موضوع رادرپایان مقدمه کوتاهی که برای کتاب موردبحث نوشته‌ام
نیز متذکر شده‌ام بشرح زیر :

«اما اینکه من این یادبودنامه دوازدهمین سال درگذشت
صادق هدایت را به مسائل مربوط به ظهور تخصیص داده‌ام
یکی برای این است که عدد «۱۲» مرا به متن‌های پهلوی
صادق که درباره‌ی ظهور است متوجه کرده، متن‌هایی
که صادق در اطراف آن ذوق مطالعه و استعداد تحقیق
جالب توجهی داشته است و برای اشاره به ذوق زیبا و
استعداد شایسته اوست که این موضوع برای یادبودنامه
دوازدهمین سال درگذشت وی انتخاب شده است و ضمناً
اشعار و تصاویر و تفاسیری نیز در این زمینه بدان افزوده
شده تا شمهای از نظریات باطنی و معتقدات
معنوی او نیز نمایانده شده باشد. دیگر اینکه به نظر
من متن‌های پهلوی صادق‌نیاز به معرفی جدگانه داشت
چه تاکنون آن طور که باید بدانها توجه مبنول نشده
است ».

فروردين یکهزار و سیصد و چهل و دو
علاوه بر شرح مزبور که به قدر کافی منظور مارا میرساند
در صدر مقدمه‌ی کتاب مزبور نیز با عنوان «تذکر ضروری» نوشته
بوده‌ام که :

«این کتاب نه تنها جنبه‌ی مذهبی ندارد بلکه هیچیک
از جنبه‌های خاص مذهبی رانیز واجد نیست و در تهیه و
تنظیم آن نیز مذهب معین و خاصی مطمح نظر نبوده
است. بنابراین از هرگونه بحثی که برای آن بتوان
بنحوی ازانحاء کوچکترین جنبه‌ی خاص مذهبی قائل شد
اعم از تحقیقی، تبعی، تاریخی، تبلیغی، انتقادی،
تحلیلی، تفسیری، تطبیقی وغیره خودداری شده است،
امید می‌رود خوانندگان در قضاوت شتابروا ندارند و
قبل از مطالعه‌ی همه‌ی قسم‌های این کتاب درباره‌ی آن

اظهار نظری نکنند . البته اتخاذ روش فوق از طرف اینجانب که ممکن است باعث خشکی و حتی نقص کتاب شده باشد به پیروی از اندرز صادقانه‌ی صادق هدایت است :

روزی ضمن بحث درباره‌ی طرحی بشر دوستانه، که جنبه خاص مذهبی و سیاسی هم نداشت ، صادق تقریباً چنین فرموده بود :

«... همیشه فعالیت‌های بشر دوستانه و موردنیستند خداوند با منافع پست و مقاصد پلید عده‌ای اصطکاک پیدا میکند و یا با عقاید مردم خرافاتی و متعصب که طبعاً نادان و کینه‌جو نیز هستند جور درنمی‌آید لذا آنها در مقابل این فعالیت‌ها عکس العمل شدید و بیرحمانه‌ای از خود نشان میدهند . بعلاوه این‌گونه فعالیت‌ها و طرحها همیشه آمادگی کامل دارد که به آسانی رنگ مذهبی یا سیاسی بخود بپذیرد بنابراین ممکن است اشخاص مغرض ویدانیش یا افراد متعصب و خرافاتی پس‌وپیش شدن یک کلمه یا یک جمله را درگفته‌ها و نوشته‌های ماماستمسک قرار دهند و ما را درکشمکش‌های مذهبی پردردرس و بیحاصلی وارد کنندیا و صله‌ای سیاسی که همه نوع آن در اینان گندیده‌شان موجود است بهما بچسبانند و مزاحمت‌هایی برای ما فراهم سازند .

شکی نیست که غالباً مردم روزگار ما از مردم فاسد و تبهکار آن دوره‌ها دست کسی ندارند و حتی از حدی که در باره صفات ناپسند و خصائص زشت آن‌ها پیشگوئی شده‌است بسی جلوتر تاخته‌اند . من نه حوصله این را دارم که مردم مرا به دین سازی یا بیدینی متهم کنند و نه شوق آن را دارم که بزمزار من اشک تماسح برویزند و مرابه درجه شهادت مفترخ سازند! این آدمیزاد را باید بحال خود واگذشت و دنیای اورانیز بخود او بخشید، زیرا وی از جان و دل ، باقرنها کوشش و فدا -

کاری، آنرا مطابق سلیقه خود ساخته و پرداخته است و اگر کسی بخواهد به آن دستی ببرد با تمام قوا آن دست را قطع خواهد کرد.

من چندی گمان میکرم که دیگر بر اثربرتریات فکری و علمی قرن ما بشر آن آمادگی را پیدا کرده است که راه درست یک زندگی شایسته را تشخیص دهد ولی سالهای است که هر لحظه از لحظه پیش نویسیدتر میشوم. از این فکرها صرف نظر کن و بیهوده خود را برای این آدمیزاد که شایستگی ندارد به زحمت نینداز... «الغ» چنانکه در صفحات سابق کتاب حاضر دیده ایم عده‌ای به بهانه اینکه من خواسته بوده‌ام صادق را به مذهب خاصی مناسب کنم چماق تکفیر خود را به روی من بلند کرده بوده‌ائند و حال آنکه من حتی در همان اولین سال درگذشت صادق یعنی در سال ۱۳۲۰ در حاشیه کتاب «صادق هدایت» نوشته «ونسان موتنی» (صفحه ۴۸) شرح زیر را (که عیناً در صفحه اول کتاب «ظهور» نیز نقل کرده‌ام) نوشته بوده‌ام:

«صادق هدایت فردی بود آزاد اندیش، فکر خود را در چارچوب معینی محصور نکرده بود. او از هر مذهب، از هر کیش، از هر اندیشه، آنچه را زیبا میدید می‌پسندید، انتخاب میکرد و بکار میبرد و هر چه را نسبت به دنیای زیبائی پرستی و بشردوستی خود بیگانه میبایافت به شدت از خود میراند. بهمین جهت دست رد به سینه بسیاری از عقیده‌ها، شعارها و اندیشه‌ها زد. اینکه پنداشته‌اند وی به آئین مزدیسنی توجه داشت برای این بود که او در زندگی خویش «پندار نیک، گفتار نیک، کردار نیک». را شعار خود قرار داده بود...»

اگر خوانندگان کتاب «ظهور» بدوا شرحی را که من در صفحه ۱۲ کتاب مزبور تحت عنوان «یک صفحه سیاه و غم انگیز از تاریخ تعصبات و جمود فکری» نوشته‌ام میخوانده‌اند شاید به آنها

کمتر تصور نادرستی درباره منظور ما از انتشار کتاب مورد نظر دست میدارد . ولی متأسفانه صفحه مزبور که میباشند در صفحه ۲ یا ۳ قرار داده شود اشتباه‌ها در صفحه ۱۲ قرار داده شده بود و همین اشتباه سبب شده است که خوانندگان به موقع به منظور اصلی‌ما پی‌نبرند و پیش از موقع به قضایت نادرست بپردازند .
در زیر قسمتی از متن شرح مزبور ذکر میشود :

«همه میدانیم که نظریه بطلمیوس براین تصور بنیا شده بود که زمین مرکز ثابت و بی‌حرکت جهان است و همه اجرام فلکی وازجمله خورشید و ستارگان برگرد آن دوران میکنند ...

اما نظریه‌ای که کوپرنیک بدان رسید این بود که زمین ساکن‌نیست ، بلکه برگرد محوری هر روز یک بار می‌چرخد و هرسال برگرد مداری یک بار بدور خورشید دوران میکند . این تصور در قرن شانزدهم به اندازه‌ای عجیب می‌نمود که کوپرنیک جرات اظهار آن را نداشت و بعلاوه این نظریه مخالف متن کتاب مقدس نیز بود .

اصلاح مذهبی پروتستانها و خمیر مایه افکار علوم و ادبیات دوره رونسانس محافل مذهبی را نسبت به هر نظریه انقلابی تازه و هرچه ممکن بوده مردم را از تعلیمات خشک و جامد مذهبی منحرف سازد بدگمان ساخته بود . کوپرنیک که مرد روحانی مؤمنی بود هرگز میل نداشت که نقش زندیق یا شهیدی را بازی کند .

بالاخره انجام چاپ کتاب کوپرنیک توسط رتیکوس دوست کوپرنیک به عهد شخصی بنام او سیاندر OSIANDER محول گردید .

ظاهراً «او سیاندر» درباره افکار اساسی که کوپرنیک بیان کرده بود نگرانی داشت و بهمین جهت بدون اجازه مقدمه‌ای را که کوپرنیک نوشته بود حذف کرد و بجای آن مقدمه‌ای را که خود نوشته بود قرار داد . در آن مقدمه

نوشت که آنچه در این کتاب آمده تنها فرضهایی است که برای آسانی کار منجمان وضع شده و ناگزیر نیستیم که حرکت زمین را درست و حتی محتمل بدانیم ، بعبارت دیگر نباید این کتاب و مندرجات آنرا جدی تلقی کرد ! بدون شک قصد «اویسیاندر» آن بود که کوپرنیک را از شر دشمنی نقادان و بدگویان برکنار دارد . شاید «اویسیاندر» نادانسته بیشتر از آنچه فکر میکرده ، به بقای این اثر بزرگ کمک کرده باشد . همان مقدمه جعلی و خلخ سلاح کننده‌ای که وی زیرکانه بنام مؤلف نوشته سبب شد که کلیسا متوجه اهمیت انقلابی این کتاب نشود و تا سال ۱۶۱۶ نام آنرا در فهرست کتب ضاله نیاورد .

ولی چون کلیسای کاتولیک بکارهای دیگری اشتغال داشت و از طرف دیگر مقدمه گمراه کننده «اویسیاندر» ذهن کشیشان را منحرف ساخته بود ، باین جهت کلیسای کاتولیک بفوریت عکس العمل دربرابر کتاب کوپرنیک نشان نداد . اما پیشوایان اصلاحات مذهبی باندازه کاتولیک‌ها خاموش ننشستند .

تاسال ۱۶۱۵ کلیسای کاتولیک تصمیم شدیدی درباره این کتاب اتخاذ نکرد ولی در آن سال انتقام «کوپرنیک» را از حامیان نظریه وی ، یعنی از «گالیله» و «برونو» گرفت . (نقل از صفحه ۲۰۲ «کتابهایی که دنیا را تغییر داده‌اند

تألیف : روپرت ب. دونز.)

نکته دیگر این بوده‌است که وضع ظاهری کتاب «ظهور» طوری بوده که هر خواننده باذوقی باعجله و از روی تفتن فقط به ورق زدن صفحات آن می‌پردازد و خواندن متن آن را به فرصت دیگری موکول میکند .

مرحوم اعتضاد‌الملک مصر از من خواسته بود که توجه داشته باشم آثاری از صارق که به رغم بعضیها جنبه مذهبی دارد ، تجدید چاپ نشود و من هم از آن پس تاحدی طبق میل او عمل کردم . علت این خواهش تهمت‌های بی‌اساسی بود که عده‌ای

مغرض بصادق وارد می‌آورده‌اند و اورا که در اصل از اعراب کینه بدل داشته بود مخالف اسلام معرفی میکرده‌اند و خواستار سوزاندن همه آثار او بودند و پدر صادق نگران بود که مبادا با انتشار برخی از آثار او بهانه‌هایی بدست آنها بیفتاد، انهائی که خود از جمع جهات از فاسدترین افراد بیدین جامعه ما بودند که وقتی دیدند کتاب «ظهور» تبلیغات آنها را ممکن است بسی اثر کند. مانند سابق که یکبار خواستار سوزاندن بوف کور و سایر آثار صادق شده بودند و جزوء بموضع من توطئه‌های آنها را ختنی کرده بود) در صدد برآمدند موانعی در راه پخش کتاب مزبور ایجاد کنند.

متأسفانه برخی از خویشان صادق نیز با این گروه هم‌آواز شده در مطبوعات بمن سخت تاخته بوده‌اند نمیدانم چرا. آنها نمیتوانند تشخیص بدهند که آثار صادق، با وجود جمع آوری شدن‌های مکرر و مخالفت‌های پیگیر عده‌ای صاحب نفوذ، بقای خود را مدیون چه اقداماتی میباشد.

منظور من از آنچه در زیر می‌نویسم این نیست که من به خود جرأت داده‌ام تا خودم را با نیوتن مقایسه کنم. اگرفرض چنین مقایسه‌ای در کار باشد از نظر دانش نیست و من حتی این باصطلاح سواد بسیار ناچیز خود را ناجیزتر از آن میدانم که بروی آن نام دانش بنهم پس اگر مقایسه‌ای قابل تصور باشد صرفاً از نظر طبایع و احساسات بشری است که ممکن است در یک ادانشمندی چون نیوتن و فرد ناچیزی چون من عیناً مشترک و مشابه باشد و چون شاهد مثال دیگری که در جائی هم به طبع رسیده باشد در نظر نداشته‌ام لذا مورد نیوتن را برای اثبات حقانیت خود انتخاب کرده‌ام. بهمانگونه که حمله کنندگان به من نیز با حمله کنندگان به نیوتن، یعنی «هویگنس»، فیزیکدان و عالم نجوم هلندی و «هوک»، دانشمند و فیلسوف انگلیسی بهیچوجه قابل مقایسه نیستند و اگر این سه تن با هم قابل مقایسه باشند حمله کنندگان به من بسی پستتر از آن هستند که حتی با من قابل مقایسه گرفته شوند:

«رابرت بی‌داونز» در صفحه ۲۶۳ کتاب خود با عنوان

«کتابهای که دنیا را تغییر داده‌اند» چنین مینویسد :

«دانشمندان معروفی چون هویگنس و هوک به مناسبت

انتشار رساله نیوتون حملات شدیدی به او کردند و شدت

این حملات نیوتون را چنان عصبانی کرد که تصمیم گرفت

برای جلوگیری از این حملات من بعد چیزی انتشار ندهد.

نیوتون خود در این باره میگوید:

خود را برای این بی‌احتیاطی سرزنش کردم و از اینکه

چرا رازداری نکرده و سکوت را شکسته بودم خویشن را

موردملامت قرار دادم.»

یکی از منتقدان وطنی درباره کتاب «ظهور» چنین اظهار

کرده بود :

«قائمیان با نقل قسمتی از نظریات چهل تن از دانشمندان

و ذکر عنوانهای علمی آنها خواسته است ما را مرعوب کند.»

از این منتقد میپرسم آیا شما قادرید معنی و مفهوم عنوان‌های

علمی را که این دانشمندان دارند درک کنید؟ کی میتواند دانشمندی

مثل شمارا با این عنوانها که شما بهتر و بیشترش را دارید مرعوب

کند! اختیار دارید.

مثال: متخصص تغییرات اشکال دو بعدی با تماس

الی غیرنهایه‌های مطلق - متخصص در طیف شناسی ،

تشعشع آفتاب و مسائل هندسی و فیزیکی نور - متخصص

پدیده‌های الکتروولیت ، انعکاسات اشعه ایکس - متخصص

ترکیبات اشیاع شده هیدروکربورها و تأثیرات و تعیین نسبت

و موقعیت اجزاء در هالوژناسیون بی‌فنیل جانشین شده -

- متخصص در تعیین عمر طبقات زمین با استفاده

از روش رادیو اکتیو و جریانات هسته‌ای در محیط‌های مربوط

به جو ، و زمین شناسی - متخصص در تکامل تاریخی

نظريه‌های نجومی و تئوریهای مربوط به خواص فیزیکی

اجرام سماوی - متخصص در معادلات تفاضلی و مسائل

یک بعدی محدود - متخصص در طیف شناسی ، رسیم

علائم رادیو اکتیو و کلیات انرژی اتمی .

متخصص در ترکیب اسیدهای آمینه و استعمال مولکولهای آلی در تعیین کمیت فلزات مخصوص و تشخیص اجزای قلیل کوبالت بوسیله سکسینیمید و ایزوپروپیلامین. متخصص در تحلیل ریاضی مخصوصاً در توابع دوری و اخذ توابع اولیه در فاصله تابع و تئوریهای قیاس وغیره. ★ من از این منتقد و کسانی که مانند او فکر میکنندمیپرسم از عناوینی که ذکر شده چه دستگیریتان شده که دانشمندانی از این قبیل را قبول ندارید؟

عده‌ای از روی غرض و یا بیفرضانه تصور کرده بوده‌اند که من در فصل «نام خدا در آثار صادق هدایت» خواسته بوده‌ام آنچه صاریق از قول قهرمانان خود نام خدا را در نوشته‌های خود ذکر کرده است به حساب خود صادق بگذارم و حال آنکه من فقط خواسته بوده‌ام نشان بدهم که نام «خدا» در آثار صادق مانند آثار برخی از نویسنده‌گان، باصطلاح بایکوت نشده است، بلکه به کرات و مرات ذکر گردیده است و ضمناً بخصوص تصریح کردم که آنچه نویسنده از زیان قهرمانان خود میگوید ارتباطی با نظر خود او ندارد.

خلاصه‌ای از آنچه من در کتاب «ظهور» در فصل «نام خدا در آثار صادق هدایت» نوشته‌ام در زیر نقل میکنم:

★ پرای اطلاع بیشتر خوانندگان اضافه میکنم که عنوان اصلی کتابی که با عنوان «اثبات وجود خدا» بچاپ رسیده عبارتست از:
«خدا در جهان در حال گسترش».

و تا آنجائی که بظاهر دارم عده نویسنده‌گان آن نیز درحدود شصت نفر میباشند. مقام‌فانه اولین بار که من اصل کتاب مزبور را در کتابفروشی «مبسو» نهیدم آن را بسیار پسندیدم ولی به علت گرانی قیمت نتوانستم آن را بخرم و گرنه الان شما با متن کامل شصت تن از نظریات نویسنده‌گان بزرگ جهان رویرو بودید و وقتی من پول خرید کتاب را فراهم کتاب مزبور فروخته شده بود. بهحال مگر اظهارنظر چهل نفر چیز کمی است کسانی که با اظهارات چهل نفر قانع نمیشویند با اظهارات شصتنفرهم قانع نخواهند شد.

در نوشته‌های برعی از نویسنده‌گان بزرگ جهان سکوت کاملی درمورد نام «خدا» دیده می‌شود منجمله در آثار «کافکا» که طبق نوشته «مارت روبر» نام «خدا» را صریحاً درسراسر آن نمیتوان یافت ولی در آثار صادق چنین نیست و آن تهی بی‌پایانی که در آثار آنها هست در نوشته‌های صادق وجود ندارد زیرا موارد بیشماری را میتوان نشان داد که صادق چه از جانب خود و چه از جانب شخصیت‌ها و قهرمانهای مختلف آثار خویش نام «خدا» را مکرر بکار برده است مثلاً تنها در داستان «مرده خورها» از مجموعه «زنده بگور»، نام «خدا» بیست و پنج بار آمده است.

در کمتر نوشته‌ای از صادق است که نام «خدا» این نام بزرگ و گرامی، به مناسبت برده شده باشد. مثلاً در پیام «کافکا» «خدا»، «مطلقاً»، «الوهیت»، «واجب الوجود» بارها ذکر گردیده و در «وغ وغ ساهاب»، «نیرنگستان»، «زنده بگور»، «سه قطره خون»، «سایه روشن» وغیره، نام «خدا» بارها برده شده است.

نکته‌ای که ذکر آن لازم بنظر میرسد این است که چون صادق ازنظر رعایت قواعد فن نویسنده‌گی ناگزیر بود که وضع روحی قهرمانان خود را درنظر بگیرد گاه در شیوه بکار بردن این نام بزرگ محدودیتهاشی داشت چه هیچ نویسنده‌ای مجاز نیست که وضع روحی قهرمانان خود را نادیده گرفته عقیده و نزاکت خود را به آنها تحمیل کند، مثلاً لحن گفتار قهرمانان «یوف کور» یا «زنده بگور» و «آفرینگان» در یکی‌دو مورد تند بوده است. متأسفانه اخیراً می‌شده که بعضیها به غلط تصور کننده هرچه نویسنده از زیان قهرمانان خود می‌گوید عقیده شخصی اوست و این تخم لق را برخی از منتقدین خارجی توی دهان گندیده‌برخی از منتقدین وطني ما شکسته‌اند بی‌آنکه منتقدین ما منظور نویسنده‌گان خارجی را درست فهمیده باشند. قهرمان داستان

«زنده بگور» دیوانه‌ای است که دوچار اختلالات شدید روحی است و یا قهرمانان داستان «آفرینگان» که ارواح سرگردان هستند باطرز تفکر پست بشری خود و با تصور نادرست و بیجایی که از تفکرات این دنیا متأثر است نام بزرگ «اهoramzda» را به تندي برده‌اند و این امر کمترین ارتباطی بانظر خود صادق ندارد.

صادق هدایت در صفحه اول کتاب «فوائد گیاهخواری» که در برلین چاپ رسیده و نخستین کتاب اوست عنوانی را که برای مقدمه انتخاب کرده بود عبارتست از:

«بنام یزدان جهان آفرین»

و در صفحه ۱۲ همان کتاب درباره خدا یا طبیعت چنین می‌نویسد:

«این کیمیاگر زبردست، خوارک همه مخلوق روی زمین را بادانش موشکاف و تناسب علمی مطابق ساختمان بدن هرکدام آماده کرده و به آنان پیشکش می‌کند بطوریکه مارا و ادار می‌سازد در جلو اسرار وی سر تمکین فرود بیاوریم..»

از عنوان دیباچه کتاب «فوائد گیاهخواری» و عبارتی که در بالا از کتاب مزبور نقل شده به آسانی می‌توان پس برد که:

اولاً - صادق هدایت در همان سنین جوانی به خدائی که آفریننده جهان بزرگ ماست صمیمانه اعتقاد داشت ثانیاً صادق این «یزدان جهان آفرین» را دانای توانائی میدانست که همه چیز جهان را از روی کمال درایت و عقل و دانائی و زبردستی ویا بنا به گفته خودش «با دانش موشکاف و تناسب علمی» آفریده است.

المبهه خدائی که نایفه‌ای چون صادق اورا می‌شناخت با خدائی که فلان بقال و چغال می‌شناسد تفاوت‌هایی داشت زیرا هرگز به فراخور فهم و دانش و درحدود نیروی تفکر و تعقل خود می‌تواند خدائی را به خدائی خود برگزیند.

صادق طبعاً کسی نبود که برای شناختن خدای خود بهگفته یا عقیده دیگران اعتناء کند مثلاً او هرگز نمیتوانست باور کند که خداوند او ، مانند آنچه عمروزید معتقدند ، خدائی انتقامجو یا کینه جو باشد او خداوند را وجودی مهریان و بخشایشگر میدانست و حاضر نبود که برای سودجوئی و منفعت طلبی خود را دربرابر او عاجز و زیبون بنمایاند تا مزورانه ، بخيال خود ، از قدرت بیپایان او بهره‌برداری کند و از راه اطاعت و بندگی ریا‌آمیز اجر و مزدی بخواهد . صادق خداوند خود را از صمیم قلب میپرستید بی‌آنکه کمترین توقعی از او داشته باشد . او خدارا فقط بخاطر زیبائی و دانائی و توانائی بی‌پایانش دوست میداشت نه برای بهره‌برداری از او .

عده‌ای که از ذکر نام آنها معذورم شدیداً وحشت دارند که اگر روزی ثابت شود که صادق به خدا معتقد بود از مقام بلند افراد محترم خانواده او کاسته خواهد شد !

ما به نظریات دانشمندان بزرگ کاری نداریم زیرا ممکن است مدعیان ما بگویند که چون آنها دانشمندان هستند و با فرمولهای خشک سروکار دارند از افکار هنرمندانه محروم میباشند .

حال اگر ما از بین نویسندها و هنرمندان معاصر فردی را معرفی کنیم که از حیث شهرت و اهمیت و هنر با صادق قابل مقایسه بوده ایمان و اعتقادی راسخ به خداوند داشته باشد آن وقت این مدعیان چه خواهند گفت ؟

این شخص برسیبل اتفاق «آندره ژید» نویسنده بزرگ و معروف فرانسوی است که برای همه ما آشناست و گمان نمیرود که کسی از اهل مطالعه از آثار او چیزی نخوانده باشد . به عده بسیاری دیگر از نویسندها معاصر کهن و کلاسیک کاری نداریم مانند مثلاً کلویل ، دوپوئی ، موریاک ، سنت اگزوپری ، پاسکال ، داستایوسکی ، بوسوئه ، و غیره وغیره

شرح زیر از کتاب «شهودآدمی» که «پیر هانری سیمون»

منتقد معروف ، استاد دانشگاه و عضو آکادمی فرانسه که آثار متعدد وبارزشی درنقد ، تحقیق ، داستاننویسی از خود بجاگذاشته استخراج شده است :

«در کمتر اثری از آثار غیرمذهبی می‌توان این چنین مکرر به نام خدا برخورد که در آثار ژید .

«تسلی بخدا رادر» دفترهای آندره والتر «در همه‌جا می‌توان یافت ، درسفر اوریان» چنین می‌خوانیم : «بردان من ، پایان همه چیز خداست». و در «مائده‌ها» : «امیدوارم باش خدارا در جائی جز همه‌جا بتوانی دید .» «مثالک» می‌گفت : «خدا دربرابر ماست همه جلوه‌های خدا دوست داشتنی است و هرچیزی خود جلوه‌ای از خداست». در «دفترخاطرات» که بدون شک اثری صادقانه است باز خدارا درهمه‌جا می‌یابیم : «من نماز خودرا هر روز به روزی دیگر و بوقتی بورتر موکول می‌کنم. آن‌زمانی که روح آزاد شده من جزیه‌خدا به‌دیگری مشغول نباشدکی فراخواهد رسید؟»

«ژید در ۱۸۹۲ که هنوز بیست و چهار سال بیشتر نداشت این خطوط قاطعرا رقم میزند: «بیا ، دیگر از خدا نخواهیم خواست که مارا در خوشبختی پرورش دهد. هدف یکتای ما خداست . ما اورا از نظر دور نمیداریم زیرا در هرچه هست جلوه اوپید است. از هم اکنون ما بهسوی او گام میزنیم . در راهی که فقط پرتو حضور ما چنین شکوهمندش کرده است اکنون هنگام آن استکه ارواحی زیبا و شادمانه باشیم.»

«در مائدۀ‌ها : «ناتنانائل ، برآن مباش که خدا را جائی غیراز همه‌جا بیابی .» «چه میگوئی ناتنانائل ، تو خدارا در خود داشتی و نمیدانستی؟»

«در ۱۸۲۰ به دوستان کاتولیکش چنین نوشت: «ما و شما یک خدا نمی‌پرسیم ..

ژید با روی گردانیدن از خدای شخصی و برتر از اندیشه که فرمان میراند و قضاوت میکند ، به پرسش خدائی که وابسته طبیعت استو با « من » خاکی همزیستی و معناتی دارد کمر می بندد .

« ژید صرفه بشر رادر سرنگون کردن مذهب ظاهیریست و موعظه‌گر و پیوستن به آئین عشق و نصیب گرفتن از بخشش سورانگیز زندگی میداند وی میخواست یک مفهوم زنده و انسانی از مذهب راجانشین تعبیری خشک و بی انعطاف کند» (فرهنگ وزندگی - شماره ۱۴-۱۳) . حالا من نمیدانم که آیا برادرهاي « ژید » برای منتقد نیز شبیخون زده‌اند و به تهمت و افترا نسبت به او پرداخته‌اند و یا گفته اورا مانند خود « ژید » تأیید کرده‌اند ؟

اما اعتراض دیگر عده‌ای به کتاب « ظهور » این بوده است که آنها تصور میکرده‌اند که از جانب من کوشش بکار رفته است که صادق را معتقد به خداوند معرفی کنم و باو عقایدی را نسبت دهم که باب سلیقه این مدعیان نبوده است.

بعکس در برابر این گروه کسانی را سراغ دارمکه در اطراف نوشته‌های من عقل سلیم را بکار گرفته‌اند . از این گروه دو تن رادر زیر معرفی میکنم .

یکی آقای اسماعیل شاهروdi (آینده) شاعر معروف معاصر است که در آن ایام در بنگاه امیرکبیر کار میکرده است و کتاب « ظهور » را برای اظهار نظر به او داده بوده‌اند . آقای شاهروdi پس از مطالعه در گزارش خود چنین نوشتند بود :

« این یک اثر جهانی است »

شاید از نظر موضوع این حرف درستی باشد ولی از جهات کاری که من انجام داده‌ام نظری ملاطفت آمیز همراه بالغراق است بهرحال من از حسن ظن ایشان تشکر میکنم .

دیگر اظهار نظر آقای گلشن مدیر کنونی چاپخانه افست مروی است که مردمی است سالخورده و فهمیده تو وارد در مسائل

دینی و مذهبی . وی نیز در آن ایام درینگاه امیرکبیر کار میکرده و در باره کتاب « ظهور » که برای اظهار نظر باو داده شده بود چنین اظهار کرده بوده است:

«با این اثر، قائمیان هدایت را از تو زنده کرده است»
خوشبختانه هردو نفر اکنون دور قید حیاتند و میتوان از آنها در باره این موضوع تحقیق کرد.

۹- « نظریات نویسنده‌گان بزرگ خارجی در باره صادق هدایت »

این کتابی است در ۲۹۴ صفحه که در مجموعه انتشارات «پرستو» وابسته به « بنگاه امیرکبیر » بچاپ رسیده است .
اینجانب حق چاپ اثر مذبور را دربرابر مبلغ نسبتاً ناچیزی که به حدود حق التالیف یک چاپ هم نمیرسد به ناشر آثار صادق واگذار کرده امداد است او برای انتشار دائم و نامحدود این اثر که در آن صادق هدایت بوسیله نویسنده‌گان بزرگ خارجی معرفی شده است، باز باشد .

عنوان مقاله‌های مهمی که در کتاب مذبور بچاپ رسیده بشرح زیر است .

- درباره صادق هدایت ، بقلم ژان کامبیورد . - « صادق هدایت - بقلم ونسان موتنی . - « یک نویسنده نومید ، صادق هدایت » بقلم : پاستور والری رادو . - سخنرانی پروفسور هانری ماسه . پیام « ژان ریشار بیلوک ». هدایت پیشرو رالیسم ایران » ، بقلم «ژیلبر لازار » - « بوف کور » ، بقلم رنه لالو . - « ایران فقط سرزمین نفت نیست » ، بقلم : روزه لسکو . - « آنچه بوف کور می‌بیند » ، بقلم « ریمون درسنسی » .

« صادق هدایت و شاهکارش » بقلم آندره روسو . - « درباره زندگی و آثار صادق هدایت » بقلم : کمیسروف سوروزنفلد .
کسانی که به ادبیات جهانی تاحدی وارد هستند میدانند
که نویسنده‌گان مذبور همگی از نویسنده‌گان معروف و بزرگ فرانسه

هستندکه شهرت جهانی دارند و دوتن دیگرآقای کمیسروف و روزنفلد از شرق شناسان بزرگ شوروی هستند.

علاوه بر مقاله های فوق به مقاله های نویسندها و نشریه های مختلف دیگر خارجی نیز اشاره شده است و علاقمندان می توانند در این خصوص به کتاب مذبور مراجعه کنند. ★

۱۰- مدال یادبود صادق هدایت ۱۲۴۰ (به مناسبت دهمین سال درگذشت صادق):

یکی از امور وابسته به صادق هدایت که من در انجام آن به میل خود مباشرت مستقیم داشته‌ام، تهیه و ضرب مدالی است که به مناسبت یادبود دهمین سال درگذشت صادق در نظر گرفته بودم. در سال ۱۲۴۰ یکی از مجسمه سازان معروف فرانسوی که ضمناً متخصص تهیه و ضرب مدال در اروپا بوده و از این نظر از شهرت فراوانی برخوردار بود بناید عوت دولت بتهرا آمده بود من به این فکر افتادم که از حضور او در تهران استفاده کنم و برای هدایت، به مناسبت دهمین سال درگذشت، مدال یادبودی فراهم سازم. این فکر را با ناشر آثار صادق درمیان گذاشتم، او نیز فکر مرا پسندید.

روزی من از آقایان روول، و ناشر آثار صادق، دکتر هشت روودی و دکتر خانلری دعویی به ناهار به عمل آوردم و در همان جلسه موافقت شد که آقای « روول» در مدت اقامت خود در تهران بکمک ما طرحی ساده برای مدالی از صادق ارائه دهد و سپس آن طرح را با خود به پاریس برد و به ضرب برساند و پس از انجام کار صورتحساب مربوط را برای ما به تهران بفرستد و به منین ترتیب نیز عمل شد.

★ گویا یکی از مقاله‌های مندرج در کتاب «نظریات نویسندها بزرگ خارجی» رامتصدی جمع‌آوری چاپ اشتباها به من منسوب دانسته است و چون مقاله مذبور در ای اهمیت چندانی نیست فعلاً توجه به این موضوع ضرورتی ندارد.

آقای روول پس از مراجعت بپاریس مدالی را که در تهران
تهیه کرده بود درینگاه معروف «آرتوس برتران» به ضرب رسانید
و پانصد قطعه آنرا برای ما فرستاد.

پس از رسیدن مدالها به ایران آنها را با کمک یکی از
دوستان از گمرک تخریص کردیم و برای آنها قیمتی در حدود قیمت
تمام شده آن (یعنی سیصد ریال) تعیین و بوسیله بنگاه ناشر آثار
صادق به معرض فروش گذاشتیم.

اگر فکر ضرب چنین مدالی ازمن بوده دیگر سودی که
از فروش آن حاصل میشده است (هر چند که ظاهراً سودی در کار
نیوی) بهمن ارتباطی نداشته است و من برای انجام این کار جز
زحمت مکاتبه متعدد و انجام تشریفات مربوط به تخریص از گمرک
و انتقال وجه بخارج و غیره حاصلی نداشته ام (در اینجا لازم است
از شادروان ملکانی ذکر خیری به میان آید زیرا وی برای کارهای
مربوط به انجام تشریفات گمرکی و تحصیل تخفیف قابل ملاحظه ای
در حقوق گمرکی وغیره زحمت فراوانی کشیده بوده است).

شاید کسی باور نکند که من قیمت یک قطعه از این مدال
هارا که برای خود برداشته بودم بهمان قیمت فروش به ناشر
پرداخته ام. بنابراین از خوانندگان سوال میکنم من در این اقدام
خود چه سودی داشته ام که بتوان نام آنرا تجارت با آثار صادق
به یک روایت، وهمه گونه بهره برداری از نام و آثار صادق به
روایت دیگر، گذاشت؟

۱۱- در باره نخستین جلسه یادبود صادق هدایت:
(در فروردین ماه ۱۳۲۰)

یکی از خویشان نزدیک صادق در شماره چهارم اسفند
ماه ۱۳۴۳ مجله «فردوسی» شرحی در باره نخستین جلسه یادبود
صادق هدایت نوشته بود با عنوان زیر:

«چگونه دلال آثار صادق هدایت پول مجلس یادبود آن مرحوم را

بالا کشید ..

گمان میکنم عنوان مزبور بخوبی موضوع مورد اتهام و درجه حقشناسی و قدردانی خویشان و خویشاوندان صادق را نسبت به زحمات من نشان میدهد .

در اینجا من فقط به شرح جریان نخستین جلسه یادبود صادق اکتفا میکنم و به گفته های بالا و گویندگان آن کاری ندارم: در مقاله فوق بمن تهمت زده شده بود که مبلغی در حدود چهار هزارریال از باقیمانده پول مریبوط به هزینه نخستین جلسه یادبود را که قسمت اعظم آنرا خود من داده بودم، بالاکشیده ام!

ناگزیر من از بانک ملی ایران در باره انتقال این مبلغ به حساب شادروان اعتضادالملک استفسارکرده ام و از طرف بانک ملی ایران نیز بمحض نامه مورخ اول اسفند ۱۳۴۳ تأیید شده بود که مبلغ مورده بحث از حسابجاری من به حساب جاری مرحوم اعتضادالملک انتقال داده شده است. متن نامه بانک ملی ایران که عین آن در شماره نوروز ۱۳۴۴ مجله « فردوسی » گراور شده است بشرح زیر میباشد:

بانک ملی ایران
رسیدگی اسناد

آقای حسن قائمیان

پاسخ نامه مورخه ۱۱ ر ۲۹ ا ۴۳ اشعار
میدارد چک شماره ۶۷۶۵ ۴۶۰۴ در تاریخ ۲۸ ر ۲۰ ا ۳۸۹۵
از حساب جاری ۳۳۳۶۳ شما به مبلغ ۴۸۹۶ آقای
ریال صادر و به حساب جاری ۴۸۹۶ آقای
هدایت قلی هدایت (اعتضادالملک) منظور
گردیده است.

بانک ملی ایران - شعبه مرکزی

امیدوارم با این ترتیب دیگر در آینده این آقایان چنین
بی محابا و بی دلیل تهمت‌هایی از این گونه به کسی وارد نکنند .

ضمانتا مجله « فردوسی » از جانب خود در سرلوحه مقاله اینجانبکه درشماره مخصوص نوروز ۱۳۴۴ بچاپ رسیده شرحی نوشته بوده است که فقط یکی دو سطر آن بمناسبتی در اینجا نقل میشود:

« . . . چنانکه در هفته گذشته نوشتم این « هفته آقای قائمیان باارائه استنادی از خود رفع اتهام کرده‌اند و مواردجالبی را پیرامون « این بحث شرح داده‌اند . . .
البته چند فقره استناد دیگر شامل چند نامه از صادق و پدر و برادر صادق نیز در شماره مزبور از طرف من بچاپ رسیده است.

اینک شرح جریان نخستین جلسه یادبود صادق هدایت :

پس از وصول خبر غم‌انگیز خودکشی صادق در فروردین ماه ۱۳۲۰ ، اینجانب به اتفاق دو تن دیگر از دوستان صادق‌هدایت در صدد برآمدیم مجلس یادبودی آبرومندانه ، (با مجلس ختم معمولی اشتباہ نشود) ، با برنامه‌ای که در زیر نقل میشود ترتیب دهیم. به‌این برنامه کارت دعوتی که برای عده‌ای از دوستان و دوستداران صادق فرستاده‌ایم نیز ضمیمه شده بود.
متن کارت دعوت چنین بوده است:

یاد دوست

« دوستان و دوستداران صادق
هدایت روز چهارشنبه هیجدهم
اردیبهشت ماه ۱۳۲۰ ساعت پنج
بعد از ظهر در تالار فرهنگ فراهم
می‌آیند و یاد اورا به گل می‌
آرایند.»

برنامه مجلس یادبود به شرح زیر

بوده است:
تماشای آثار و یادگارهای
صادق هدایت
ساعت پنج بعد از ظهر

بشنو از نی چون حکایت میکند
ساعت پنج و نیم

یاد هدایت
ساعت پنج و چهل دقیقه

نمونه‌ای از آثار هدایت
ساعت شش

نفعه‌هایی که دوست میداشت
(پیانوی تنها آقای کاپوشینسکی)
ساعت شش و ربع

Marche funèbre
Sonate O.P. 26)
Beethoven

Adagio
Bach
Marche funébre
Chopin
(تالار فرهنگ - دبیرستان
نوربخش)

برای تامین هزینه‌های متفرقه این مجلس، هر یک از ما
دوسه نفر مبلغی را باین کار تخصیص دادیم ، بعداً چند تن دیگر
از دوستان صادق که از تصمیم ما باخبر شده بودند شرکت خود
را اعلام کردند و هریک مبلغ مختصری در اختیار ما قرار دادند

که نزد من نگاهداری میشد ولی زیر نظر آقای دکتر خانلری به
مصرف میرسید . البته این مبالغ بروایهم چندان مهم نبود.
وجوه جمع آوری شده بمصرف هزینه های زیر رسیده
بود :

خرید مقدار کافی گل - کرایه چند میکروفن - کرایه
پیانو هزینه حمل و نقل و کوک آن - هزینه قهوه برای مدعین -
هزینه حمل و نقل تعدادی ویترین که برای نمایش برخی از آثار و
یادگارهای هدایت مورد نیاز بود حق الزحمه مستخدمین که یکی
دو روز در تالار فرهنگ کار کرده و در شب یادبود از جمعیت
پذیرائی کرده بودند - کرایه ظروف و فنجانها و لیوانها و قهوه
جوشها وغیره .

به حال از پول گردآوری شده از چهار پنج تن ازدواستان
درحدود ۳۹۰۰ ریال باقیمانده بوده در ابتداء درنظر بود که این
پول را به نسبت معین به شرکت کنندگان پس بدهیم ولی دیدیم که
این تسهیم به نسبت درمورد سیصد و هشتاد تومان به زحمتش
نمی ارزد ، بهمین جهت تصمیم گرفتیم که باقیمانده پول را به پدر
صادق (مرحوم اعتضادالملک) بسپاریم که بطور امانی پیش او
بماند . در نتیجه بمحبوب نامه شماره ۱۸۹۲۵ بانک ملی ایران مورخ
اول اسفند ۱۳۴۲ مبلغ مزبور را در اختیار آن مرحوم قرار دادیم
تابعدها برای تجدید جلسه بادبود یا چاپ جزو وغیره بمصرف بررسد

۱۲ - « در باره زندگی و آثار صادق هدایت » نوشته
کمیسروف وروزنفلد - شرقشناسان معروف شوروی .

ЖИЗНИ И ТВОРЧЕСТВЕ САДЕКА ХЕДАЯТА

Д. С. КОМИССАРОВ

دریکی از شماره های مجله مهم و معروف «سویتسکویه -

وستوکوودنیه» نشریه آکادمی علوم شوروی ، مقاله قابل توجهی به
قلم آقای کمیسروف شرقشناس معروف شوروی « درباره زندگی
و آثار صادق هدایت » نوشته شده بود .
دیگر شرحی با عنوان مقدمه ترجمه روسی منتخبات آثار صادق
بوسیله آقایان کمیسروف و روزنفلد بچاپ رسیده بود .
این جانب دو مقاله فوق رادر سال ۱۳۴۲ از روسی به
فارسی گردانیده و دریک کتاب با عنوان :

« در باره زندگی و آثار صادق هدایت » منتشر کردہ ام

جزوه مذبور در حدود شصت صفحه بود که برای آن ده
ریال قیمت تعیین کرده بوده ایم . تعدادی از این جزوها به طور
مجانی پخش شده از نسخه هائی که بفروش رسیده است در حدود
چهار پنج ریال از قیمت هر جلد دستمزد فروشنده بوده است .
تصور نمی رود که جزو مورد بحث سودی چنان عاید من
کرده باشد که بتوان آنرا « همه گونه بهره برداری از نام و آثار صادق »
نامید !

متاسفانه نقل متن جزو مذبور در کتاب حاضر میسر نیست
و علاقه مندان باید منتظر تجدید چاپ آن باشند .
البته کتاب مذبور مانند بسیاری دیگر در نسخه های بسیار
معدود چاپ شده و یقین دارم که بدست کسانی که علاقه مند بوده اند
چیزی نرسیده است .

ج - جزو هائی که در باره صادق و آثار او، در پاسخ برخی از
نویسنگان از جانب من منتشر شده است :

۱۳- توضیح درباره دو نامه از صادق هدایت :

جزوه مذبور در اوائل اردیبهشت ماه ۱۳۳۲ منتشر شده و

در آن توضیحاتی بور باره دو نامه صادق هدایت که در روزنامه «آتشبار» چاپ شده بوده داده شده است.

البته نقل متن کامل جزوه فوق در کتاب حاضر میسر نیست و شاید در آینده روزی متن جزوه مزبور تجدید چاپ شود. بهر حال، ما برای این جزوه که بیشتر نسخه های آن بطور مجانی توزیع شده فقط سه ریال قیمت گذاشته بودیم که آنهم دستمزد فروشنده بوده است.

اگر وجه حاصل از فروش این جزوه را تماماً سود فرض کنیم و نیز فرض کنیم که حتی یک نسخه از آن بطور مجانی پخش نشده و فروشنده نیز دستمزدی نداشته باشد جمعاً سه هزار ریال از راه فروش عاید من میشده است آیا این مبلغ آن ارزش را دارد که آنرا «همه گونه بهره‌برداری از نام و آثار صادق» بنامند؟

۱۴۲ - «خرچسونه‌ها»

این جزوه در مهر ماه ۱۳۳۲ منتشر شده است و مانند سایر جزوه های مربوط به صادق بطور مجانی پخش گردیده است (روی جلد جزوه نیز صریحاً قید شده بوده است که: «مجانی است») اما درباره نام جزوه به مناسبت این ضرب المثل عامیانه: «همه را مار میزنه مارا خرچسونه» که گاه صادق وقتی باو می گفتند که مثلاً فلان درباره شما چنین یا چنان انتقادی کرده به شوخی وبالحنی طنزآمیز میگفت: همه رومار میزنه مارا خرچسونه. آنچه در این جزوه نوشته شده بحثی است انتقادی در باره برخی از مقاله هایی که در دو مین نشریه انجمن گیتی سال ۱۳۳۳ با عنوان «افکار و عقاید درباره صادق هدایت» بچاپ رسیده است.

گرچه یقین داریم این جزوه نیز مانند سایر جزوه ها بعلت این که در نسخه های بسیار محدود چاپ رسیده، کسانی که به این گونه مطالب علاقه مند بوده اند به آن دسترسی نیافرته اند ولی بعلت تفصیل نقل متن کامل آن در کتاب حاضر میسر نیست فقط چند

صفحه اول که موضوع و مقاد جزو را تاحدی معرفی میکند در اینجا نقل میشود :

« با انتشار کتاب « عقاید و افکار در باره صادق هدایت »، برای اینجانب باز فرصتی بدست آمده است که بار دیگر برخی نکات تاریک مربوط به صادق هدایت را برای علاقهمندان روشن کنم و مانند سال پیش شمهای از فسادهای نفرات انگیزی که دامنگیر برخی از افراد جامعه ماست بر ملا سازم .

هرچند اینجانب دست در کار مطالعه نسبتاً وسیعی در باره صادق هدایت و آثار او هستم ولی این امر مانع از این نیست که از فرصت های مناسبی که گاه برای اظهارنظر در این زمینه ها پیش می آید نیز استفاده کنم زیرا نمی توان به این امید که در فرصت دیگر نکات مربوط به صادق هدایت مورد بحث قرار می گیرد فرصت موجود را لزکف داد، بخصوص که زمینه مطالعات اینجانب طوری است که کمتر می توان برای اظهارنظرهای از نوع آنچه اکنون در جزو حاضر دیده میشود محلی در آن پیش بینی کرد .

باره است که از این و آن جسته و گریخته میشوند که عده ای ، بنا به اعراض خاص ، کوشش های اینجانب را در این زمینه ها ناشی از حس شهرت طلبی و منفعت جوئی و آن مود میکنند . آنها کاملاً مختارند چنین کنند و اینجانب همانطور که در جزو « توضیح در باره دو نامه از صادق هدایت » صریحاً متذکر شده ام بهیچوجه اظهارات دیگران را در باره خود ، در هر زمینه ای که باشد ، مورد کمترین اعتنای قرار نخواهم داد .

آنچه بیشتر در اینجا این کار و ادامه این رویه محرك و مشوق اینجانب است اظهارات مردم بیفرض و صاحب تمیزی است که صمیمیت و صداقت مرا در مورد هدایت میستایند و کوشش مرا در راه تجلیل و تکریم نام

هدایت و روشن کردن نکات تاریک مربوط به شخصیت و آثار او ، مورد تقدیس و تقدیر قرار می دهد . بدیهی است اظهارات غرض الود چندتن که سرمایه و هنری جز یاوه سرانی ندارند نمیتوانند تاثیری در رویه اینجانب داشته باشد .

وقتی چندماه پیش ، کتاب «انتظار» به مناسبت پایان سومین سال درگذشت هدایت ، انتشار یافت همانطور که برای این یاوه گویان حرفه ای بهانه تازه ای بدهست آمد که برشدت یاوه سرانیهای خوب بیافزار یا ند برای عده بسیاری دیگر نیز کتاب مزبور و سیله تازه ای بود که حضورا و غیابا مرا مورد تمجید و تقدیر قرار دهنده دوست هنرمند آقای فریدون توللی ، شاعر معروف معاصر ، پس از مطالعه آن کتاب بمن چنین اظهار داشت :

« علاقه من بشما هرقدر بود اکنون
صد برابر شده ، با خواندن کتاب
انتظار اطلاعات تازه ای ، برآنچه
تاکنون در باره هدایت میدانستم
افزوده شده است » .

دوست دانشمند ، آقای دکتر محسن هشتگردی ، استاد دانشگاه ، در باره کتاب «انتظار» چنین اظهار نمود :

« حیف که در این محیط مهر و محبت را قدر و قیمتی نیست . من اشعار شما را چند بار خواندم و هر بار از سوزی که از دوری دوست ما ابراز کرده بودید مدحتی می گریسته ام » .

دوست ارجمند ، آقای دکتر منوچهر هدایت که از خویشان نزدیک صادق است ، چنین گفت : در محیط فامیلی ما کتاب

«انتظار» تاثیر بسیار عمیقی کرده است. برای ما جای بسی خوشحالی است که می بینیم صادق چنین دوست صدیقی داشته است.».

دوستان و آشنایان بسیار دیگری را نیز میتوانم نام ببرم که صمیمیت و صداقت اینجانب درباره هدایت را موردنقدیر قرار میدهند و عده بسیاری از خوانندگان متفرقه نیز اظهاراتی در همین زمینه‌ها کرده‌اند که بواسطه کمی گنجایش کتاب و برای اینکه حمل بر خود ستائی نشود از ذکر نام و گفته‌های آنها خودداری میکنند و ذکر دو سه‌مورد فوق نیز برای این بوده که در برای بر اظهارات بی‌فرضانه و محبت آمیز، گفته‌های مفترضانه مشتبه از خرج‌سونه‌های اجتماع شایسته چه اعتنایی میتواند باشد.

اما اینکه عده‌ای معتقدند که اعتراض به گفته‌های کسانی که غالباً گمنام و بی‌اهمیت هستند موجب شهرت آنها خواهد شد، در صفحات پیشین کتاب حاضر توضیحات مختصر داده‌ایم. اگر ما معتقد باشیم که دارندگان صفات عالیه انسانی در خور تجلیل و احترامند باید قبول داشته باشیم که افراد فاقد چنین صفات نیز در خور اعتراض و مستحق تحقیر و تنفر نسبت به آنها شهوت شهرت طلبی‌شان را ارضاء کند در مقابل این فایده را نیز دارد که در ضمن این اعتراض حقایقی روش می‌شود که آگاهی بدان بی‌شک برای معاصران و آیندگان خالی از فایده‌خواهد بود. اگر رسوانی و فضاحتی که توضیحات اینجانب برای این دسته بیار می‌آورد شهوت شهرت طلبی آنها را ارضاع کند برای من در خور توجه نیست. من بنابر اینکه دارم سعی میکنم مانع شوم که عده‌ای در مورد هدایت، برای مقاصد پلید خود دیگران را تحت تاثیر سخنان مفترضانه و نادرست خویش قرار دهند.

اصولا در امر توضیح در باره نکات مربوط به صادق هدایت دو عامل محرك من است : یکی حس انعام وظیفه دوستی و دفاع از حقیقت که مرا وادر میکند در حدود قدرت و اطلاع خود درباره اظهاراتی که با حقیقت وفق نمیدهد بمقدم توضیحاتی بدhem، عامل دیگر حس تجلیل از مقام انسانیت و داشتش و هنر است که صادق هدایت نمونه کامل و واقعی آن بود. دفاع از صادق هدایت ، بر خلاف آنچه عده ای سعی دارند و آنmod کنند، دفاعی که فقط جنبه شخصی داشته باشد نیست ، دفاع از هدایت در عین حال دفاع از اصولی است که هدایت صمیمانه به آنها پابند بود، اصولی که برپایه شرافت و انسانیت و نجابت قرار داشت. دفاع از هدایت دفاع نیست بلکه ، اگر طرف دیگر آن در نظر گرفته شود ، در حقیقت نوعی تعرض است ، تعرض به زشتیها، پستیها ، رذالتها، کینه جوئیها، حسادت ورزیها، وحشیگری ها، خلاصه ، تعرض بكلیه صفات رذیله و ناپسند که هدایت در تمام مدت عمر با آنها بشدت میجنگید.

البته هدایت ، تا موقعیکه در این جهان بود در مقابل حمله دیگران نسبت بخود خونسردی را یگانه و سیله دفاع خویش قرار داده بود. ولی اگر این خونسردی بنظر او در زمان حیاتش صلاح بود حالا دیگر پس از مرگ او وضع طور دیگری است. اکنون هدایت به مردم و بجهانی تعلق دارد که تشنه شناختن او هستند . به همین جهت بنتظر اینجانب نه تنها خونسردی و سکوت در باره اودیگر جایزنیست بلکه خیانتی نیز بهم او و به بشریت محسوب می شود . بر اساس همین فکر است که اینجانب بنا بوظیفه ای که که برای خود احساس میکنم در هرموردیکه امکان بحث و توضیحی در باره هدایت بدست می آید بسهم خود از افشاء حقیقت راجع به او خودداری نمیکنم و اکنون نیز پس از مطالعه مجموعه تازه ای که با عنوان «عقاید و افکار

درباره صادق هدایت، از طرف «انجمان گیتی» منتشر شده و حاوی مقالاتی است که در روزنامه‌ها و مجله‌ها درباره هدایت درج گردیده خودرا ملزمبه دادن توضیحاتی می‌دانم ★

درجزوه مذبور راجع به نوشهای عده‌ای از نویسندهان که درباره صادق مطالبی دورازحقیقت نوشته‌اند توضیحاتی ازطرف اینجانب داده شده است . ازミان این افراد شرحی نیز درباره شادروان صبحی ، قصه سرای رادیو تهران نوشته شده بوده است . بعده به مناسبتی درباره ۷۶۷ مجله فردوسی هفتمن تیرماه ۱۲۴۷ نیز مطالبی درحدود آنچه در جزوه فوق نوشته شده بوده نوشته شده است و مناسب دیدم که شرح مذبور را در اینجا نقل کنم تا باقی بیانند :

در مهرماه سال ۱۲۲۲ جزوه تازه‌ای باعنوان «خرچسونه‌ها» در پاسخ اظهارات خلاف واقع عده‌ای مغرض درباره صادق ازطرف اینجانب منتشر شده است و در آن شرحی درباره آثار گرد آورده قصه خوان رادیوتهران نوشته بودم و دخالت مستقیم صادق هدایت رادر تهیه و گردآوری آن آثار منتذکرشدم . بعده دیدم که درمقاله‌ای که آقای کمیسروف ایران شناس و محقق معروف که با عنوان «در باره زندگی و آثار صادق هدایت» در مجله مهم «سویتسکوی-وستوکوودنیه»، نشریه آکادمی شوروی نوشته براساس توضیحی

★ البته تازمانی که مقالات مندرج در مجموعه گیتی درنشریه‌های مختلف بصورت پراکنده وجود داشت ، مطالب آنها چنان درخور توجه و اظهار نظر نبود ولی اکنون که مقالات مذبور بصورتی مدون درآمده به اثرات گمراه کننده‌ی آن بیشتر افزوده شده است زیرا اکنون دیگر این کتاب در عدد متابعی است که علاقمندان و محققین ناگزیر بدان مراجعه خواهندکرد و اگر درباره‌ی این مقالات توضیحات لازم داده نشود مراجعه کنندگان درباره‌ی حقایق بسیاری دچار گمراهی خواهندشد.

که من در جزوه مزبور داده بودم شرکت بسیار نزدیک و مستقیم صادق هدایت رادر تهیه مجموعه‌هایی که «قصه خوان رادیو» منتشر نموده بوده ذکرکرده است. آقای کمیسروف چنین مینویسد: «با شرکت بسیار نزدیک و مستقیم صادق هدایت سه مجموعه

جالب توجه از قصه‌های ایرانی منتشر شده است.

و چون این شرح اندکی مبهم بود من در حاشیه ترجمه فارسی مقاله نامبرده چنین افزودم: «منظور مجموعه قصه‌هایی است که هدایت برای «قصه خوان رادیو» گرد آورده است ..

گرچه «قصه خوان رادیو» دیگر در این جهان نیست و به اصطلاح معروف، اکنون دستش از این دنیا کوتاه است» و عقیده عمومی ما ایرانیان براین است که «به مرده نباید چوب زد» یعنی نباید بعد از مرگ کسی نقطه ضعف اخلاقی و کارهای ناشایسته او را یادآور شد و یا آنها را بروجسته کرد ولی حقیقت برتر از این حرفه است و عدالت چنین حکم میکند که حقایق روشن شود.

مجموعه قصه‌هایی که مرحوم «قصه خوان رادیو» بنام خود منتشر کرده همه حاصل زحمات و راهنمایی‌های گرانبهای صادق هدایت بوده است و کتمان آن از عدالت بدور است. خود «قصه خوان رادیو» در مقدمه یکی از کتابهای خویش این موضوع را بطرز بارزی تاییدکرده است و اینجانب نیز در این مورد در صفحه ۲۹ جزو «خرچسونه‌ها» چنین نوشته بودم:

«در صفحه ۵۱ کتاب «افسانه‌های بوعلی» که در اردیبهشت ماه ۱۳۲۳ منتشر شده است «قصه خوان رادیو» چنین مینویسد: «این داستان را که اکنون برای شما می‌آورم نخستین بار روشناد صادق هدایت پیدا کرد و برای من بادست خود نوشته و آن نوشته رامن هنوز دارم ..»

هر چند منظور قصه خوان رادیو از عبارت «برای من با دست خود نوشته» نشان دادن عظمت مقام شخصی خود بوده است معاذالک این اظهار تایید صریحی است به آنچه اینجانب در باره خدمات هدایت نسبت باو اشاره کرده‌ام نزیرا نه تنها «افسانه‌های

بوعلى» بلکه بسیاری از افسانه ها و قصه های دیگر را هدایت باشد خود برای «قصه خوان رادیو» نوشتهایا در تنظیم و تصحیح آنها دخالت داشته است ویر اثر زحمات و ابتکارات هدایت بود که قسمت مهمی از قصه ها و افسانه های محلی اکنون بصورت مسدون در دسترس مردم قرار گرفته است.

همه میدانند که مرحوم «قصه خوان رادیو» گرچه در ادبیات فارسی کم و بیش وارد بود ولی از «فرهنگ توده» و طرز جمع آوری آنکمترین اطلاعی نداشت وی فقط یک کارمند ساده دفتری در اداره کل موسیقی کشور بود

پس از مرگ صادق او ناجوانمردانه پاروی حق گذاشت و در گوشه و کنار که سهل است حتی در پشت رادیوی دولتی ایران در باره آن مرد شریف و بزرگوار که حق بزرگی به گردن او داشت به ناسزاگوئی پرداخت تا جاییکه میکوشید ثابت کند که صادق در امور مربوط به «فرهنگ توده» سر رشته چندانی نداشته است و بدتر از همه در صدد برآمده بودکه آثار گرانقدر اورا نیز طردکند ویاعدهای مغرض که سعی میکردند این آثار را محرك خودکشی و مسبب فساد معرفی کنند هم آواز شده بود. همین اظهارات باشایسته او مرا وادارکرد که در صدد توضیح برآیم لذا در جزو «خرچسونه ها» که انتشار آن برای پاسخگوئی به کسانی که نسبت به صادق هدایت روش خصوصت آمیز پیش گرفته بودند در نظر گرفته شده بود ، قسمتی رانیز به شرح در اطراف روایت صادق و «قصه خوان رادیو» تخصیص داده بودم. در باره اینکه «قصه خوان رادیو» دستگاه رادیو را وسیله حمله و ناسزاگوئی بصادق قرار داده بود در ذیل صفحه ۲۸ جزو مزبورچنین نوشته بودم:

«تاشهیریور ۱۳۲۰ قصه هائی که از طرف اداره موسیقی کشور برای پخش به رادیو داده می شد خواننده موظف بود آنرا «عینا» در رادیو بخواند و حق نداشت حتی یک کلمه به متن آنها افزوده یا از آن بکاهد ولی پس از شهریور ۱۳۲۰ ، قصه خوان رادیو در وسط هر قصه بهرجایی و به رکسی که دلش بخواهد میتواند گریزهای بزندو خرد حسابهای خود را با این و آن تصفیه کند. منظور اینجانب

فعلاً اعتراض به این نیست که چرا دستگاه رادیو دولتی وسیله تامین اغراض شخصی و خصوصی قرار میگیرد ولی نمیتوانم از ابراز تاثر خودداری کنمکه می بینم «قصه خوان رادیو» وسیله‌ای را که در حقیقت هدایتدر اختیار او گذاشته و سالها به او در تنظیم و تهیه این قصه‌ها کمک میکرده است بر علیه خود او بکار برد، درباره این مرد بزرگ که حق زیادی به گردن «قصه خوان رادیو» دارد اظهارات ناروائی که جزو برنامه رسمی رادیو هم نیست تا گوینده آنرا بتوان معذور دانست، ابراز میکند. البته برای پاسخ دادن به اظهاراتی که بوسیله رادیو پخش میشود باید از همان دستگاه استفاده کرد ولی متاسفانه برای من استفاده از این دستگاه میسر نیست و اکنون وسیله‌ای جز مطبوعات در اختیار ندارم که آن هم نسبت به رادیو یک وسیله بسیار ناقصی است معذالک که آن هم نسبت به رادیو یک وسیله بسیار ناقصی است معذالک از این وسیله ناقص نمیتوان صرف نظر کرد زیرا بهتر از هیچ است به کمک آن میتوان لاقل عده‌ای را، هر قدر معذود که باشد، با برخی از حقایق آشنا ساخت. زیرا بطوریکه شنیده میشود «قصه خوان رادیو»! حتی در محافل خصوصی و در اداره‌ها و کافه‌ها و غیره نیز هر وقت فرصتی بدست می آورد به انکار مقام واقعی هدایت میپردازد فقط به این خیال و اوهی که بدهی و سیله خواهد تو ایست خود را یگانه متخصص فلکلور (فرهنگ توده) در ایران معرفی کند.

در اطراف روابط صادق و قصه خوان رادیو در صفحه‌های ۲۶ و ۲۷ جزو «خرچسونه‌ها» نیز چنین توضیح داده بودم:

«بطوریکه شاید عده‌ای از خوانندگان نیز مطلع باشند، صادق هدایت سابق چندی در اداره موسیقی کشور که هنرستان موسیقی نیز ضمیمه آن بود کار میکرد و در تنظیم مجله موسیقی و سایر فعالیت‌های هنری با سایر کارمندان آن اداره از قبیل نیما یوشیج و عبدالحسین نوشین وغیره همکاری داشت. پس از تاسیس اداره رادیو «کمیسیون رادیوی پژوهش افکار» تصمیم‌گرفت برای کودکان برنامه‌ای در رادیو ترتیب دهد. برای اجرای این برنامه یکی از اعضای اداره موسیقی کشور (محمد ضیاء هشتگردی) از طرف

اداره مذبور انتخاب و معرفی شد ولی در روز اجرای اولین برنامه عضو منتخب بعلت کسالت در اداره حضور نیافت. از قضا «قصه خوان بعدی رادیو» که در آن ایام در دفتر هنرستان موسیقی با حقوق مختصری خدمت میکرد به اداره موسیقی کشور رفت و آمد داشت و با کارمندان آن اداره نیز کمپبیش آشنا شده بود (و در آن روز برای تحويل گرفتن مقداری لوازم التحریر به اداره موسیقی آمده بود) لذا در نظر گرفته شد که برای جلوگیری از بروز وقفه در اجرای نخستین برنامه کودکان موقتاً از این شخص استفاده شود بعدها نیز چون عضوی که انتخاب شده بود برای این کار رغبتی نشان نمیدارد لذا به پیشنهاد هدایت که طرز اجرای نخستین برنامه کودکان را پسندیده بود قرار شد این برنامه بطور قطع به عهده صبحی محل گردد . چون به ابتکار و دستورهای قبل در رادیو اعلام شده بود که هر کس قصه‌ای از ولایات بفرستد در رادیو پخش و نام فرستنده آن نیز معرفی خواهد شد لذا هر روز قصه‌های مختلفی از گوش و کثار کشور به اداره موسیقی میرسید و پس از آنکه هدایت آنها را مطالعه میکرد و بصورت قابل اجرا درمی آورد به قصه خوان رادیو داده میشد که آنرا عیناً در پشت رادیو بخواند و همین قصه‌هاست که بعدها بصورت مجموعه‌هائی از طرف «قصه خوان رادیو» چاپ و منتشر شده است. صادرق هدایت نظر به علاقه‌ای که به جمع آوری قصه‌های محلی ایران داشت و در این کار سالها مطالعه کرده بود ، قصه‌های رسیده را مطالعه و برای پخش بدبست قصه خوان رادیو میدارد. حتی هنتری پس از ترک خدمت اداره موسیقی کشور باز در امر تنظیم قصه هامرتباً به قصه خوان کمک واورا راهنمائی میکرد، تمام اظهار نظرها و حاشیه‌های مندرج در مجموعه افسانه‌ها و قصه‌های دیگری که از طرف «قصه خوان رادیو» چاپ شده بوسیله هدایت تذکر داده شده است (مگر توضیحات و تصرفات ناشیانه و دخالت‌هائی که مخالف اصول فنی این کار است). با اندکی دقتشیز هر کس میتواند پی ببرد که این توضیحات از طرف کسی میتواند داده شده باشد که در این فن دارای مطالعه و تخصص کافی است

نکسیکه برایر یک اتفاق اورا به کار قصه خوانی و اداشته باشند. اما هدایت، همانطور که در طبع او بود، هرگز پیشکسی در باره این کمکها اظهاری نمیکرد و اگر «قصه خوان رادیو! برای اینکه خود را یکانه متخصص «فرهنگ توده» در ایران قلمداد کند در صدد انکار مقام هدایت برنمیآمد و تهمت ها و افترا های ناروا و دشنامهای خلاف شرافت و انسانیت درباره آن مرد شریف بر زبان نمی آوردطبعاً اینجانب نیز هرگز این مطلب را افشاء نمیکردم.»

۱۵- داستان ویکتورهوگوی وطنی

جزوه‌مزبور در دیماه ۱۳۳۶ در نسخه های محدود بچاپ رسیده است. قیمت تمام شده سه ریال بوده که بهمان قیمت در اختیار خریداران گذاشته شده و همین سه ریال دستمزد فروشنده بوده است. باوجود این قسمت اعظم نسخه های این جزو بطور مجاني پخش شده است. چون تعداد صفحات جزو نامبرده نسبتاً کم است متن آنرا در کتاب حاضر نقل میکنم:

مجله هفتگی «فردوسی» در شماره مورخ بیست و ششم آذرماه ۱۳۳۶ خودزیرعنوان: «به هدایت حمله میکنند» چنین مینویسد: «صادق هدایت» امروز بحق، نامدارترین و هنرمندترین نویسنده معاصر ایران لقب گرفته است. تأسف در این است که وی امروزدر میان مانیستو بجای اوکسانی قلم میزند که از مایه واستعداد نویسنده بهره ندارند اما انتظار دارند که از آنها نیز چون هدایت تجلیل بعمل آید. و چون اعتنائی نمی بینند، خشمگین میگردند و خیال میکنند که این آتش‌ها همه از گور «هدایت» بلند میشود، چوب برمیدارند و برمرده هدایت میکوبند.

آنها هم حق دارند، زیرا می بینند که پیش از هدایت، بکارنویسنده پرداخته‌اند و از این جهت بر او حق تقدم دارند. و از نظر کمیت هم آثارشان چندین برابر

کتابهای هدایت است، و علاوه بر اینها، با هزار بالا و پائین سرو سری دارند، اما باز جانی برای خود در صحنه هنر باز نکرده‌اند.

دیگران، «هدایت» مارا بزرگ می‌دارند و کتاب‌های او را بزبانهای خودشان ترجمه می‌کنند، ولی ما «هدایت» خود را گاه و بی گاه مورد حمله قرار میدهیم. و این تاسف آور است....

و سپس مجله مذبور متن قسمتی از نوشته «یکی از نویسندهان ☆» را که دریکی از مجله‌های «پرتصویر و کم ارزش تهران» به منظور حمله به صادق هدایت بچاپ رسیده است، نقل می‌کند.

اما مجله «فردوسي» نام حمله کننده کننده مجله‌اش را ذکر نکرده است چه مجله فردوسی ذکر این نام را به حق دون‌شان خود میدانسته است، ولی ما پس از تحقیق توانسته این نام حمله کننده نام مجله را بدست آوریم.

البته هر فردی که به اصول انسانیت و شرافت پابند است و برای مقام بشریت و هنر احترام قائل می‌باشد در مقابل اینگونه حملات پست و غرض آلود نمیتواند بی اعتماد مانده سکوت اختیار کند، معذالک پس از آنکه مابه هویت حمله کننده و به نام مجله‌اش پی بردمیم، دیدیم بهتر بود که مجله «فردوسي» در این مورد بدبی اعتمادی و سکوت را ترجیح میداد، زیرا:

اولاً - نوشته‌ای که بنای استنباط مجله «فردوسي» به قصد حمله به هدایت بچاپ رسیده است چه از نظر ادبی و چه از نظر محتوى نوشته‌ای است بتمام معنی بی ارزش.

ثانیا - این نوشته بی ارزش در مجله‌ای بی ارزش بچاپ رسیده، مجله‌ای که بدون کمترین اغراق، حتی به یکبار ورق زدن

☆ «یکی از نویسندهان» لقبی است که خود نویسنده‌ی رمانی که گویا چندی است با عنوان «آتش بجان شمع فتد...» در مجله‌ی هفتگی مصور تهران، بچاپ می‌رسد، به خودشان مرحمت فرموده‌اند. درکشور ما چه مانع داریکه پیازهم خود را جزو مرکبات خالب بزند؟!

هم نمی ارزد.

ثالثاً - این آقای «یکی از نویسندهان» آنقدر جرأت و جسارت نداشته است که نام خود و یا نام هدایت را در نوشته خود صریحاً ذکر کند و فقط با استفاده از نشانه‌های مانند «گذارش به فرنگ افتاد . . . و خودرا کشت» فکر خواننده را متوجه صادق هدایت می‌سازد.

رابعاً - کسانی که هدایت را از نزدیک می‌شناخته‌اند و کسانی که پس از درگذشت وی از روی نوشته‌های نویسندهان ایرانی و خارجی به شمه‌ای از زندگی خصوصی او آشنا شده‌اند خودشان بخوبی می‌توانند پی ببرند که نسبت‌هایی که به هدایت داده شده تاچه‌حد بپایه و مغرضانه است. البته کسانی که هدایت را بقدر کافی نمی‌شناسند و فقط از روی این عبارت که : «گذارش به فرنگ افتاد و خودرا کشت» شخص مورد حمله را صادق هدایت تصور کنند، مسلماً از فحشهای چارواداری و لحن غیوم‌بدانه‌ای که حمله کننده در نوشته خود بکار برده است و با توجه به نسبت‌های ناروائی که وقیحانه به وجود ارجمندی چون صادق‌که همه‌او را یگانه انسان کامل قرن‌ما میدانند ، داده شده‌است به آسانی‌پی خواهند برد که این ناسزاها جز از حسادت و غرض و کینه نمی‌توانند ناشی شده‌باشد و لذا حمله کننده از عمل خود نتیجه‌ای کاملاً معکوس حاصل خواهد کرد.

خامساً - امروز دیگر صادق هدایت احتیاجی به دفاع ندارد زیرا همه افراد تحصیل کرده‌ما و همه نویسندهان و شاعران و هنرمندان و هنرشناسان و دانشجویان و دانش آموزان و حتی بسیاری از مردم عامی‌هدایت را کم و بیش می‌شناسند و از فضائل انسانی و خصائص هنری او بخبرند ولذا این گونه یاوه‌سرانه‌ها کمترین تاثیری در آنها ندارد.

سادساً - کسانی که حمله کننده و مجله اورا می‌شناسند میدانندکه اگر کسانی باشند که بتوان به آنها حق داد که بدیگران نسبت انحرافات جنسی، از قبیل آنچه حمله کننده در نوشته خود ذکر کرده است بدهند ، و آنها را در خور سرزنش بدانند کارکنان

و همکاران مجله عقیقه «تصور تهران» نمیتوانند باشند .
خلاصه بمجهات فوق و جهات بسیار دیگر اینجانب عقیده
دارم که بهتر بود مجله «فردوسی» به نوشته «یکی از نویسندهان»
مجله «تصور تهران» مطلقاً اعتنای نمیکرد. حال که چنین نشده است
ناگزیر باید به توضیحات مجله «فردوسی» توضیحاتی افزوده
شود و علاوه بر عواملی که مجله فردوسی آنها را محرك حمله
کننده دانسته است محرك اصلی حمله کننده معرفی گردد .

درک شخصیت صادق هدایت و فهم زندگی پاک و بی‌آیش
او کار هر فرد ظاهر بین و بی‌مایه و مفرض نیست و بقول مجله
«علم و زندگی» «بحث درباره آنچه صادق هدایت بود . بحث درباره
شخصیت او ، کار دشواری است که از عهده هر کسی برآمدنی
نیست .»

کسی که هدایت راه را ندیده و نمیشناخته است و بنجول
نویسی هم به او مجال اینکه آثار هدایت را بخواند نمیدهد و قدرت
دید و نیروی فهم و استنباط او ، از روی نوشته‌هایش ، حتی به حد
متوسط هم نمیرسد چگونه می‌تواند درباره زندگی صادق نظر
صحیحی اظهار کند ؟

در باره صادق پس از مرگ وی نویسندهان بسیاری چهار
ایران و چه در خارج از ایران مطالب زیادی نوشته‌اند و نیازی نیست
که ما چیزی بگوئیم !

غرض ما در این مختصر معرفی علت اساسی حمله‌ای است
که نویسنده اصلی داستان های بازاری و میتلن یا « ویکتوره‌گوی
وطنی » به هدایت کرده است تا مردم بدانند وی کمبه زندگی دیگران
خرده میگیرد چگونه برای اطفاء آتش کینه و حسد خود همه اصول
انسانیت و تربیت را زیر پا میگذارد و نیز معلوم شود وی که کار
دیگران را قبول ندارد و آنرا مورد استهzae قرار میدهد هنر
خودش چهارزشی دارد .

در آبانماه ۱۳۱۹ در تهران داستانی با عنوان « ناز » به قلم

«ح.م. حمید ★ که ببروی جلد آن تصویر زنی ایرانی پسند را برای جلب جوانان مجرد و مشتريان عزوبت کشیده عرضه کرده بودند بواسيله كتابفروشي رازی منتشر شد. اين داستان نهمين داستان از سلسله داستانهاي است که «ويكتور هوگوی وطنی» از چشم خشک نشدنی تبوغ و هنر خود مرتباصادر فرموده و ميفرمایند!

اين داستان را برحسب تصادف يکی از دوستان هدایت خوانده بود و آنرا بهدايت داد که او نيز بخواند و از اين فضاحت رقتبار که نامش را داستان نويسي گذاشته بودند باخبر شود.

چه کسی است که اندکی از ذوق ادبی و هنری بهره مند باشد و پس از خواندن اينگونه نوشته های مبتتل و بازاری که به زور تصاویر زنان لخت و عنایوين شهوت انگیز بفروش ميرسد و در آن چيزی جز احساسات ساختگی و جمله پردازيهای خنک و عشق های قلابی و نصایح ابلهانه و ریا آمیز اخلاقی چيز دیگری وجود ندارد از خود عکس العملی نشان ندهد و حس تحقیر و استهزاء او نسبت به نويسنده آنها برانگیخته نگردد؟

هدایت که به تحولات ادبی معاصر ايران ذيعلقه بودو جريان تعديل و تکامل داستان نويسي معاصر را تعقیب ميكرد طبعاً پس از خواندن داستان مزبور نميتوانست برانگیخته نگردد؟

لذا مقاله‌ای با همکاری همان دوست تنظيم کردو باعنوان «داستان ناز» در شماره دوم سال سوم مورخ اردیبهشت ۱۳۲۰ مجله «موسيقی» يا امضای دیگری بچاپ رسانید.

غرض صادر اين بود که برخی نکات را به نويسنده اين داستانها در لباس طنز و شوخی گوشزد کند و به او و دیگران در اصلاح کار خود کمک نماید ولی چگونه ممکن بود که اين تذکرات بغيرضانه صادر موجب رنجش نويسنده ای که خود را ويكتور هوگوی معاصر ميداند شود و را به انتقام برنيان گizد.

اما چگونه ميتوان انتقام گرفت؟ در باره هدایت چه ميشود

★ مجله‌ی «علم و زندگی» در شماره‌ی ديماه ۱۳۲۰ «ح.م. حمید را «يکهناز ميدان ادبیات و داستانهای بازاری» می‌نامد.

گفت یانوشت؟ چه ایرادی براو یا هنر او میتوان وارد کرد؟ آیا او زنهای لخت راوسیله فروش آثار خود قرار داده بود؟ آیا او هرگز در صدیبرآمده بود که هر هفته یا هر ماه بایک مشت لاطائالت عشقی و شهوت انگیز جیب جوانان نورس و ساده‌لوجه را خالی کند؟ آیا او با کثیف‌ترین‌و بی ارزش ترین و بدنا تمثیل‌منجله ها همکاری می‌کرد؟ آیا او با ترجمه‌های قلبی و سرو ته شکسته حق التالیف کلان بجیب میزد؟ آیا او نمایشنامه‌های نویسنده‌گان خارجی را میگرفت و اسمامی اشخاص و محلهای داستان را به اسمامی فارسی تبدیل میساخت و با مثله کردن یا کم و زیاد کردن مطالب آن مرتب نمایشنامه جدیدی بنام خود صادر میکرد ★ آیا او اهل زدبندبود و یا بقول مجله «فریدوسی» «با هزار بالا و پائین سروسری داشت؟» . . .

علوم میشود که ویکتور هوگوی وطنی ما سالها مشغول مطالعه بود تا مگر راهی برای حمله به هدایت پیدا کند سرانجام بخيال خود توفيق یافت و طرح یک شاهکار دیگری را ریخت کمدر آن ظاهر ا موضوع انتشار و مباحثات اگزیستانسیالیستی را گنجانیده است، کسی که از فلسفه اگزیستانسیالیسم کمترین اطلاعی ندارد ناگهان فلان قهرمان داستان او در مباحثات ابلهانه خود کمدرحقیقت از زبان نویسنده داستان است در این زمینه در افشاء میکند و غیر مستقیم به هدایت میتازد.

ماعین نوشتند هدایت را در باره «داستان ناز»، شاهکار بنجول نویس قرن بیستم در زیر نقل میکنیم تا خوانندگان از یکطرف به ارزش شاهکار های ادبی ویکتور هوگوی وطنی ما پی به برد و از طرف دیگر علت اصلی حمله وی را دریابند.
(عباراتی که در داخل «نوشته شده از متن خود داستان

* مثلا بقرار اطلاع نویسنده داستان هنر، یکی از نمایشنامه‌های یک نویسنده فرانسوی را با عنوان «شهرهای مریم خانم» و با تعریض نام شخصیت‌های نمایشنامه بفارسی گردانید و دریکی از نتایج‌های لالهزار بروی صحته آورد ولی بزودی قضیه مکشف و رسواهی ببار آمد ولذا از ادامه نمایش خودداری شد.

است و نیز خوانندگان مخصوصا باید توضیحات پاورقی را در موقع
خواندن مقاله از نظر دور ندارند و الا مقاله ناقص خواهد بود) :

در باره داستان ناز

شیوه رمان نویسی یکی از ارکان ادبیات دنیاست،
ولی در زبان فارسی تاکنون چندان رایج نبوده و نویسنده‌گان
زیردست ماکمتریابین شیوه گراییده‌اند و البته اگر این عدم
توجه ادامه می‌یافتد یکی از نواقص ادبیات جدید محسوب
می‌گردید .

خوشبختانه اخیرا در این شیوه نیز نویسنده‌گان
بزرگی پیدا شده‌اند که اگر کوشش ایشان در انشاء داستان
های دلپذیر ادامه یابد می‌توان آینده درخشانی را برای این
فن پیش بینی نمود.

نکته‌ای که مخصوصا مایه‌بسانی خوشوقتی است
آنست که نویسنده‌گان زیر دست جوان چندان در پی تقلیدان
شیوه های متداول داستان نویسان بزرگ عالم نبوده خود
روش مبتکرانه‌ای دران فن اتخاذ نموده‌اند.

داستان دلپذیر «نان» که این حقیر تازگی لذت
خواندن آنرا یافته‌ام . یکی از نمونه های بسیار زیبای
داستان های جدید است که باشیوه‌ای خاص در کمال زبر
دستی نگارش یافته است ۱.

از هنرهای نویسنده زیر دست این رمان و
خصائص شیوه ایشان آنست که داستان را بزمان و مکان

(۱) درباره شیوه نگارش این کتاب این خیف مدت‌ها در اندیشه بود که
آنرا جزء اسلوب رمان‌نیسم یا ناتورالیسم یا رئالیسم باید شمرد و بالاخره بفراسط
دریافت که این داستان دلپذیر بشیوه های نوین: Realism و Arrivisme و
Mercantilisme نگاشته شده است .

محدود و مقید نمیفرمایند، بطوریکه ممکن است خواننده محل و زمان و قایع را هر کجا دلش میخواهد قرار بدهد. فقط چون از درخت با او بیاب و خرمادگری نشده، پیداست که در مناطق استوائی نبوده است و همچنین بی شبهه این حوادث در عرض و بهشت رخ نداده، و گرنه اشخاص داستان زیر سایه درخت های سدره و طوبی می نشستند.

اینک خلاصه داستان:

در باغ بابا جواد که نویسنده محترم در آن آرنوی «طناب بازی»، «تاب خوردن» و «پرواز» و «آب تنی» دارد و خواننده راهم دعوت میکند، یک روز صبح شش دختر نازنین ۲وارد میشنوند. . باین طریق فوراً نصف خوابزن بابا جواد که دیده بود چند نفر حوری بیاغ آمده اند و می خواهند یکدسته عفربیت را بیرون کنند تعبیر میشود^۲ و هی یکدیگر را قلق لک میدهند و میخندند.

این بابا جواد کرامتهای دارده اگر چه در کتاب ذکر نشده ولی خواننده زیرک خود باید استنباط کند و از آن جمله اینکه صبح پیش از چامی «از زندگی جز باغ خودو زن خود چیزی ندارد» ولی بلا فاصله بعد از چامی خوردن «پسران تازه سالی» پیدا میکند که رو شهر راه

(۲) ظاهرا این دختران خواهران شش قلو بوده اند و این نکته را که نویسنده های پرده میتوان دریافت. زیرا همه درست مانند هم هنوزنین و جوان و خوشکل و از استه بزیباترین جامه ها، بوده اند. یعنی «خوشکل مطلق» و چالین وسیله نویسنده نمیخواهد ملیقه خود را به خواننده تحمیل بکند و اورا در تصور خوشگلی آزاد میگذارد. شبات اخلاقی ایشان هم بسیار است زیرا همه شوخیهای بالمره میکند همه دائم میخندند.

(۳) فقط فرقی که خواب نز بابا جواد با رویای حزقيال نبی دارد اینست که خواب او زود تعبیر میشود ولی رویا با وجود تفسیر و تعبیر بسیار همینطور بی تکلیف مانده است.

چون از هنرها نویسنده‌گان بزرگ دنیا یکی
آنست که بعضی نکات را نکر نکرده درک آنها را بهوش
خواننده و امیگذارند، نویسنده محترم ما نیز هیچ نمی‌گویند
که این شش دختر حب سن‌سن خورده‌اند، ولی خواننده
خود این نکته را می‌فهمد زیرا چون بابا جواد را می‌بیوسند
«مشامش پر از عطر خوشبوترین دهانها می‌گردد».

این دختران در شوخیهای لطیف و بازمۀ معركه
می‌کنند و مخصوصا خودشان از شوخی‌های یکدیگر بسیار
لذت می‌برند، چنانکه چون یکی از ایشان می‌گوید:
«ما هم حوریان بهشت هستیم . بخدا بهشت
دکان بزاری ندارد . . . همه «باز بقهوهه می‌خندند»، باز
میدونند، باز شوخی می‌کنند».^۵

در ضمن آنکه این شش دختر ادای بلبل را برآورده
و برخلاف انتظار نویسنده محترم از درخت ارغوان بالا
رفته روی شاخه‌ها نشسته‌اند، سه جوان لاگر زردنبوی
مردنی و تریاکی بیاغ می‌ایند و چون در بسته بود از دیوار
بالا آمده توی باغ می‌جهند. ولی نویسنده که آن حرکت را
از دختران دیده است اینجا دیگر هیچ تعجب نمی‌کند.

یکی از این جوانان تریاکی پاکزاد پهلوان
داستانست. پاکزاد از پدر جهان شناس^۶ و مادری نادان
بوجود آمده بود. هنوز بچه بیچاره درست بدنیا نیامده،

(۴) باین طریق بابا جواد مسئله Génération spontanée

(خلق المساعده) را که پالمستور بـا کوشش فراوان رد کرده است، دو باره اثبات می‌کند

(۵) نویسنده محترم که توجه شایانی بتنکر نکات اخلاقی و اجتماعی مبنی‌ول
می‌فرمایند، سزاوار بود تذکر می‌دادند کسانی که تایین آندازه بدلگو و بازمۀ مستند
باید برای دفع چشم زخم نظر قربانی بخود آویزان کنند.

(۶) بزعم این حقیر نویسنده دانشمند واژه «جهان شناس» را بمعنی
«جغرافی‌دان» وضع کرده است.

پدرجهان شناس اورا بیاد نصیحت‌های اخلاقی و اجتماعی گرفت، بطوریکه بچه وحشت کرد و پس از آنکه در شانزده سالگی دوره دبیرستان را بپایان رسانید، پنهانی با جوانی ناپاک ۷ بنام خوشدل که میخواست با خواهرپاکزاد رابطه پیدا کند رفیق شد. با هم دنبال خانمها افتادند و در خیابان ها «بزیباترین مناظری که در پیرامون خود می‌یافتد» چشم دوختند^۸ و خوشدل پاکزاد را «بنیانی ها متوجه ساخت». ^۹

بالاخره نخستین بار یکشب پاکزاد در حالیکه «چشم بدھان خوشبوی»^{۱۰} زنی که پهلویش نشسته بود و خته بود، از دست او گیلاس عرقی نوشید و بعدم تریاکی شد. پدر جهان شناس با نصایح اخلاقی پاکزاد را منفعل ساخت. پاکزاد حب خورد و تریاک را ترک نمود. پدر، دختر یکی از دوستان محترم خود را برای او نامزد کرد و سرمایه تجارت باو داد. دختر خود را نیز برای خوشدل عروسی کرد. اما پاکزاد زود توبه را شکست و باز «منقل تریاک را در پیش کشید و با نامزد نازنین خود مرتب عمل ناشایستی شد» و «امضای شریک خود را ساخت» و «بصورت جانوری ناپاک و موحش درآمد»^{۱۱} بعد مادر پیرش را که باو ملامت میکرد «بزیر پا افکنده لگهای سخت براندام ناتوانش» زد. پدرجهان شناس که این واقعه را

(۷) معلوم میشود این جوان تطهیر نمیکرده است.

(۸) اینجا نویسنده زیردست از قول ایشان عقیده خود را بیان میکند :

(۹) نویسنده دانشمند در این مورد لفت Fsthetique Pornographie را با عنوان *Coty* معرفی کرده است.

(۱۰) اگر مرحوم *Coty* از وجود این ضعیفه خبر می‌داشت، البته اورا برای کارخانه عطرسازی خود استخدام میکرد.

(۱۱) این تحول *Métamorphose* ناگهانی که در افسانه‌های قدیمی هم نظایر دارد، عقیده پیروان تناسخ را اثبات میکند.

دید « فریادی زد از پادر افتاد » « وتابامداد بیدار ماند و فکرکرد » و بالاخره بوسیله یکنفر مستخدم قوی هیکل از خانه بیرونش انداخت ».

مادر از غصه اول دیوانه شد و درحال دیوانگی نصایح اخلاقی پسیار عاقلانه بدختر خود داده، برد ۱۱ چندی بعد « در یکی از آخرین شباهای زمستان » دریکی از نقاط مجھول شهر مجھولی که « از پای دیوارها یا کنار جویهای خشک و بدبوی آن » اشخاص مغلوك رُزنه پوش لاغر و بدقيافلو کثيف « عبور ميکردند و در کنار همان جویهای خشک و بدبو پايشان » تازانو بگل فروميرفت » در پس پرده قهوه خانه کثيفی « کهودی غلیظ و بدبو فضا را پر کرده بود » ۱۲ سه جوان تریاکی دست و رو نشسته که یکی از آنها پاکزاد است، نشستند و حرف های غم انگيز زدن وقرار گذاشتند که بروند انتشار کندوبراي آداب خود کشی هم قرار شد، یکی از آنها تاره راه بیاورد و دیگری سینه اش را برای مثنوی خواندن صاف کند بالاخره روز جمعه از سربازارچه سید ابراهیم ۱۳ راه افتادند و درست در موقعی که دختران ادای بلبل در آورده روی شاخه های ارغوان نشسته و « مرغان چمن را بهيرت افکنده بودند « بیانج بایاد جواد رسیدند.

نويسنده زبردست که از مصاحبته اين تریاکی ها خسته شده و از روی شکسته نفسی نسبت « بدسلیقگی » به خود میدهد، اينجا خوانندگان را با خود بیانج بایاد

(۱۱) نکتهقابل توجه اينست که مادر اول دیوانه ميشود و بعد ميميرد ، حال آنکه اگر نويسنده محترم عکس اين نکته را نوشته بودند خوانندگان زيرك وبادوق البته تعجب ميکردند .

(۱۲) آنکه نويسنده محترم خود اين قهوه خانه را بدل بوده و اينکه نشاني درستی نمیدهد، يا از نوع صنعت تجاهل العالرف است و يا ميترسد که خوانندگان کمجکاو يکوقت ترى اين قهوه خانه سربکشند.

(۱۳) بعد از باغ بایا جواد اولين محلی استکه در اين كتاب نكرشده است

بتماشای « حوریان بهشتی همان دختران نازنین » میبرد .
یکی از دختران که آن سه جوان را میبیند ۱۴ « قهقهه‌ای
را که سرکرده است از میان قطع میکند » ۱۵ .

بعد جوانان می‌نشینند و عرق میخورند و
چنانچه قرار بود یکیشان سه تار میزندو دیگری که متخصص
مثنوی خواندن است شعری از حافظ میخواند و بعد کپسول
زهر را بر میدارند که بخورند .

آن شش دختر بشکل موجودات « سرسام آور »
از میان خرمنهای گل نمایان می‌شوند و نیمه عربیان درهم
می‌پیچند و میرقصند ، و خنده‌ای چنان سخت و طولانی می‌
کنند « که جوانان بلزه درمی‌آیند » ۱۶ بعد این شعرهای
لطیف و بامزه را :

زیر درخت یاسمن می‌گفت دلدارمین
لبهای تو شربت دارد زندگی با تو لذت دارد
با چند بیت دیگر با همین بامزگی و لطافت میخوانند .
ناگهان سه نفر از ایشان که نامزد ندارند ، عاشق
این سه جوان لاغر سیاه تریاکی می‌شوند و چون خوشبختانه
همه متخصص تهذیب اخلاق جوانان می‌بیاشند و خود را اوقف
اصلاح جامعه کرده‌اند کمر همت بتصویفه اخلاق ایشان
می‌بندند .

اقدامات مقتضی فوراً شروع می‌شود ، اولین
اقدامی که برای اصلاح اخلاق ایشان میکند دستور آب

(۱۴) بدبختانه دختران نویسنده محترم را نمی‌بینند و گزنه ناچار موضوع
داستان تغییر میکرد .

(۱۵) نویسنده زبردست فراموش کرده‌اند که بگویند این دختر در برش
ید طولانی داشته بطوریکه قهقهه را (البته باقیچی) درست از بین قطع میکرده است

(۱۶) معلوم نیست نویسنده چه عداوتی با حوریان دارد که آن هارا بصورت
Pandémonium Bacchantes جلوه‌میدهد و بهجای توصیف بهشت منظره‌ای از
رامجسم بی‌سازد .

تنی است. بعد همه بشهر میروند . نام دختری که نصبی پاکزاد شده «ناز» است . صورت پاکزاد خاصیت کاغذ تور نسل دارد ، بطوری که در مقابل سؤال ناز که آیا دوستم داری ؟ اول « رنگش چون گچ سفید و سپس چون زغال سیاهی شود ^{۱۷} » و از اینجانانز یقین میکند که عاشق اوست ناز همه « عادات موحش » را ازسر پاکزاد می اندازد ، اما هنوز نتوانسته است اورا بترک تریاک و ادار کند، برای اینکار اورابه افجه میرید آنجا پاکزاد از اشاره ناز بلب خود در اثر همان خاصیت اصلی اول « رنگش سرخ و سپس سفید » میشوید و قول میدهد که دیگر تریاک نکشد. بعد از چند روز ناز منقل و وافور خوبی برای او تهیه می بیند و بعد از ناهار با طاق میروند . ناز لباس خود را برمی آوردو « بوی تند و جذاب » تریاک در اطاق پیچیده است ^{۱۸} ناز به پاکزاد تکلیف میکند که از لبهای شیرین او یا تریاک تلخ « یکی را انتخاب کند و پاکزاد پس از مدتی تردید بالاخره لبهای شیرین را انتخاب کرده، منقل و وافور را از پنجره بمبان حوض پرت میکند.

سال بعد که آن شش دختر باز در باغ بایا جواد جمع میشوند ، ناز قصه اقدامات خودرا در تصفیه اخلاق پاکزاد بیان میکند و میگوید: « امروز ما هر شش نفر مدعی هستیم که از ماخوشتر - شادمان تر خندان تر - و راضی تر از زندگی در همه عالم وجود ندارد ^{۱۹} ناگهان پاکزاد با

(۱۷) البته ضرورت نداشت که نویسنده محترم بگوید صورت پاکزاد همیشه بهمان سیاهی باقی نماند. اینها نکاتی است که خواننده خود باید برسکند.

(۱۸) اینجا خواننده نباید ایراد کند که چطور در قهوه خانه دود تریاک (من ۱۵۸) « غلیظ و بد بو بود » و در این موقع بوی آن جذاب شده؟ شک نیست که که ناز برای عاشق خود تریاک نزین اعلی فراهم کرده است که با تریاک قهوه خانه ها فرق دارد .

(۱۹) نویسنده محترم فراموش کرده اند که ملوس تر، احمق تر و پرروز تر، یخچال تر و ساختگی تر را اضافه بفرمایند .

«چهره‌ای روشن و زیبا و موئی سیاه و فر خورده» وارد میشود در حالی که اقوی شلوارش یکنره‌هم کج نیست.^{۲۰} و کفش‌های برقی او مثل‌آینه برق میزند.
بمناسبت این حوادث ناز اسم خودرا بر میگرداند و «نازنین» میگذارد.^{۲۱}



این داستان دلکش که هم شیرینی لبهای ناز وهم جذابی بوی تریاک را دارد و خواننده دیگر مجبور نیست که یکی از آن دو را اختیار نماید باینجا ختم میشود. هنر نویسنده داشتمند و زیر دست این داستان بیشتر در نکات فلسفی و روانشناسی و اخلاقی و تربیتی و اجتماعی و مواضع سودمندی است که در اثر تجربیات شخصی خود ابداع کرده است در ضمن داستان بیان فرموده‌اند. از آنجمله عبارات پر مغز و عمیق ذیل است.

ص ۱۵: «چه بسیار بچه‌های خیلی خوب که جوانان بسیار بد شدند و چه بسیار جوانان نیکو و آراسته وصالح که مردان بسیار بد از کار درآمدند. رمز تربیت صحیح در اینجاست».

جای خوشوقتی است که نویسنده تیز هوش، این رمز را کشف فرمودند.

ص ۲۸: «اصلًا گویا چیزی که لذت و خوشی مطلق بر آن وجود داشته باشد در این جهان وجود ندارد». ص ۲۸: «پاکزادگاه بیان روزگار گذشته می‌افتد و مالشی در دل خود احساس میکرد».

اینجا نویسنده به نکته مهمی در روانشناسی

(۲۰) این حقیر در نظر دارد بزویدی یک سری داستان ماهانه بنام «اتوی عشق» از خود صادر نموده و در معرض استفلاوه خوانندگان بگذارد.

(۲۱) نویسنده محترم متناسبت این تغییر اسم را بیان نمیکند و درک آن را بهوش خواننده و امیگذارد.

برخورده‌اند و آن اینست که یاد روزگار گذشته دل پیچه می‌آورد.

ص ۲۸: « افسوس که ما همه این چیز هارا می‌بینیم - احساس میکنیم ولی نمی‌فهمیم » اینجا نویسنده البته از جانب خود شکسته نفسی فرموده‌اند .

ص ۳۴ و ۳۵ : همه بدی‌ها و بدکاری‌ها از بدی فطرت، بدی اصل و نسب یابدی تربیت نخستین نیست . چه بسیار از رذائل و گناهان موحش که در اواسط عمر گریبان آدمی را میگیرد» .

ص ۶۰: « دنیا دستهای مرموز و عجیب و بیرحمی دارد که گاه آنها را برای عده زیادی از فرزندان خود بکار می‌اندازد! چه کار موحش !! »
ص ۷۲: « در زندگی فقط باید خنید و خنداند، زیرا گریه گریه می‌آورد و خنده خنده بدنبال دارد . . . حقی بزور غلغلک!

اما از این داستان عشق آلد نتیجه های اخلاقی مهمی گرفته میشود از آن جمله یکی آنکه معلوم میشود عشق خاصیت حب ترک تریاک را دارد و این خاصیت مهم که عرفای بزرگ بدان پی نبرده بودند از اکتشافات خود نویسنده است. اگر چه اظهار این نکته بنفع داروخانه ها نیست، ولی نویسنده‌گان ناچار باید حقایق را بیان نمایند. فقط نکته‌ای که برای این حقیر موجب نگرانی است، آنست که این داستان چنان موثر نوشته شده که ممکن است بعضی جوانان نادان برای آنکه دختر زیبا عاشقشان بشود تریاکی بشوند ، و بعد هم منتقل تریاک را برمعشوقة ترجیح بدهند ولی امیدوارم اینگونه جوانان فاسد‌الاخلاق در جامعه پیدا نشوند. ۲۲

(۲۲) این جانب جوان نایاکی را میشناسم که بهمین منظور تریاکی شد، و عاقبت همتراک لیخرا بر لبهای شیرین معشوقه ترجیح داد. اما این حوادث که مکرر واقع میشود، نتیجه اخلاقی در پرنداردو بهتر است که بمان نویسان این موضوع را برای رمان انتخاب نفرمایند.

بعلاوه بطوریکه از آخر داستان برمی آید ،
عشق چهره را روشن و زیبا و موهار اسیاه میکند و فر ششماهه
میزند و اظهار این نکته نیز اتفاقاً باضرر دکان های سلمانی
است ولی نویسنده در بیان آن شجاعت اخلاقی نشان داده
است .

جای بسی تأسف است که نویسنده زیر دست
این کتاب حق طبع و تقلید و ترجمه و اقتباس را در مورد
همه کشورها محفوظ فرموده اند، و گرنه بی شک تاکنون
در همه زیانها ترجمه و اقتباس شده بود. از آنجمله خود این
ضعیف تصمیم داشت که بوسیله ترجمه این کتاب بزیان
زرگری در جامعه عرض اندام نماید و متاسفانه باین مانع
برخورده. و این نکته فاجعه جبران ناپذیری برای کلیه زرگری
زیانان بشمار میرود .

امیدواریم که هم نویسنده دانشمند این کتاب
و هم نویسندگان زبردست دیگر بنویشتن اینگونه داستان
های ادبی و اخلاقی و اجتماعی و فلسفی و دامپزشکی ادامه
بدهند، تاما را از کتابهای نویسندگان خارجی بی نیاز
فرمایند و گنجینه ادبیات فارسی را پرمایه تر و گرانبهاتر
سازند، و این توقع ما مخصوصا از نویسنده بزرگوار داستان
«ناز» که پیروان و مقلدان بسیاردارند از همه بیشتر است.

تهران - اردیبهشت ۱۳۲۰



این بود نظر صادق در باره داستان « ناز » شاهکار « ویکتور
هوگوی وطنی » و این بود علت اصلی حملات پست و غرض آلود
ویکتور هوگوی وطنی » در مجله « مصور تهران ».
بهره جهت دوستان و آشنایان میدانند که من به علت کسالت

نمیتوانم فعلای بیش از این در باره شخص صادق هدایت چیزی بنویسم و یاد را باره خودکشی او که حمله کننده، علت مغرضانه‌ای برای آن ذکر نمیکند بحث نمایم، در این خصوص چندین بار سایقاً صحبت شده است، در اینجا فقط میگوییم که عجیب نیست اگر «یکی از نویسنده‌گان» در باره مرگ صادق و خودکشی او نظر مغرضانه ابهانه‌ای اظهار میکند بلکه بقول مجله فردوسی:

« عجیب این است که بعضی از نویسنده‌گان نمیخواهند بفهمند که زنده بودن خودشان چه فاجعه در دنیاکی برای عالم هنر محسوب میشود ».

تهران - حسن قائمیان
۱۳۳۶ اویمه

چندی پس از انتشار جزوی مزبور شنیده شد که نویسنده شهر، ح.م. حمید، در داستان مسلسل دیگری مجددًا هدایت و بخصوص مرا مورد حملات ناروائی قرار گرفته است. حقیقت آنکه من دیگر حوصله نداشتم دنباله این کار را بگیرم و به نوشته او مراجعه نکردم زیرا بنظر من این شخص و نوشتته‌های او مطلقاً ارزش بیش از این را ندارند.

برای اینکه مبادا برخی از خوانندگان تصور کنند که اظهارات من در باره «ح.م. حمید» و اقدام من در باره افشای این مطلب که نویسنده مقاله «در باره داستان ناز» مندرج در مجله موسیقی، صادق هدایت بوده است ناشی از حسن انتقام‌جوئی من در برابر نوشتته‌های «ح.م. حمید» راجع به صادق و به من بوده است بنابراین ناگزیر متن مقاله‌ای را که آقای «عباس پهلوان» که از چهره‌های سرشناس مطبوعات ایران ایران می‌پیشد و با انتشار چندین مجموعه داستان صلاحیت خود را برای این گونه اظهار نظرها به ثبوت رسانیده‌اند در شماره ۱۴۰۹۸ روزنامه اطلاعات مورخ بیست و چهارم اردیبهشت ۱۳۵۲ با عنوان: «هدایت پدر ادبیات معاصر است» منتشر کرده‌اند در کتاب حاضر نقل میکنیم:

« مشکل آقای ح.م. حمید پرچمدار « ادبیات شهر آشوبی » وهمپالکی‌هایش که گردانندگان ادبیات شیر بزنگی هستند ، مشکل تجاذل است اینان نمی خواهند بروی خود بیاورند که دوره ایشان سپری شده و قلمزنی‌منشی‌گری و داشتن خط‌بُریطو دفتر و دستک ایضاً ادب و هنر مانند مناصب دیوانی اختصاص بهخانواده اعیان و اشراف ندارد و لاتی‌پاتی‌های ادبیات معاصرهم که جرات‌کرده‌اند به مناصب وامتیازات خانواده‌های اعیانی دست یابند حرفی دارند گرچه هنوز دولته‌ها و دیگران آنها قابل‌نمیدانند اما آقای ح.م. حمید کسی است که از لابلای اوراق همین مجلات و روزنامه‌ها شهرت پیدا کرده ولی مشکلش از آن یکی بزرگترست که عین‌هו غماد هندی رنجش میدهد و این مشکل همانا آدم ساکتو‌آرام و توقیرخوابیده‌ای است بهنام صادق هدایت . چگونه بوده است آن حکایت ؟

واما این قضیه بر می‌گردد به نمیدانم سی یا چهل سال پیش - کمتر یا بیشتر - که آن مرحوم مقاله‌ای شوخی مانند برای « ادبیات حسینقلی خانی » نوشته و در گیری شروع شد . و این در گیری زمانی بود که هدایت کتاب‌هایش را یواشکی در سیصد چهار صد نسخه چاپ میکرد و به این و آن میداد و اما حضرت ح.م. حمید در همان زمان که تعداد نوسوادان رو به فزونی میرفت ، صبح یک داستان منتشر می‌کردند و عصر یک داستان . و خوانندگان برای این قصه‌های « ح.م. حمید » کلی بروبیا داشتند دخترهایی که حالا ماشاعله شیرین پنجه شصت سال دارند همان زمان بود که صفحات موزیکال هم باب شده بودو قهرمان رویای دختران « آدم های سبیل دوگلاسی » قصه‌های ح.م. حمید بود .

این شهرت یکسرش بر می‌گشت بخود نویسنده و همین جاست که آقای ح.م. حمید می‌گویند بیشتر این ناشران از آثار او پولدار شده‌اند اما .. دست بر قضا این نویسنده شهیری که آنطور بیا معجزه قلم تهران را گیج و ویج خود کرده بود بهرتقدیر نتوانست شهرتی دیرپا مثل هدایت بدست آورد .

چه می‌شد دخترها شوهر می‌کردند پسر های جوان بالاخره زن گرفتند بچهدار شدند پا بسن گذاشتند نوه‌دار شدند

یادشان رفت آن دوره سانتی مانتالی که داشتند چی می خوانندنو
نویسنده محبوبشان کی بود؟

کنکهای نقی و جنسی آقا بالاخان

خوب تاینجا سر نویسنده بیکلاه بود آنهمه قصه نوشته
بود و اما هرجا که میروی وقتی صحبت قصه می شود میگویند
«هدایت».

اینبار یک یورش دیگر میبرند از طریق تماشاخانه تهران
و تهران مصور و «خود یاری» بانو «شهرآشوب» و معاضدت و
حکم های نقی و «جنسی» آقا بالاخان سرتیپ یکلی تهران را
«تسخیر» و کلافه کرد.

«شهرآشوب» با عرب و عجم و رمالو قاطرچی و کجاوه چی،
یار غار بود واز آنطرف آقا بالاخان پدرساخته رحم به صفیر و
کبیر نمی کرد چه حکایتی! تهران تب «شهرآشوب» گرفته بود و
«آفت» و بعد حضرت ح.م. حمید بهمین روای «آقا بالاخان» سرتیپ
قشون را قباش کرد و شال بست کمرش و یک شمشیر و دستار
واسمهش را گذاشت طاهرين خلفدار داستانی پرشکوه باسم «رابعه»
در قرن چندم هجری قمری با سخاوت قهرمانان پاچه و رمالیده
پاورقی ها متاسفانه برای «نویسنده» آن در مقابل «رقیب فرضی»
ایشان یعنی هدایت اعتباری کسب نکرد و در این لحظات است که
عقده و بغض جای ملکات فاضل مرادرنهاد نویسنده محبوب و مشهور
پاورقی های پر خواننده مجلات میگیرد و بصورت یک عناد بروز
می کند.

عقیده «خود استاد یعنی»

آقای «ح.م. حمید» بینی و بین الله در عالم مطبوعات پیش
کسوت هستند و احترامشان واجب ولی حقیقت اینست که آنچه
هدایت پس از مرگش گرفته این جناب ح.م. حمید با تمام شهرت
پاورقی هایش بدست نیاورده طرفدارانی را که صادق دارد و بقول

«ح.م.حمید» برایش یقه چاک میدهند او قادر آنست شاگردانی که افتخار دارند که هدایت استاد آنهاست متناسبانه جناب «ح.م.حمید» از آنها محرومند.

«ح.م.حمید» این «بغض» به هدایت را هیچ وقت قایم نکرد حتی از خدا که پنهان نیست از شما چه پنهان هم اوست که انگ «ضاله» به کمیت «هدایت» چسباند و اوست که ادعا کرد که «قصه های هدایت باعث گمراهمی جوانان و رواج خودکشی میان آنهاست»^{*} و الان باز بشکلی دیگر مشکل او برمیگردد به همین قضیه منتهی سابق پراین بی پروا و شتاب زده تر بود و این «بغض» را هیچگاه مخفی نمیکرد . حتی تابجاشی که هیچ تردیدی نکرد تاباصلح به سبک هدایت ، چند داستان بنویسد و به اسم خواننده زن چاپ بزند ولی حال راه را از اینور شروع کرده اند . معقولانه تر و با حرفا هی ظاهر پسندتر و اینکه ادبیات معاصر را قبول ندارند که رک و پوست کنده باز میگردد به قضیه هدایت چرا ؟

خودمانیم این ادبیات معاصر و قصه نویسی بالکل از صادق هدایت تاثیر گرفته حتی آل احمدش (مجموعه سه تار) چسبوکش (عنتری که لوطیش مرد) حالا بعد هر کراه خودش را رفت ویلی شد ، بماند . و حالا «ح.م.حمید» با تخطئه «قصه نویسی» معاصر باز میخواهد ، چوب بمرده هدایت بزند که اگر قصه نویسی امروز «چیزی» نشده و ارزشی ندارد برای اینستکه قصه نویس ها بجای

* چندی پیش آقای «ح.م. حمید» کویا در پاسخ شرحی که من راجع به بوف گور نوشتم و متن کنونی آنرا که از متن بوفکور «چاپ تهران گرفته شده است مشکوک معرفی کرده بودم در مقاله ای تایید کرده اند که در روزهای چاپ «بوفکور» در روزنامه «ایران» وی در آن روزنامه کار میگرده است و چون قسته ای از اثر مزبور را مایه گمراهمی جوانان و مختلف آداب و رسوم و محرك خودکشی ، میدانسته اند ، لذا آنها را از متن کتاب حذف کرده اند . نمیدانم حال آن دوستی که تلفن کرده به سریبیر «فربودسی» چندی پیشتر به وی اطلاع داده بود که «اظهار نظر قائمیان درباره مشکوک بولن متن بوفکور نرسست نیست» هنوز بر سرحرف خود باقی هست یا نه ؟

اینکه از او «پیروی» کنند رفتند دنبال هدایت.

وقتی قصه نویس‌های امروز که طرفداران کمتری از آثار هدایت دارند جلویشان را بگیریم، له و لورده‌اشان کنیم و بگذاریم کنار، آنوقت تازه میرسیم که اینجا ادبیات الکی که «هیچی» نیست، «استاد» ش کی بوده؟ کی راه را نشان داده که باز میرسیم به هدایت و قشرق که بله آن «نامرد» و «نااستاد» ادبیات معاصر را منحرف کرده است. در حالیکه اگر دست «ح.م.حمید» داده بودند، حتی هفت هشتتا مدل ادبیات نوبل را هم داشتیم.

دانستان عشق و ناکامی

.. و امامشکل دیگر «ح.م.حمید» اینست که به حق خودش راضی نیست. یعنی پارا از گلیم خودش بیشتر دراز میکند ما شاعر الله هزار ماشا الله از جمله محدود آدمهای این روزگارند که عطر خوش شهرت تو مشامش پیچیده و طعم شیرین تلفنها و مراجعتات «طرفداران» خودرا چشیده و از آن «بهره‌مند» شده‌اند. پولش را آنطور که در مجلات تاین اوخر باب بوده گرفته و حالا نوبت بعدی هاست که میخواهند پاجای پای او بگذارند و این ربطی ندارد به صادق هدایت آدمی که منزوی بود، از تظاهر و شهرت بدش می‌آمد. شرم حضورش میشد که کسی اورا نویسنده‌بداند و با اینکه سوادش را داشت، زبان خارجی‌اش را میدانست نرفت دنبال اینکه به‌وچه‌چه بشنود. دخترها برایش غیه بکشند. هر هفته یک زنبل‌نامه به مجله‌ای برسد.

آدام و منزوی زندگی کرد همه زجرها را بجان کشید و چیزهایی نوشت و خودش را خلاص کرد.

صدق‌البته اگر روز و روزگاری پاورقی نویسی در ایران برسی شود. بلاشکیکم‌حق منصف اسم «ح.م.حمید» را جلوی از «جواد فاضل» می‌نویسد و حتی چندتا از پاورقی نویسی‌های بعدی را متاثر از مکتب استاد بشمار خواهد آورد.

بالاخره ایشان هم در نوشته‌های خود «سبکی» داشته‌اند که بعدها شاگردان صدیقی پیدا کرده‌اند. سبکی که اساسش بر

و سوسه خواننده است نشان دادن رذائل شهوت رانی ، هم خوابگی های با گناه و بی گناه ، تجاوز به زور ، بدخلقی های روحی و نکبت های زندگی و بعدهم که چندین صد شماره این جور چیزها را نوشتهند و خواننده را حالی بحالی کردند در پایان یک نتیجه اخلاقی هم می گیرند که خواننده « درس غیرتی » گرفته باشد.

فی المثل ایشان نمی دام در هزار شماره مجله تهران مصوب « آقابالاخان سرتیپ » را با آن قدو قامت و شکل و شما میل « دلربا » بجان نوامیس مردم می اندازد . در وصف این « حجله های زفاف » آقای « ح.م. حمید » واقعاً معركه می کنند . . ولی با همه این احوال چون نویسنده آدم « مودبی » است که هستنا ناچار است از این طریق ننان بخورد ایشان نیز فراموش نمی کنند که نویسنده وظایف اخلاقی هم دارد و در پایان داستان این آقا بالاخان برومند و رشید و خوشکل از بخت بد و دست قهار طبیعت سوزاک می گیرد . سیفليس می گیرد . زنش فاسق پیدا می کند خودش سگ باز می شود . بچه اش ور می پرد بعدم خود « آقابالا » به تیر غیب گرفتار می آید و مثلاً اکثر داستانهای « ح.م. حمید » با این نتیجه اخلاقی از پیش معلوم که بله « چاهکن تمصا » است ، « از این دست بدی از آن دست می خوری » و همین ماجرا ها را بر عکس کنید برای قهرمان داستان دیگر شبانو « شهر آشوب » که « مادینه » آن « آقا بالاخان » سرتیپ است مرتب برای این و آن « چاه » می کند و بعد دست نویسنده در چاه فرومی رود !

پاورقی نویس شاخ غول را می شکند ؟

این ریزه کاری هارا نوشت که دوستانی که بنفع ایشان شاخ و شانه کشیده اند آدمها را نترسانند که شما آثار ایشان را نخوانده اید و شیر دود کنند تو دل آنها که احیاناً جا بزنند و این جور چیزها را پای ادبیات متعالی معاصر قالب کنند .

بنده مهمترین آثار ایشان را که به آن افتخار هم می کنند ، خوانده ام و آثار هدایت را هم و حتی یک موقع سردبیر در نشریه می خواست از بنده در مجله ای که « ح.م. حمید » هم کار می کرد ، یک پاورقی نویس جدید بسازد آن زمان بحبویه شهرت و معروفیت

ایشان بود و ملاحظه می فرمائید بندۀ دنبال آن کار نرفت. اما به خیال خودم راهی را رفتم که «هدایت» نامعروف! و محجور وغیر مشهور) که از صدتا خواننده مجله دوتابم او را نمی شناختند) رفتم در حالیکه آقای «ح.م. حمید» آنزمان تمام زدق و برق اینکه یک نویسنده جوان و سوسمه شود که روزی به پایه اشتهر او بر سر دارا بودند و این بندۀ هم می توانست تحت تاثیر استادو خربچشم مطبوعاتی در زمینه پاورقی نویس- حداقل در سطح پائین تری - برای خودم کیابیائی براه بیاندارم.

چنین که «ح.م. حمید» ادبیات معاصر را (که می گوید قبولش ندارد) «میراث هدایت» می داندو همین است که باعث بدقالقی ایشان شده است و می خواهد آنرا بگوید تا بلکه حداقل دلش از یابت این مشکل اولی راحت شود و گرنۀ کیست که بتواند این همکتابهای قصه از زمان هدایت تاکنون را نادیده بگیرد . بشمارید دستان خسته می شود و اما می باند چندتا جوابیه برای چند نفری که مثل بندۀ تواین گود « لخت » شده اند و متاسفانه دو تا از این دوستان بدرجوری « رمانتیک بازی » دن آورندند .

آنان طوری از «پاورقی نویسی» صحبت کرده اند که انگار پاورقی نویس شاخ غولرا می شکند و توپ و تشر که میدانید «پاورقی در مجله» یعنی چی؟!

- قربانت اگر « قدمعلی سرامی » جا بخورد بندۀ که میدانم چیست حداقل ۲۰ سال سابقه کار مطبوعاتی مبن اجازه میدهد (بشما دوستان عزیزی که بعدا به صف مطبوعات پیوستید) عرض کنم یعنی : حرف مفت. گزافی است خط و ربط نویسنده ای جور باشد تا هرچه پرت و پلا توکله اش دارد دنبال هم ردیف کند. بوس و کنار دختره و پسره ، پدر سوختگی رقیب، عملیات واسطه ها، صحنه های منوع عاشقانه و صحنه های زجر آور قتل و کشtar بدون اینکه طرح و توطئه و گره در آن تابع نظمی باشد . تمام « انتریک » های این خز عبلات در همان « ادامه دارد » و « ناتمامی » است که ته داستان می آیدتا هفته بعد که خواننده تو هول و هراس که فی المثل « قهرمان داستان که اتومبیلش منحرف شده طرف دره » و نوشته اند « بقیه در

هفتہ آینده» تا آن موقع به چه بلائی دچار میشود البته آسمان بزمین نمی‌آید . هفتہ آینده ادامه داستان با دو سطر شروع میشود که «اتومبیل درست لب دوره به تخته سنگی برخورد و متوقف شد»..

این سرتا پای «انتریک» و «هیجانی» است که تو پاورقی هست و اگر تو کتاب دنبال هم بباید هیچ حالتی رادر خواننده ایجاد نمیکند . حتی سرگرم کننده هم نیست . بردارید این پاورقی هائی که کتاب شده بخوانید کسالت آورست و تمام لطف آن برای یک خواننده معمولی در آن «ناتمام» و «ادامه دارد» بوده که ته داستان پکشماره مجله می‌آمده است.

داستایوسکی و ح.م. حمید

ودوستدیگر ما جناب شهباز در دفاع از «پاورقی نویسی» پاورقی های او اواز قبیل «آفت و شهر آشوب» مجله تهران مصور را با «حاطرات خانه مردگان» داستایوسکی ، آثار «تورگینیف» مانند یادداشت های یک شکارچی و . . . و «ژان کریستف» رومان - رولان و باباگوریو، بالزاکه و مبالغی آثار از مومام ، ولز، همینگوی و فالکنر و کالدول مقایسه کرده اند و اینکه آثار آن بزرگان هم تو نشریات و مجلات به صورت پاورقی چاپ میشده بنده اگر کتابخانه جناب شهباز را ندیده بودم قضاوتم جور دیگر بود همچنین اگر از مطالعه ایشان در ادبیات خارجی خبر نداشم . ولی بنده از همین آقای شهباز میخواهم بپرسم آیا نشریات قرن نوزدهم واوائل قرن بیستم و نشریات «هنر زمان» و «ادبیات معاصر»ی که آن بزرگواران آثار خودرا در آن چاپ میزدند چیزی شبیه نشریات این دوره و زمانه است؟ آیا این خواننده هائی که بر سر سه راهی دو راهی شرح و داستان «فریب خورده ها» و آن قضایای «آقا بالاخان» و «شهر آشوب» هستند در شمار خواننده آن نشریات می‌آیند که حاطرات زیر زمینی داستایوسکی ، آثار موام و رومان رولان و بالزاک را می خوانند جناب شهباز این خواننده های دوره و زمانه مارا حتی پاورقی های «ح.م. حمید» هم دیگر راضی نمی‌کند آنها در «همبستری» زن و مرد و دختر و پسر» دیگر توصیف

های ساختی مانثال و تصویرهای رویا انگیز اورا هم ثمیسندند قضیه را بپرواتر، هرچه سکسی تر.

داستان عزیز! از چه چیز اینجور «پاورقی نویس» دفاع میکنید؟ این راهی استکه نشان داده . . . و آن صد چند کتاب، ده ها نویسنده معاصر - پرفروغ ترینش «چوبک و جلال» کسانی هستند که ادامه دهنده راهی هستند که «هدایت» نشان داد. آقای شهباز با این استدلال شما فردا همی خواهید از نویسنده خزعلات «زنان فریب خورده» و شاهکار نویس «برسر سرراهمی» دفاع کنید و بعنوان اینکه «آثارشان را بصورت پاورقی می نویسد» با «داستایوسکی و رومن رولان» مقایسه بفرمانید اگر میگوئید نه! پس شما از «شهرت» این پاورقی نویسان «شهیر معاصر» بسی خبرید و از میزان درآمدشان بی اطلاعید و نمیدانید اینها هم چون «ح.م. حمید» در زمان خودش - در میان خوانندگان آثار بی بدیل خویش از چه «شهرت و معروفیتی» برخوردارند که البته آنها هم دیر یا زود جایشان را به چند نفر دیگر خواهند داد ولی باز خدابدر این دست آخری هارا بیامرزد که «فعلاً ادعائی ندارند و برای «ادبیات معاصر» هم مثل جناب «ح.م. حمید» شمشیر تیز نکرده اند. این بود نظر یکی از نویسندهای نیصلحیت در باره نویسنده داستان «نانز»، حال بدینیست به نوشته یکی از نویسندهای دیگر در باره نویسنده نقد برداستان «نانز»، یعنی در باره صادق هدایت و نوشته او، در این خصوص نظری بیندازیم:

آقای صادق همایونی در صفحه ۵۵ کتاب «مردی که با سایه اش حرف میزد» چنین مینویسد:

«نقدی که صادق هدایت بر داستان «نانز» نگاشته همه خصائص و ویژگیهای اورادر نقد که همانا توجه به نکات واقعی ضعف اثر، و روش کار صاحب اثر است، دربر دارد. . قلم صادق هدایت برای نگارش این نقد، فوق العاده نرم، روان، صریح، شیرین و شیوا میگردد. برداشت‌هایش زیبا، بیانش سرشار و روای کارش آموزنده است. او در این نقد دید کاملاً واقعی و اصول فکری خود

را که بپایه و مایه دانش اصیل بنیاد شده بر معیار نوشته (داستان ناز) پیاده می کند . و مسلم است که در این مصاف نقص واقعی اثر ، گمراهمای فکری نویسنده ، ضعف شیوه نگارش ، عدم پرداخت به مواد و مصالحی که باید در کارگاه داستان سپرد از قوام گیرد و جنبه جالب و جامعی به خود بگیرد، بی توجهی به اصولی که در داستان پردازی فوق العاده حائز اهمیت است بخوبی آشکار می شود. در عمق این نقد طنزگونه، صدای خنده های تلغی و طعنه آمیزی بر آنان که با دست تهی بیازار آمده اند و داعیه دارند، خنده های تلغی و طعنه آمیزی بد آنان که خZF را بجای گوهر عرضه می کنند . در این نقد صادق هدایت از خودش ، از اندیشه اش، از هنر، از شیوه خاص و ویژگی های فکری خویش دفاع می کند و فاصله حیرت انگیز بین داستانهای خودش و داستانهای بشیوه داستان «ناز» غیر مستقیم نشان میدهد و پرش ذوق و جهش هنری و فکری خود را باتلاشهای مذیوحانه، کودکانه و تهی مقایسه می کند بی آنکه از این مقایسه سخن بگوید و یا ترا بهداروی بنشاند ..

۱۶- آری ، بوفکور هدایت را باید سوزانید .

جزوه فوق که شامل در حدود یکصد صفحه میباشد در خرداد ماه ۱۳۲۵ منتشر شده است در روی جلد آن نیز صریحاً قید شده است که: « این جزوه مجاني است . »

نقل متن کامل جزوه مزبور در کتاب حاضر میسر نیست فقط مقدمه کوتاهی را که برای آن نوشتہام در اینجا باحتضار نظر میکنم تام موضوع اصلی رساله مزبور برای خوانندگان کتاب حاضر که مسلم است بدان دسترسی نداشته اند تاحدی روشن باشد .
البته کسانی که مایلند به متن کامل رساله مزبور دسترسی

یابند باید منتظر تجدید چاپ آن باشند. اما مقاله‌های راکه در آن از نویسنده‌گان خارجی نقل کرده‌ام در کتاب «نظریات نویسنده‌گان بزرگ خارجی در باره زندگی و آثار صادق هدایت» منتشر کردندام می‌توان یافت.

اینکه خلاصه مقدمه رساله «آری، بوف کور هدایت را باید سوزانید»:

آری، بوف کور صادق هدایت را باید سوزانید، و این نخستین بار در زندگی من است که خود را با عقیده یک روزنامه نگار معمولی، ولی البته در همین حد، موافق می‌بینم. هدایت خود را صفحه چهارم کتاب خود که آنرا نخستین بار در بمبنی در چند نسخه غیر فروشی برای دوستان خود کپی برداری کرده بود، چنین می‌نویسد:

«طبع و فروش در ایران ممنوع است»
چه هدایت خود بهتر از هر کسی این محیط را می‌شناخت
وبه رشد فکری و ادبی افراد آن آشنا بود و میدانست در اینجا غیر از
بنجولهای ادبی طالب و مدافع ندارد.

اکنون من به من بوف کور و به آنچه فلان روزنامه درباره آن عنوان کرده است چندان کاری ندارم، در این خصوص نظریات نویسنده‌گان بزرگ اروپا را که غالباً از شخصیت‌های پرجسته جهانی نیز محسوب می‌شوند در صفحات بعد خواهیم دید هر چند چیزی که فلان روزنامه‌را قانع می‌کند سخن منطقی نیست و این امر از شیوه قضاویکه درباره بوف کور کرده است بخوبی هوید است. مثلاً انقلابات و هیجانات یک پسر بچه دم بلوغ کش تظاهراتی طبیعی است ★ و یاسل احیاناً موروشی فلان جوان علیل چه ربطی با بوف

* به کتاب منظریازی، تالیف اینجانب فصل بلوغ صفحه ۶۷-۶۹ رجوع شود. فعلاً برای اینکه مدیر روزنامه هفتگی توجه فرماید که بچه علی انس پسریچه هدده ساله‌ای که وی برای ارشاد بخانه خود برد است دوچار چنان وضع روحی است و چرا به هدایت و بوف کور او علاقه ندارد چند سطر از فصل مزبور را



گور میتواند داشته باشد؟ همینقدر میگوییم آنچه از طرف روزنامه هفتگی در باره بوف کور عنوان شده است اگر مغرضانه نباشد مسلماً ناشی از این است که عنوان کننده محترم سوزاندن کتاب بوف کور یا بوف کوررا نخوانده و اگر هم خوانده است چون ظاهرا آن مایه لازم و کافی برای درک یک اثر هنری چون بوف کور را نداشته درست چیزی از آن سردرنیاورده است چه برای درک بوك کور و تشخیص مواد اولیه ایکه بوف کور از آن ترکیب یافته و همچنین برای فهمیدن ارزش هنری بوف کور و تکنیکی که در آن بنگار رفته است جهان بینی مخصوص و طرز تفکر فلسفی خاص و

نقل میکنیم :

روبن میکوید : « جوانان پرستندگان زیبائی هستند ». عشق به زیبائی و علاقه به هنر و هنرمند در جوانان تابدرجه بت پرستی میرسد . . . در دوره بلوغ جوان از تصورات و تخیلات شاعرانه و تعبیرات و نشیبهای ادبی لذت بی پایانی میبرد . . .

دوره بلوغ از بصرانی تپین دودان زندگی است زیرا در این دوره جوان در فواصل مختلف گرفتار ناراحتی روحی است و یک احساس مبهمی از ناتوانی و آندوه دارد ، بهینه جهت بیشتر به دنیای تفہیل و رویا ، دنیائی که غم انگیز ولی شیرین است پنهان میبرد .

النکی میگوید : مسی کنید فرزندانتان را آسوده بگذارید . شما خودتان باشایستگی و شرافتمدی و اعتدال زندگی کنید به این ترتیب به فرزندانتان طرز زندگی کردن را بقدرت کافی آموخته اید . . .

وچون مدیر محترم بنا به ادعای خود اهل مطالعه هم هستند و بعضی از آثار را بربار و سبابار میخوانند لابد تاکنون چندین هد جلد آثار نویسنده را درزمینه مسائل مربوط به جوانان دوبار و سهبار مطالعه فرموده اندو بعد نیست توریسمیانه هم از خودشان داشته باشند و گرفتگویی ممکن است جناب ایشان بدون صلاحیت ، کمر به حفظ نسل جوان بسته اظهار نظر درباره سرنوشت آنها پفرمایند و جسارت اسحکه ما ایشان را به نوشته های ناچیز خویمان مراجعه دهیم و وقت گرانبهای ایشان را که باید صرف حفظ « اتحادیه » و مصلحت عمومی بشود برای خواندن این چیزها تلف کنیم .

ذوق بلند هنری لازم است و بعلوه کسیکه جرأت اظهار نظر در باره بوف کور را میکند باید لااقل به تحول فکری و ادبی جهان آشنا باشد و آثار نویسنده‌گان مشابه همه را خوانده باشد و بسیاری شرایط دیگر را دارا باشد که کمتر کسی واجد است . بوف کور ذیار شهرداری نیست که هرکس همینکه امتیاز روزنامه‌ای را بدست آورد خودرا برای بحث و اظهار نظر در باره آنصالح بداند.

اما در باره تاثیر بوف کور که روزنامه هفتگی مدعی است
جوانان را بخودکشی میکشاند:

اگر از میان هزاران خواننده بوف کور اتفاقاً شخصی دقیق وحساس و پرمایه پیدا شود که از خواندن بوف کور احساس تلخ وناگواری از پوچی و بیهودگی حیات حاصل کند این احساس مطلقاً کافی نیست که حتی آنی فکر خودکشی را در مغز او خطور دهد زیرا عواملی که میتواند احساس بیزاری از حیات را به شمر برساند در کمتر کسی موجود است و اگر موجود باشد دیگر برای خودکشی احتیاجی به خواندن بوف کور نیست و امیدوارم که مدیر محترم این را قبول داشته باشند که اینهمه نویسنده‌گان و متفکرین بزرگ که در طی قرون ، هشیارانه بزنگی خود خاتمه داده‌اند هیچکدام اشان هنوز بوف کور را نخوانده بودند! بعلوه سالهاست که بوف کور در دسترس مردم بسیاری قرار ندارد ولی کسی را غمیتوان نشانداد که هشیارانه و با ایمان به نایابی‌داری و بیهودگی حیات ، نه از فقر و استیصال و غیره ، به زندگی خود خاتمه داده باشد و اگر مدیر محترم کسی را سراغ دارند بما نشان بدهند تا ما در برابر عظمت فکری چنین کسی سر تعظیم فرود بیاوریم.

بنابراین بهتر است عجالتاً آقای مدیر باتدبیر روزنامه، اول برای جلوگیری از خودکشی‌های ناشی از فقر و استیصال درکشور ما نقشه‌ای طرح فرمایند و خودشان و کتابفروشی‌های رقیب ناشر آثار هدایت و همه محركین محترم از جانب بوف کور زیاد نگران نباشند زیرا هرگز کسی از هم میهنان ما با خواندن آن خودکشی

نخواهد کرد چنانکه حروف چین این کتاب که تاکنون ده بار آنرا خوانده و چیده است و مصحح که سی بار آنرا خوانده و تصحیح کرده است و مدیر محترم روزنامه هفتگی که از بس اهل مطالعه است بنایه گفته خود سه بار آنرا خوانده است ثقیل یکبار معاذالک هیچ یک از اینها تا امروز خودکشی نکرده اندو می بینیم که روزنامه شریفه همچنان به تامین « اتحاد ملی » و حفظ مصلحت عمومی و دفاع از منافع هموطنان و دموکراسی عزیز مشغول است و هر چند عده‌ای از مفرضین در گوش و کنار چنین رانمود میکنند که این یقه درانی های بی ریای مدیر محترم برای حفظ مصلحت عمومی ، محصول قراری بوده که در اصل مربوط بکتاب دیگری از آثار صادق است و بوف کور و ربیط دادن تحریر آن با مصلحت عمومی و کشف ناگهانی علت خودکشی و دلسوزی شدید برای کسانی که هرگز خودشان را نخواهند کشت، وسیله عوام فریبانه‌ای برای وصول به هدف بیش نیست. ولی اینجانب اطمینان قطعی دارم که دفاع روزنامه هفتگی از کتاب « حاجی آقا » در شماره آخر خود به چوچه بر اثر بر ملا شدن قضیه و یا برای این‌گم کردن نبود بلکه ناشی از روش بیطرفا نه مدیر محترم و دانشمند بوده است!

بعید نیست مدیر محترم ادعای کنند که فقر و گرسنگی برای خودکشی یک ایرانی کافی نیست و فقط و فقط کتاب خط‌رنگ بوف کور است که اشخاص مستاصل رابه خودکشی میکشاند و مثال و نمونه‌هم که در چنین هر روزنامه نگاری انباسته است، حالا منطقی است یا غیر منطقی، دروغ است یا راست بهر صورت بدرد خوانندگان همان روزنامه میخورد، ولی ما منتظر نمی‌شویم و خودمان از پیش یک نمونه‌ذکر میکنیم که زحمت روزنامه را که کرده باشیم:

فلان سپور از اداره رانده ، وقتی می بیند دو روز است به دری زده حتی یک و عده نان خالی هم نتوانست به کودکانش برساند چند عدد شمع و یک جلد بوف کور می‌خرد و دو سه شب مانند آن پسری‌چهای که مدیر روزنامه ارشادش فرموده بودند « جلوی شمع چمباتمه میزنند » و بعد خود را با استفاده از بند جاروئی که دولت به او داده بوده است به سقف می آویزد (که البته این عمل

سوء استفاده از اموال دولتی نیز هست که یکی دیگر از مفاسد بوفکور را میرساند). ما شبهه را قوی میگیریم که برایش مبارزه با بیسوادی، همه افراد بوفکور خوان و بوف کوردان شده‌اند و اینگونه خودکشیها هم ناشی از تاثیر بوف کور است حالا اگر می‌فرمایند این سپور نمیباشد خود را بکشد پس بفرمایند چه می‌بایستی بکند؟

نه آقا، نه، بروید دوره‌های روزنامه خود را جلوی خودتان بگذارید و درست آنرا برانداز کنید و درست حدود صلاحیت‌خود را بسنجید و در همان حدود عمل کنید وارد معقولات نشوید و امور دیگر را به‌أهلش واگذاری‌دید چه کسانی‌که بهتر از شما بتوانند سود و زیان بوف کور را بفهمند کمنیستند. اگر ما بخواهیم نظر شما را بپذیریم باید خیلی پیشتر از بوف کور مفاخر ادبی‌گذشته خود را بسوزانیم و فقط بچند شاهکار که از آن جمله دوره‌های روزنامه شماست اکتفا کنیم. اما اگر اینجانب طرفدار سوزانیدن بوفک ور هستم از آن نظریکه شما میفرمایند نیست، بلکه از نظر دیگری است.

بوف کور در میان آثار ادبی دوره معاصر ایران بسی‌ناجور افتاده است. بوف کور برای محیط دیگر و مردم دیگری است، مردمیکه قدر آنرا بشناسند. چنانکه پس از انتشار ترجمه‌آن در پاریس این کتاب در محافل مهم ادبی جهان مقامی را که شایسته آن بوده بدست آورده است و حسن، استقبالی که از طرف محافل مزبور از بوف کور بعمل آمده در مورد کمتر کتابی سابقه داشته است.

طبق نامه‌هائیکه آقای کستلوبیرای من نوشته‌اند بزودی ترجمه انگلیسی بوف کور در لندن نیز منتشر خواهد شد و بطوریکه مترجم اظهار امیدواری کرده است در جامعه انگلستان ساکسون نیز اینکتاب با حسن استقبالی نظیر حسن استقبال جامعه فرانسوی روپرتو خواهد گشت. بنابراین سوزانیدن متن این شاهکار در ایران تعجب آور نخواهد بود. اما اگر این کار صورت عمل بخود بگیرد و این داغ ننگبر

پیشانی ادبیات معاصر ایران نهاده شود مسلماً نسل‌های آینده این شاهکار بینظیر را که موجب سر بلندی ایران و ادبیات ایران در جوامع متعدد جهان شده است دو باره بفارسی خواهند گردانید و بفکر مبادرین و مبتکرین کتاب سوزانی قرن بیستم ما خواهند خندهد همانطور که ما امروز بپیش آنها ایکه به بهانه‌های مذهبی و اخلاقی در صدد انعدام آثار خیام و حافظ و غیره بر آمده بوده‌اند میخندیم.

و من از همان نظریکه طرفدار سوزانیدن بوفکور هستم، اگر آثار دیگر هدایت نیز تا کنون دقیقاً بهیکی از زبانهای خارجی ترجمه شده‌بود پیشنهاد میکنم که متن همه آنها را بسوزانند. هدایت اگر برخی از نوشت‌های خود را به پیشنهاد و سؤال و با مبادرت آنها در سال‌های پیشتر بچاپ نرسانیده بود همانطور که بسیاری از نوشت‌های چاپ نشده خود را از میان برده است ★ همه آنها را پیش از مرگ خود نابود میکرد تا فلان روزنامه آنها را وسیله تظاهرات ریاکارانه و تبلیغات سود جویانه خود قرار ندهد.

بهره‌جهت همانطور که قبل از آثار هدایت برای محیط دیگر و مردم دیگری است محیطی که لااقل مدعی روزنامه‌نگاریش خود علمدار کتاب سوزانی نباشد و مردمی که آنقدر رشد فکری داشته باشند که بخاطر پیشرفت فکر و هنر بروز نامه‌های کتاب سوز مجال رشد در محیط مطبوعاتی خود ندهند.

حسن قائمیان
تهران خرداد ۱۳۳۵

پس از انتشار جزوی فوق ناگهان دنباله مقاله « اتحاد ملی » نیز قطع شد و کتابهای را که از کتابفروشیها جمع کرده

★ به صفحه سی و چهار و سی و پنج و سی و شش توضیح اینجانب در کتاب « نوشت‌های پراکنده صادق هدایت » چاپ ۱۳۲۴ تهران رجوع شود.

بودند همرا، به استثناء یک جلد، به آنها پس دادند.
تاکنون همیشه دو مسئله مهم و سیله حمله به صادق واقع
بود یکی حمله او به «اسلام» که مفرضین حمله های او به اعراب
را حمله به اسلام معرفی کرده بودند و دیگر اینکه برخی
از نوشته های اورا مسبب خودکشی و گمراهی جوانان و اننمود کرده
بودند . مورد نخست باتوضیحاتی که در کتاب «ظهور!» داده بودم
و مورد دوم باشرحی که در رساله «آری، بوف کور هدایت را باید
سوژاند» نوشته بودم تعديل و سست شده بود بقسمی که در هر
دو مورد کتابهای جمع آوری شده از کتابفروشیها را ، به استثناء
یک جلد، به آنها برگردانده بودند.

ضمنا توزیع نسخه های مجانی کتاب «آری ، بوف کور
هدایت را باید سوژاند» را یکی دوچن از دانشجویان دانشکده ادبیات
بعده گرفته بودند. در پیشتجلد نیز این موضوع قید شده بوده است.

۱۷- در باره آثاری از صادق که تاکنون توسط بنگاه امیرکبیر
 منتشر شده است.

فهرست این آثار در صفحه اول کلیه آثاری که از صادق
 منتشر شده ذکر گردیده است.

کسانی که از جزئیات امور مربوط به طبع و نشر آثار
 صادق اطلاع درستی ندارند تصور میکنند که کلیه سود حاصل از
 انتشار این آثار به جیب من میرود (فعلا ما به مفرضینی که در عین
 داشتن اطلاع ، چنین شایعاتی را درگوش و کنار پخش می کنند
 اعتنای نداریم) تا امروز من هرگز و مطلقا درامور مالی مربوط
 به آثار مذکور کمترین دخالتی نداشته و ندارم ، همیشه فقط و راث
 صادق بوده اند که از حق چاپ آثار او استفاده میکرده اند.

تاروزیکه پدر صادق زنده بود امور مالی مربوط به طبع
 و نشر آثار فرزند خود را شخصا اداره میکرد و اگرگاه من در برخی
 از موارد بدرخواست او یا ناشر مداخله هائی کرده باشم این مداخله

ما از حد نظارت در چاپ و جمیع آوری و تصحیح آثار صادق
تجاوز نمی کرد و با مسائل مادی آثار مزبور بهبود سوچه ارتباطی
نداشت.

روزی یک نفر که اورا درست نمی شناختم در کافه قنادی
فیروز آمد سر میز ما نشست پس از صحبت های متفرقه گفت:
— الان آثار صادق را که خوب میخوند؟
گفتم: — ظاهرا همین طوره!

گفت: — پس فعلا کار و بار شما نباید بد باشه!
بالحنی اندکی تمسخر آمیز گفتم:
— چرا بد باشه، بعکس فعلا که نون ما تو رو غنه!
ولی حقیقت این است که من در امور مالی مربوط به آثار
صادق کمترین دخالتی نداشت و ندارم.

★ ★ ★

۱۸- در باره یادگار های صادق (از قبل : نامه ها،
عکس ها، نقاشی ها و غیره)

یادگار های فوق عبارتند از

الف - عکسهای چند مربوط به دوره های مختلف زندگی صادق در فرانسه شامل عکس های فردی و دسته جمعی، عکسهای که صادق ظاهرا آنها را بنا به خواهش پدر یا مادر خود در فواصل معین به تهران میفرستاده است. گویا پدر و مادر او مرتبه ازاو عکس مطالبه میکردند تا از حال و روز او در ایامی که در فرانسه تحصیل میکرده است باخبر باشند.

در اینجا باید این نکته را متنظر شوم که صادق اصولا از دوربین گریزان بود (مثل روزی در منزل یکی از دوستان که دوربینی داشت و ما درخانه او مهمان بودیم خواست عکسی از ما بردارد ولی صادق خود را تقریبا پشت ستونی پنهان کرده بود. در نتیجه فقط قسمتی از چهره هدایت در عکس افتاده

بوده استو من مخصوصا عکس مزبور رادركتاب «انتظار» چاپ کرده شرح زیر را به آن افزوده بوده‌ام:

هدایت بخصوص در دوره های اخیر عمر خود از دوربین گریزان بود بحدیکه شاید بتوان گفت عکس فوق تنها عکسی است که هدایت در آن به میل خود در برابر دوربین قرار گرفته، حتی در همین عکس نیز وی خود را اندکی در پشت ستون پنهان کرده است عکسهایی که از هدایت در دست این و آن دیده میشود بیشتر موقعی برداشته شده که وی مطلقاً توجه نداشته باشد به برداشتن آن عکس هاهم نبوده است.



ب- نامه‌های خصوصی یعنی نامه‌هایی که صادق آنها را از فرانسه به تهران و یا از تهران بفرانسه ویا به شهرهای دیگر ایران فرستاده است. متن برخی از نامه‌های مزبور رادر یاد بود نامه ششمین سال درگذشت صادق هدایت و کتاب «در باره ظهور و علائم ظهور» گراور و نقل کرده‌ام.



ج- نامه‌های مختلف اداری که اینجانب متن بسیاری از آنها را سابقا در مقاله‌ای با عنوان « مشاغل اداری صادق هدایت» در مجله فردوسی چاپ کرده‌ام.



د- یادداشت‌های گوناگونی که صادق در حاشیه برخی از آثار خود به منظور تصحیح یا تکمیل آنها نوشته است مانند

حاشیه‌هایی که به کتاب «نیرنگستان» خود افزووده است که برخی از آن صفحات در کتاب حاضر گراور شده است.
دیگر یادداشت‌هایی که صادق به کتابهای مختلفی که مطالعه میکرده نوشته است مانند:
حاشیه‌ای که صادق به کتاب معروف:

Delire et Rêve

اثر زیگموند فروید در تحلیلی از:
La Gradiva

اثر یانسن (Jensen) بخط خود افزووده است.
اثر اخیر یکی از آثار معروف ادبی جهان است که در نوشه‌های برخی از نویسندهان خارجی بهنگام مقایسه و اثبات اهمیت آثار صادق به آن اشاره شده است.
همچنین حاشیه‌هایی که صادق هدایت با خط خود به کتاب «تریستان» اثر تماس‌مان و بسیاری دیگر، زده است.



هـ اهداء نامه‌های صادق شامل عباراتی بامزه و طنز آمیز که در صفحه اول همه کتابهایی که به دوستان خود داده دیده‌می شود. در صفحه اول چاپ اول همه آثاری که صادق به من داده است این عبارات دیده میشده است. متاسفانه بر اثر سماجت موجودی که بعداً مجموعه «کتاب صادق هدایت» (چاپ اشرافی سال ۱۳۴۹) را از خود صادر کرده است و اطاقی هم در مجاورت اطاق من کرایه کرده بود روزی صفحه اول همه آثاری که از صادق داشتم یکی در حضور او پاره کرده و در سبد زیر میز خویم ریختم بدین نظر که شاید این شخص دست از سرمن بردارد. من از وقارت و سماجت او به راستی به جان آمده بودم و این عمل احمقانه مرا بر من مگیرید.



وـ یازده قطعه از نقاشیهای رنگین صادق در اختیار من

بود که آنها را در اختیار مرحوم اعتضادالملک قرار دادم آنچه به شدت موجب خشم و راث محترم اعتضادالملک شده بود شرحی است که اینجانب با عنوان : « پاسخی به یک نقاش کپیه‌چی و یاوه‌گو در صفحه ۱۴۱ کتاب « ظهور » نوشته بودم و اینک قسمتی از آن شرح :

چون قرار شده بود یادگارهای صادق از هر قبیل که در اختیار دوستان است یکجا در اطاق خانه‌پدری اوگرد آورده شود تابه تدربیج موزه کوچکی فراهم شود طبعاً این نقاشیهای نیز تمامتی که پدر صادق زنده بود در اطاق صادق موجود بود (یکباردر نخستین جلسه یادبود صادق هدایت از این گونه آثار و یادگارها نمایشگاه کوچکی در تالار فرهنگ ترتیب داده شده بود) ولی پس از مرگ اعتضادالملک ظاهرادیگران قدر این یادگارهای گرانها را آنطورکه باید ندانستند بهمین جهت پس از فروش خانه پدری این یادگارها پراکنده شد و بدست این و آن افتاد من جمله نقاشیهای او. من پس از چندین بار مراجعته نتوانستم دوباره آنها را بدست بیاورم زیرا قرار بود این نقاشی‌ها باقطع مناسب ورنگ اصلی و بطور خارج از متن در نوشته‌های پراکنده صادق‌گرد آورده چاپ شود . متأسفانه دانسته شده است که این یادگارها گرانها را بیک استوار ارتش که گویا طراحی میکرده داده‌اند و هنوز نتوانسته‌انداز او پس بگیرند یا شاید برای استرداد آنها کوشش چندانی مبذول نشده است ! قدر مسلم این است که اولاً من در بد کردن این نقاشیهای مرحوم اعتضادالملک خطب بزرگی کرده‌ام و ثانیاً این نقاشیها در دست هر کس که باشد مسروقه است .

از حسن اتفاق سابقاً من به مناسبت انتشار کتاب کوچکی باعنوان « انتظار » از بعضی از این نقاشیها گراورهای کوچکی تهیه کرده بودم که نزد من باقی و در صفحات بعد آنها را یکجا در کنار هم چاپ میکنم . گرچه

به اندازه های کوچکتر از اصل فقط با یک رنگ چاپ میشوند معذالک میتوانند برای خوانندگان نمونه هائی از ذوق تفننی صادق در نقاشی و پاسخی با ظهارات بی شرمانه نویسنده کتاب اخیر الانتشار باشند.

(یعنی کتاب: «در باره صادق هدایت دانسته و سنجیده قضاوت کنیم» که در بخش سوم - جلد دوم کتاب حاضر در باره آن بحث خواهیم کرد)



ز- چند رشتہ تسبیح اسپند و مهره های چشم زخم و چیز های دیگر مانند مجسمه بودا با لبخند مخصوص که گویا مایه الهام صادق در تهیه داستان «آخرین لبخند» او بوده است . این مجسمه را کسانی که به خانه صادق رفت و آمد داشته اند به روی میز بزرگ او دیده اند و همچنین میز بزرگ تحریر صادق و چند گنجه مملو از کتاب و یک مجری کوچک که همیشه بر روی آن قرار داشته و بنظرم قفل و کلیدی هم داشت که صادق برخی از چیز های کوچک و کم حجم و یا وسائل ساده میگساری را در قفسه های آن میگذاشت.



ح- چند تابلو از « درویش » نقاش مسحور و دوست صادق . یکی از این تابلوهای جالب که هدایت آنرا بسیار می پسندید و قاب کرده به دیوار اطاق خود آویخته بود عجوزه ای است که دارد جامی را به زمین میکوبید این تابلو ملهم از این شعر خیام میباشد :

این کوزه گرد هر چنین جام لطیف
میسازد و باز بر زمین میزندش .

این تابلو با قطع کوچکتر در کتاب « ترانه های خیام » گراور شده است .



ط - کتابهایی که دوستان صادق از خارج برای او می فرستادند و گاه از طرف فرستنده اهدای نامه‌ای نیز به آنها افزوده می شد و من تعدادی از این کتابها را دارم مانند کتابهایی که دکتر شهید نورآئی برای صادق می فرستاد و کتابهایی که آقای امیرعباس هویدا برای صادق و گاه برای من می فرستاده اند آن ایام صادق کتابها را مجددا به آدرس من برای کرمانشاه پست می کرد.



ی - یادداشت هایی که صادق در حاشیه برخی از کتابهای خود برای تکمیل مطالب آنها مینوشت مانند مثلا کتاب نیرنگستان که من سه نسخه از آنها را دارم و گراور برخی از صفحات آنها را در کتاب حاضر خارج از متن چاپ خواهم کرد. این یادداشت های خارج نویس کرده و به ناشر آثار صادق داده ام که در موقع تجدید چاپ کتاب مزبور آنها را نیز منظور کند ولی اطلاعی ندارم که آیا چنین کرده است یا نه.

اگر فرصتی دست دهد متن نیرنگستان چاپ کنونی را با چاپ های سابق مقابله خواهم کرد تا اطمینان حاصل کنم که آیا یادداشت های اضافی مرا به متن سابق افزوده اند و اگر احیاناً چنین نکرده باشند علاقه مندان میتوانند از روی گراور صفحات مختلف «نیرنگستان» که احتمالا در کتاب حاضر چاپ خواهد شد نسخه ای را که در اختیار دارند تکمیل کنند . (البته یادداشت هایی که به خط خود صادق است معتبر میباشد نه اظهار نظر اشخاص دیگر که ممکن است در متن گراور ها به نظر برسد.



ک - تعدادی عکس های مختلف فردی و دسته جمعی که پیش من و دوستان دیگر صادق بود.



لـ نقاشیهای با خطوط که آن‌ها را برای مطالعه به گرد آورند مجموعه «کتاب صادق هدایت» چاپ بنگاه اشرفی ۱۳۴۹ داده‌ام و وی آنها را مثل اینکه از پدرش به او ارث رسیده باشد بدون اجازه و توضیح و بی ذکر ماخذ چاپ کرده است.



مـ نامه‌هایی از صادق‌کمن قصد داشتم آنچه تاکنون بست آمده در بخش جدایانه‌ای از کتاب «نوشته‌های پراکنده صادق هدایت» چاپ‌کنم ولی چنین فرضتی گمان نمیکنم دست بدهد ولذا می‌مایند برای بعد.



۱۹- آثار چاپ نشده و تجدید چاپ نشده صادق.

در این خصوص در مجله فردوسی شماره ۲۷ مرداد ۱۳۴۸ بعد مقاله‌های نوشته بودم که بعلی دنباله آنها قطع شده است. اکنون ضرورتی دیده نمی‌شود که همان مطالب در اینجا تکرار و نقل شود.

چون این آثار هنوز چاپ یا تجدید چاپ نشده طبعاً سودی از آنها عاید نشده که چیزی بمن رسیده باشد.



۲۰- مقاله‌هایی که از فروردین ماه ۱۳۳۰ بعد بوسیله اینجانب ترجمه یاده مجله‌ها نوشته شده است. مقاله‌های مذبور عبارتند از:

الفـ مقاله‌هایی که من آنها را از مجله‌های فرانسه و انگلیسی و روسی بفارسی ترجمه کرده‌ام. غالباً این مقاله‌های در کتاب «نظریات نویسنده‌گان بزرگ خارجی در باره‌صادق هدایت»

نیز میتوان یافت.

ب- مقاله‌هایی که شخصا در باره‌زندگی و آثار صادق نوشته‌ام که آنها را نیز میتوان به دو دسته تقسیم‌کرد.
یک دسته آنها هستند که زندگی و آثار صادق در آنها مورد بحث قرار گرفته است.

دسته دوم مقاله‌هایی است که از طرف من در پاسخ‌کسانی که راجع به صادق مطالبی نادرست و مخالف با حقیقت نوشته بوده‌اند منتشر شده است.

بطوریکه اغلب خوانندگان اطلاع دارند بیشتر مجله‌های ادبی و هنری هفتگی یا ماهیانه ما معمولاً به نویسنده‌گان و مترجمین چیزی نمی‌پردازند بخصوص که من خودنیز تاکنون شخصاً توقعی از این مجله‌ها نداشتم و در همه عمر فقط یک بار، آنهم در روزهایی که حقوق اداری من بعلی قطع شده بوده، بادریافت مبلغ دوهزار ریال، بابت مقاله، بنا به اصرار دوست ما آقای عباس پهلوان سردبیر مجله فردوسی موافقت کرده بوده‌ام.

آیا وصول این مبلغ ناچیز که در مقابل مقاله‌ای که شخصاً نوشته بوده‌ام عایدمن شده است «همه‌گونه بهره برداری از نام و آثار صادق» محسوب میشود؟

★ ★ ★

۲۱- نوشته‌هایی در باره صادق که ناتمام گذاشته شده و فعلای قصد انتشار آنها در میان نیست :

به علت علاقه‌ای که من همیشه نسبت به صادق داشته و دارم در سالهای پس از درگذشت او هرگز از فکر تهیه و تنظیم مطالبی که روشنگر احوال و آثار او باشد فارغ نبوده‌ام ولی بواسطه تهمت های ناروا و ناسنا های وقیحانه عده‌ای از «شیادان ادبی»، سالهاست که این فکر روبه ضعف گذاشته و حتی دنباله این فکر را تائیدازهای رها کرده‌ام و علاقه‌مندان به صادق نباید این امر را

ناشی از سهل انگاری و مسامحه در انجام وظیفه دوستی من نسبت به صادق بدانند و همچنان متوقع باشند که من به فعالیت های سابق خود ادامه دهم.

عده‌ای از علاقه‌مندان صادق معتقدند که باید به لاطائالت مشتی از مردم معرض و شیاد اعتنای کرد. من عقیده آنها قبول‌دارم ولی اگر کسی حساس‌تر و زودرنج‌تر از آن بود که ان تهمت هارا تحمل کند و همه‌نامه‌لیمات را برخود هموار سازد، آن وقت چه باید کرد؟

اینک مختصری در باره هربک از نوشته‌هایی که فعلانات تمام باقی گذاشته شده و از تکمیل و انتشار آنها انصراف قطعی حاصل کرده‌ام:

★★

۱۲۲- «آندیشه‌های صادق از خلال‌گفته‌ها و نوشته‌های او»:

این اثری است که مدت‌های دراز برای تهیه و تنظیم آن صرف وقت شده است زیرا گذشته از کوشش‌هایی که برای استفاده از حافظه شخصی مصروف شده وقت بسیاری نیز برای تهیه فیش های مربوط به افکار مندرج در نوشته‌های صادق بکار رفته است. ولی در سالهای اول این کار پیشرفت مناسبی داشته است تاحدی که آگهی انتشار قریب الوقوع اثر مزبور را به جای داده بودم اثر مزبور ممکن بود تاحدودی شبیه کتابی درآید که اخیرا با عنوان «گفتگو با کافکا» اثر گوستاو یانوش که در تهران بوسیله آقای فرامرز بهزاد ترجمه و منتشر شده است.

البته من هرگز آن دعوی را ندارم که کتاب من به همان اهمیت و عمق کتاب «گفتگو با کافکا» در می آمده است.

شاید آنچه از زبان صادق ویا از روی نوشته‌های او در کتاب من ذکر می‌شده است با گفته های کافکا کاملاً برابر می‌کرده است ولی مسلماً نوشته‌های خود من هرگز بپای نوشته‌های یانوش نمیرسید و این بهیچوجه شکسته نفسی نیست.

بهرحال دو حالت ممکن بود اتفاق بیفتند :

یکی اینکه اگر من قبل از انتشار کتاب « گفتگو با کافکا » یادداشت‌های خود را منتشر کرده بودم در این صورت با توجه به تاریخ انتشار کتاب « گفتگو با کافکا »، کسی نمی‌توانست کتاب مرا تقلید یا اقتباسی از کتاب فوق بداند، ولی چه کسی ممکن بود از من دفاع کند با توجه به تاریخ انتشار کتاب من ثابت نماید که تقلید و اقتباسی در کار نیست . اگر صادق دوستانی داشت که در این گونه موارد درباره آثار او ذهن مردم را روشن کنند، من چه کسی را داشتم ؟

اگر اتفاقاً من بدون اطلاع از تاریخ انتشار کتاب یانوش کتاب خود را بعد از تاریخ انتشار کتاب « گفتگو با کافکا » منتشر می‌کردم چون مسلماً در بسیاری از موارد شباهت‌های بین کتاب من و کتاب « گفتگو با کافکا » بنظر میرسید چگونه می‌شد ثابت کرد که من کتاب « گفتگو با کافکا » را ندیده به انتشار یادداشت‌های خود پرداخته‌ام و آنچه نوشت‌هایم از خودم بوده است . مثلاً در کتاب یانوش ، کافکا مطالبی در باره آثار خود به او گفته بوده است که صادق هدایت یکی دوشب پیش از حرکت خود بپاریس عیناً همان مطلب را در باره آثار خود ، در سه راه لاله‌زارنو، بهمن گفته بوده است.

حال اگر من گفته صادق رادر این مورد مینوشتم مسلماً عده‌ای تصور می‌کرند که متن آنرا از نوشته « یانوش » اقتباس کرده بوده‌ام دوشب پیش از حرکت صادق که با او برای تحويل کتابهای بطرف خانه او میرفتیم سه راه لاله‌زار نو که رسیدیم صحبت از آثارش به میان آمد مایه تعجب است که وی درباره این آثار تقریباً همان چیزی را گفت که اکنون می‌خوانم که کافکا در باره آثار خود گفته بوده است .

اما تفاوتی که کتاب من با کتاب یانوش داشت این بوده که من در کتاب خود تنها به گفته‌های صادق اکتفا نکرده‌ام بلکه با استفاده از آثار او به ذکر وارائه اندیشه‌های او پرداخته بوده‌ام، اندیشه‌هایی که من بر اثر معاشرت ممتد با او آن هارا از افکار واقعی و شخصی خود او تشخیص داده بوده‌ام و گرنه همه

آنچه را که صادق از زبان قهرمانان خود بیان کرده است نمیتوان فکر شخصی خود او دانست این مطلب رامن در ده سال پیش نیز در کتاب «ظهور» متذکر شده بود.

البته این گفته آقای صادق همایونی در شماره مورخ

۲۵ شهریور ۱۳۵۲ مجله «فردوسی» سخن درستی است که:
«آثار هنری و پژوهشی چکیده
جان وزندگی و جوهر روح و
قلب و عاطفه و حیات صاحب اثر
را بهمراه دارد.»

ولی از این سخن نباید همان استنباط نادرستی را که عده‌ای در باره آثار هنری دارند حاصل کرد. آری، این سخن درستی است ولی نه بدان معنی که هرچهدر آثار هنری دیده میشود نماینده طرز تفکر شخصی نویسنده آن است.

باید گفت که تشخیص اندیشه‌های شخصی و اصول صادق از اندیشه‌های قهرمانان گوناگون آثار او از عهده هیچ کسی جز دوستان بسیار نزدیک و محروم او ساخته نیست. همانطور که بارها تاکید شده است همه آنچه را که صادق از زبان یا فکر قهرمانان خود نوشته است فکر شخصی خود او نیست و نمیتواند باشد.



۲۲- چهره‌ای که هرگز از یاد نمیرود:

این کتاب در سالهای ۱۳۴۰، ۱۳۴۱ تقریباً برای چاپ آماده شده بود، بقسمیکه من آگهی انتشار قریب الوقوع آنرا در صفحه ۲۶۴ کتاب «زبان انگلیسی پیش خود» داده بودم. شاید اگر بعلت دلمردگی و کدورت حاصل از حمله‌های ناروا و تهمت‌های ناسازی عده‌ای معلوم الحال نبود تاکنون کتاب‌مذیبور تکمیل و منتشر شده بوده است.

★☆

۳۴- مقایسه توضیح و تفسیری در مورد داستان «سگ ولگرد» صادق هدایت .

آگهی انتشار قریب الوقوع کتاب فوق رادر پشت جلدجزوه مجانی «آری ، بوف کور هدایت را باید سوزانید!»، که در خرداد ۱۳۳۵ منتشر شده است ، داده بودم. در آگهی مزبور نوشته بودم که رساله مورد بحث از شماره آینده مجله «آبادان» بتدریج بهاب خواهد رسید. چون قصدمن بدوا این بوده است که خلاصه متن اثر مزبور را بتدریج در مجله ذکر شده چاپ بکنم و سپس متن کامل آن را بصورت کتابی چاپ و منتشر سازم .

برای تهیه و تنظیم کتاب نامبرده تعدادی از کتاب های نویسندهای خارجی را جمع آوری کرده بودم و این کار نیز بهمیزان قابل توجهی پیشرفت کرده بود تا اینکه شیادی که خودرا پیش من محقق و متتبع‌جا زده بود و مدعی بود که «در راه هدایت شناسی گام برمیدارد» واز وجود این یادداشتها باخبر شده بود بابمراوده بامن را باز کرد که تفصیل آن در بخش دیگر کتاب حاضر آورده خواهد شد .

این شخص با سماحت و اصرار خارق العاده‌ای بعده گرفت که این کار را خود به انجام خواهد رسانید و من هم از زود باوری وساده‌دلی با پیشنهاد او موافقت کردم و صادقانه کلیه یادداشت‌های خودرا همراه با تعدادی از کتابهای نویسندهای خارجی که برای تهیه و تنظیم کتاب مورد بحث سودمند بوده است و همچنین ترجمه برخی از داستانها، همه رادر اختیار این شخص قراردادم: برای من به راستی هنوز روشن نشده است که این دریوزه‌گر دروغگو که میدانست خودش از عهده انجام این کار برندی آیدچرا با سماحت و اصرار خارق العاده کوشیده است که یاد داشتها و منابعی را که من در اختیار داشته و میخواستهام از آنها برای تهیه و تنظیم کتاب مزبور استفاده کنم ازدست من بدر آورده سپس آنها را عاطل و باطل پیش خود نگه داشته است؟

البته در ابتدای آشنائی ما، این شخص مدعی شده بود

که به زبان انگلیسی و فرانسه کاملاً آشناست. و من هم حرف او را باور کردم بخصوص که روزی ترجمه متن مختصری راجع به «فراماسونری» را از زبان انگلیسی برای مقابله به من داد و من از روی ترجمه مذبور فکر کرده بودم که وی واقعاً در زبان انگلیسی تبحر دارد ولی پس از مطالعه مذبور از آقای دکتر آدمیت بوده است نه از او.

در باره زبان فرانسه نیز این شخص مدعی شده بود که سال‌ها پیش در رشتہ سوسیولوژی در پاریس تحصیل میکرده است که باز پس از آنسته شد که اظهار او کاملاً دروغ است. بعد از آنسته شد که وی به هیچ یک از زبانهای مهم خارجی آشنائی ندارد و از برقرار کردن تماس با من غرضی جز ایجاد اختلال در فعالیتهای من نداشته و بی‌شک از جانب گروهی توطئه‌پی و اخلاق‌گر ماموریتی داشته است و صحت این تصور از فعالیتهای بعدی او آشکار شده است که در محل خود در این خصوص بحث خواهیم کرد. اگر این شخص به موقع یادداشتها و کتابهای را که از من گرفته بود پس میداد شاید من تا حال کتاب مورد نظر را شخصاً ویابه و سیله شخص ذیصلاحیت دیگری منتشر کرده بودم. آیا این عمل را چیزی جز توطئه و خرابکاری بر علیه صادق هدایت میتوان نامید؟

اما کتابهای که این مدعی تحقیق و تتبیع برای تنظیم مطالب مربوط به کتاب «توضیح و تفسیر داستان سگ ولگرد» ! ازمن به امانت گرفته بود:

1- کتاب « داستانهای سگ » یا:

تالیف : Jack Goodman کتابی شامل داستان‌های چندی در باره سگ از معروفترین نویسندهای بزرگ جهان. من از کتاب مذبور چند داستان جالب توجه از معروفترین نویسندهای رادر باره سگ ترجمه کرده بوده‌ام تاخو اندگان بدانند که داستان « سگ ولگرد » صادق هیچگونه شباهت یامناسبتی با

داستانهای سایر نویسندها معرفت مربوط به سگ را ندارد و نمیتواند هم داشته باشد زیرا داستان «سگ ولگرد صادق و اجد چنان رنگ محلی خاصی است که ممکن نیست هیچ داستان خارجی دیگر در باره سگ، در ادبیات جهانی، همان رنگها داشته باشد.

۲- دیگر تأثیرگذار بخاطر دارم قسمتی از کتاب :

نوشته اناتول فرانس *L'Anneau d' Amethyste* است که من آن قسمت را ترجمه و در اختیار شخص مورد بحث قرار داده بودم که دیگر بهمن پس داده نشد و البته از ترجمه مزبور تاکنون سوء استفاده هم به عمل نیامده است.

۳- باز از کتابهایی که به این شخص تحويل داده ام کتاب: *Animal Stories* است یعنی « داستان های جانوران » شامل تعدادی از داستانهای مربوط به سگ بدیهی است که در بین داستانهای مندرج در کتاب مزبور نیز داستانی نمیشود یافت که کمترین شباهتی با داستان « سگ ولگرد »! صادق داشته باشد.

۴- مجموعه داستانهای کافکا شامل داستان « کاوشاهی یک سگ ».

۵- متن روسی داستان « کاشتانا »! اثر چخوف، ولی، چون این شخص به زبان روسی آشنا نبود ترجمه متن آنرا من خود بعده گرفتم و کتاب نزد من ماند.



۴۵ بیبیلیوگرافی صادق هدایت

چند سال پیش جناب آقای کمیسروف شرقشناس دانشمند شوروی، که در محافل ادبی ایران شهرت بسیاری دارد، یک نسخه

از کتاب کوچک ولی پر ارزش خودرا که تحت عنوان : «راهنمای بیبیلیوگرافیک صادق هدایت» در مجموعه مخصوص : «نویسندهان کشورهای هم‌جوار» به زبان روسی در مسکو بچاپ رسیده است برای من فرستاده‌اند.

کتاب مزبور شامل اطلاعات سودمندی درباره زندگی و آثار صادق هدایت همراه با مقدمه نسبتاً مفصل و کاملاً جالبی است. (دلیل میخواهد که کاش میتوانستم لااقل ترجمه مقدمه مزبور را بچاپ برسانم ولی متأسفانه انجام این امر بدلائی که شاید بر خوانندگان پوشیده نباشد ، میسر نیست).

ضمیرا مولف محترم با فروتنی خاص کارت کوچکی به کتاب خود ضمیمه کرده بودند که تا آنجا با خاطر دارم مفاد ترجمه آن بشرح زیر است :

«من ارسال هر گونه اظهار نظرها
و یادداشت‌های تکمیلی را بسیار
ملحوظ خواهم داشت.»

به رحال برای اطلاع بیشتر علاقهمندان ذیلاً به اختصار فهرست مطالب مندرج در رساله ، فوق رادر کتاب حاضر نقل میکنم تا اگر من به تصمیم کنونی خود همچنان باقی بمانم لااقل محققین ایرانی از وجود چنین کتاب ارزشمندی مطلع شوندو در موقع لزوم از آن سود جوینند .

اینک فهرست رساله مزبور:

تاریخهای مربوط به آثار صادق هدایت

بیبیلیوگرافی آثار صادق به زبانهای: فارسی ، فرانسه

فهرست ترجمه‌های صادق هدایت از زبان پهلوی

فهرست ترجمه‌های صادق هدایت به زبانهای: روسی ، چک ،
انگلیسی ، فرانسه ، ترکی.

فهرست مقاله‌هایی که در باره صادق نوشته شده است به زبانهای : روسی، فارسی، چک، لهستانی، انگلیسی، فرانسه .

البته فهرست های مزبور برای تاسال ۱۹۵۸ است مسلماً مولف محترم تاکنون اطلاعات تکمیلی یعنی اطلاعات مربوط به سال های بعد از ۱۹۵۸ را فراهم کرده و در چاپهای بعدی منتظر خواهد فرمود.

اینها بود عناوین برخی از کتابهای آماده چاپ که فعلاتصمیمی به تکمیل و انتشار آنها در میان نیست. شاید لازم به ذکر دلیلی برای مفرضین نباشد که کتابهای چاپ نشده سودی عاید نخواهد کرد ولذا نمیتوان تهیه و تنظیم آنها را ، مادام که چاپ نشده‌اند «همه گونه بهره برداری از نام و آثار صادق دانست»



علاوه بر آثار فوق کارهای دیگری نیز در دست تهیه بوده که از انجام آن خودداری شده است در زیر برخی از آنها ذکر میشود :

الف - ترجمه کامل مقاله « جادوگری در ایران » که صادق متن فرانسه آن را در یکی از مجلات پاریس بچاپ رسانیده بوده و در مجموعه « نوشته های پراکنده » نقل شده است. ترجمه فارسی مقاله مزبور در زمان حیات هدایت در یکی از مجلات تهران چاپ شده بود ولی چون ترجمه مزبور قابل قبول نبود از نقل آن در مجموعه فوق الذکر خودداری شده است و من خود در صدد برآمده بودم از نو آنرا ترجمه کنم و همراه با متن فرانسه آن در مجموعه « نوشته های پراکنده » بچاپ برسانم . کار ترجمه تقریباً بپایان رسیده ولی هنوز کاملاً برای چاپ آماده نیست زیرا متن ترجمه محتاج پیرایش و تجدید نظر است و اگر در این کار توفیق حاصل نشود علاقه مندان به صادق باید ترجمه مقاله مزبور را جزو کار خود منتظر گذند.

★ ★ ★

ترجمه داستانهای لوناتیک و سامپنگه.

این دو داستان بفرانسه نوشته شده و متن اصلی هردو و ترجمه فارسی آنها در مجموعه «نوشته‌های پراکنده صادق هدایت» گردآورده اینجانب نقل شده است.

داستان «لوناتیک» یا «هوسباز» در زمان حیات صادق در حدود سال ۱۳۲۲ یکبار در «ژورنال دو تهران» که در آن ایام شادروان شاهین سرکیسیان در آنجا کار میکرد، بچاپ رسید و لی قسمت‌های مختصری از آنرا سانسور یا حذف کرده بودند. بهمین جهت صادق اجازه چاپ داستان «سامپنگه» را لغو کرد.
من متن چاپ شده «لوناتیک» را با نسخه ماشین شده‌ای که نزد من یافت شده و در آن تصحیحاتی بخط صادق ب Fletcher رسیده است مقابله کرده‌ام و تغییرات زیر یادداشت شده است:
اولاً - تصحیحات و تغییرات:

۱- در چند جاکمه:

logeur

که به معنی ارباب و صاحب هتل است به:

patron

تغییر داده شده است.

۲- در صفحه ۶۲ مجموعه «نوشته‌های پراکنده»:

à ma porte

ولی در متن ماشین شده:

à la porte

و در همان صفحه:

sur son front

ولی در متن ماشین شده:

avec un front où

و باز درهمان صفحه:
d'un air distract

در متن ماشین شده:
et d'un air distract

۳— در صفحه ۶۱۹ همان مجموعه:
avec un grincement

و در متن ماشین شده:
les tramways dans un grincement.

و در همان صفحه:
habillée en Sari

و در متن ماشین شده:
habillées de Sari

۴— در صفحه ۶۱۸:
de sa teinte

و در متن ماشین شده:
de son teint

و درهمان صفحه:
panqué

ولی در متن ماشین شده:
punkeh

و باز درهمان صفحه:
à grands bords

در متن ماشین شده:
à hauts bords.

۵— در صفحه ۶۱۲:
deux fois là-bas

در متن ماشین شده:
deux fois là

و در همان صفحه :

ces gestes

در متن ماشین شده :

ses gestes

باز در همان صفحه :

tropicale et luxuriante

در متن ماشین شده :

de tropique luxuriante

۶۰ - در صفحه ۶۱۷:

et glissa

در متن ماشین شده :

et lui glissa

۷ - در صفحه ۶۱۱:

de senteurs

در متن ماشین شده :

d'effluves de senteurs.

ثانیاً افتاده‌ها یا حذف شده‌ها :

۱ - در صفحه ۶۱۶ «نوشته‌ای پراکنده» بعد از کلمه
Calcutta

عبارت:

d'un père anglais et d'une mère russe.

حذف شده است .

۲ - در صفحه ۶۰۹ بعد از :

Une grande force.

عبارت زیر حذف شده است .

qui ne peut pas être atteinte par ses ravisseurs,
Leur renoncement, et c'est une des rares qualités
que possède ce peuple éminemment individualiste

Pas de reponse

پاراگراف زیر حذف شده است :

J'aperçus le logeur dans le corridor; il me designe la chambre de Felicia avec un sourire coquin et me dit.

“Elle ne m'avait pas prevenu, elle est partie hier soir, on ne sait où.”

بهرحال ، دو داستان فوق بوسیله یکی از خویشان نزدیک صادق بفارسی گردانیده شده ولی متن فارسی از سبک و شیوه نویسنده‌گی صادق دور افتاده است . البته اینجانب همانطور که سابقا در مجله فردوسی نوشته‌ام داستانهای مزبور را مجددا به فارسی روانتری ترجمه کرده‌ام و اگر موفق به انتشار آنها نشوم باید علاقه‌مندان به صادق نوباره آنها را بفارسی مناسبی درآورده و قسمتهای حذف شده را نیز درمتن فارسی منظور کنند .

البته به نظر من تغییرات ذکر شده اهمیت زیادی ندارد و رعایت یا عدم رعایت آنها در ترجمه غالباً تاثیری نخواهد داشت .



ج- انتشار نامه‌های بسیاری از صادق که از گوشه وکنار جمع آوری شده است و نامه‌هایی که بعداً جمع‌آوری خواهد شد.



د- تکمیل و چاپ جداگانه مقاله‌ای با عنوان « مشاغل اداری صادق هدایت »! که سابقا در مجله فردوسی بچاپ رسیده است شامل تعدادی از نامه‌های اداری صادق و شرح مراحلی از خدمات اداری او .



هـ- ترجمه چند مقاله از نویسندهای فرانسوی که در موقع
چاپ کتاب «نظریات نویسندهای بزرگ خارجی در باره صادق
هدایت» در دسترس نبود.

از برخی از مقاله‌های مزبور فقط جملات یا عباراتی بنا
بمناسبت از طرف من بفارسی نقل شده است ولی بی‌فایده نیست
که متن کامل این مقاله‌ها بفارسی ترجمه شود.

اینک مشخصات مجله‌هایی که در باره صادق مقاله نوشته‌اند:

۱- مجله شماره ۶۸ - اوت ۱۹۰۲

“La Table Ronde”

۲- شماره اول مجله

“Bizare”

۳- شماره ۲۶ ژوئیه ۱۹۳۵ مجله

“Defense de la Paix”

۴- شماره ژوئن ۱۹۳۵ مجله

“Le Medium”

۵- مجله چاپ لندن شماره ۱۴۸ دسامبر ۱۹۴۹

“Life and Letters”

۶- مقاله‌ای با عنوان :

Lettres Persanes: Sadegh Hedayat

مندرج در شماره ۲۸۷ مورخ بیستم آوریل یا اوت ۱۹۵۱ روزنامه
La Tribune des Nations



و- ترجمه مقدمه‌کتاب بوفکور ترجمه روژه‌لساکو.



ز- ترجمه «نشر معاصر فارسی» از روسی قسمتی که مربوط
به صادق هدایت بوده است.
(تالیف کمیسروف)



ح - ترجمه قسمتی از رساله:

Le Roman et la Nouvelle dans la Litterature Iranienne Contemporaine

یا «رومانت و داستان در ادبیات فارسی معاصر» به قلم «روژه‌لسو» - مستخرج از «بولتن مطالعات شرقی انجمن فرانسه» دمشق - سال ۱۹۴۲-۴۳.



ط - ترجمه مقدمه کتاب:

«قصه‌های ایرانی»

ترجمه آقایان: علی اف، برتس و عثمانف، سه تن از برجسته ترین ایرانشناس و شرقشناس شوروی به زبان روسی ضمناً آقای کمیسروف نیز مقدمه‌ای بدان نگاشته است و تا آنچه‌ایکه من به خاطر دارم این نویسنده محترم و دانشمند در، مقدمه مذبور درچند مورد به صادق هدایت و آثار او اشاراتی کرده است و فعلاً حدود و وسعت این اشارات را در نظر ندارم و فرصت مراجعة مجدد به مقدمه مذبور در دست نیست.

کتاب نامبرده از انتشارات «آکادمی علوم شوروی - انجمن شرقشناسی» است که چهارتان از شرقشناسان فوق از اعضاء برجسته آن هستند که در دو سه دهه اخیر در زمینه معرفی صادق و آثار او و ادبیات فارسی بطور کلی کوشش ارزشمندی ابراز داشته‌اند.



ی - ترجمه مقدمه کتاب :

“An Anthology of Persian Prose”

By: Siavosh Danesh

کتاب مذبور که در ۳۶۰ صفحه به زبان انگلیسی به چاپ رسیده است قسمت اعظم و نهائی آن (از صفحه ۱۶۲ تا ۲۱۶)

شامل مقدمه کوتاهی است در باره صادق و ترجمه برخی از آثار معروف او .

قسمت اول کتاب مزبور شامل ترجمه نمونه هایی از نثر : بیهقی، ناصر خسرو، نظام الملک، نظامی عروضی، سعدی، عیبد زاکانی و غیره میباشد بامقدمه کوتاهی از ناشر و گرد آورنده یا مترجم .



ک- بنابه گفته پروفسور « هانری ماسه »، آقای « ژیلبر- لازار » شرقشناس معروف فرانسه، در مجلس یادبود چهارمین سال درگذشت صادق در پاریس نطق جالبی ایجاد کرده است که متن آن هنوز بدست من فرسیده است، بنظر من کسانی که به صادق علاقه مند هستند . باید سعی کنند متن نطقهای مزبور و نطقهای دیگری که به مناسبت های مختلف در باره صادق بوسیله اشخاص صلاحیتار ایجاد شده است بدست آورند و متن آنها را طبق معمول در اختیار علاقه مندان صادق قرار دهند. برای من فعل انجام چنین کارهای مقدور نیست و همین مختصر راهنمایی هم بخاطر انجام وظیفه دوستی است.



ل- باز بنابه گفته پروفسور هانری ماسه، شرقشناس معروف فرانسه، آقای دکتر « پاستور والری رادو » عضو فرهنگستان سلسله مقاالتی در باره صادق منتشر نموده است. متأسفانه فقط یکی از آن مقالات با عنوان : « نویسنده نومید- صادق هدایت » بدست من رسیده بود که ترجمه متن آنرا در کتاب « نظریات نویسنده کانزیزگ خارجی » چاپ امیرکبیر نقل کرده ام باید برای تحصیل مقالات این شخص که بسیار ارزشمند است اقدام نمود و ترجمه آنرا در اختیار علاقه مندان صادق قرار داد.

م- ترجمه متن :

Cassel's Encyclopaedia of Literature

جلد دوم چاپ لندن، قسمت مربوط به هدایت نیزباید بوسیله علاقهمندان تهیه و منتشر شود.



ن- طبق سخنرانی پروفسور هانری ماسه، که در کتاب «نظريات نويسندگان بزرگ خارجي» درج گردیده است آقای اميل هانریو، منتقد بزرگ و معروف فرانسه، شرح جالب توجهی در باره هدایت نوشته است که متاسفانه تاکنون متن آن بدست من نرسیده است.



س- كتابی با عنوان «نشر پدیدع و هنری صادق هدایت بقلم ت. کشلاوا» به زبان روسی نویته شده و در شوروی چاپ رسیده است. گرچه قسمت اعظم آن بوسیله من ترجمه شده ولی اگر من نتوانستم ترجمه را بپایان برسانم باید یکی از علاقهمندان روسی دان صادق آنرا ترجمه و منتشر کند.



ع- آندره روسو، منتقد معروف فرانسه، يك دوره كتاب مهم ارزشمند با عنوان :

Litterature du Vingtîème siècle

يا «ادبيات قرن بیستم تاليف کرده استكه قسمت اعظم مجلدات آن راجع به نويسندگان فرانسهمي باشد ولی مجلداتي نيز به نويسندگان خارجي از قبيل کافكا، همينگوي، ريلكه و غيره تخصيص داده شده در جلد پنجم شرح نسبتا مفصلی در باره صادق هدایت درج شده است که فکر ميکنم تقریبا متن تکمیل شده مقاله‌ای است که من ازاو ترجمه و منتشر کرده ام ولی بهر حال باید هیچ نوشته‌ای را سرسری گرفت .



ف- بطوریکه شنیده شده مقاله‌های در مجله‌های دیگر از
قبيل:

“Revue de Paris”
Esprit”

وغیره چاپ شده است که باید یکی از علاقه‌مندان تازه نفس صادق
آنها را گردآوری و ترجمه کند.



علاوه بر مقاله‌های فوق توجه آن دسته از علاقه‌مندان به
صادق که به زبان چک و لهستانی آشنائی دارند به دو مقاله مهم
زیر جلب می‌شود:

НА ЧЕШСКОМ, ПОЛЬСКОМ,
ЯЗЫКАХ

Dějiny perské a tázické literatury. Za red. Jana Rypky. Praha, Nakl. Československé akad. věd, 1956. 486 s.
Zolna, Maria. Uwagi o formie niektórych utworów Sadek Hedayata. — Przegląd orientalistyczny. Warszawa, 1957, № 2 (22), s. 147—156.

مقاله هایی در باره صادق به زبان روسی:

البته مقاله‌ها و سخنرانی‌هایی که تاکنون در باره صادق به زبان
روسی نوشته شده است نسبتاً زیاد است در اینجا فقط مقاله‌هایی
که عنوان آنها در کتاب «بیبیلوگرافی صادق هدایت» تالیف آقای
کمیسروف ذکر شده است آورده می‌شود (مقالاته‌هایی که تا پایان
سال ۱۹۵۸ یادداشت شده):

НА РУССКОМ ЯЗЫКЕ

Бертельс, Е. Э. Предисловие. В кн.: Рассказы персидских писателей М., 1955, стр. 3—6.

Кисляков, Н. А. Программа по фольклору и этнографии. Рецензия на статью С. Хедаята Фольклор и народная культура (Фолклор ва фарханге туде). — Советская этнография. (М.), 1949. № 2, стр. 230—234.

Комиссаров, Д. С. О жизни и творчестве Садека Хедаята. — Советское востоковедение. (М.), 1956, № 6, стр. 56—76.

Комиссаров, Д. С. Образ положительного героя в современной персидской художественной прозе. — Краткие сообщения Института востоковедения АН СССР. (М.), 1955, т. 17, стр. 53—65.

Розенфельд, А. З. О художественной прозе персидской литературы XX в.— Вестник Ленинградского ун-та. (Л.), 1949. № 5, стр. 115—123.

Розенфельд, А. З. Садек Хедаят. В кн.: Восточный альманах. М., 1957, стр. 237—238.

Розенфельд, А. З. Садек Хедаят. Опыт характеристики творчества. — Краткие сообщения Института востоковедения АН СССР. (М.), 1955, т. 17, стр. 66—72.

Сайах, Фатима и Нафиси, Санд. Иранская литература наших дней. — Новый мир. (М.), 1944, № 1—2, стр. 215—218.



نوشته‌هایی درباره صادق همراه با کتابهای منتشر شده
در شوروی:

۱- برتلس- مقدمه بر کتاب: «داستان های نویسنده‌گان ایرانی»
صفحه ۶۳ تا ۱۹۰۵.

۲- گیسلیاکف- مطالعه فرهنگ توده و علم توصیف طوایف
بشری - نظری به مقاله صادق هدایت: فلکلور و فرهنگ توده نشریه
انتوگرافی شوروی ۱۹۴۹ شماره ۲ صفحه ۲۳۰ تا ۲۳۴.

۳- کمیسروف- شکل مثبت قهرمانان در نثر هنری فارسی
معاصر- گزارشی کوتاه به انجمن شرق‌شناسی شوروی- ۱۹۰۵ -
شماره ۱۷ صفحه ۵۳ تا ۶۵

۴- روزنفلد- درباره نثر هنری ادبیات قرن بیستم فارسی -
نشریه دانشگاه لنین‌گراد- ۱۹۴۹ - شماره ۵ صفحه ۱۱۵ تا ۱۲۳.

۵- روزنفلد- صادق هدایت - در کتاب : تقویم (المانک)
شرق- ۱۹۵۷ صفحه ۲۲۷ - ۲۳۸.

۶- فاطمه سیاح سعید نقیسی- ادبیات فارسی عصر ما -
مجله جهان نو - ۱۹۴۴ شماره ۲-۱ صفحه ۲۱۵ تا ۲۱۸
ق- ترجمه قسمت دوم کتاب:

Modern Persian Prose Literature
By: H. Kamshad

که از صفحه ۱۳۵ تا ۲۰۱ آن در باره صادق هدایت است .
این کتاب نسبتاً جامعی است در بازه نویسنده‌گان جدید و
معاصر فارسی (از دوران سامانی ، غزنیوی ، مغول ، صفویه و
قاجار تا امروز) .

ضمناً کتاب مزبور شامل فهرست نسبتاً مفصلی است (باعناوین
و مشخصات کامل در حدود دویست جلد کتاب) از متابع داخلی و
خارجی و همچنین ضمیمه‌ای (در هفت صفحه) شامل عنوان‌ها و
مشخصات کامل آثار صادق همراه با شماره صفحاتی از کتاب
فوق کمتر آن از آثار مزبور ذکری شده است . این فهرست‌ها میتوانند
برای اهل تحقیق درباره ادبیات معاصر راهنمای ارزشمندی باشد .



ر- از کارهائی که میشودکرد و نهاینکه باید کرد، کسب الهام
از برخی از اندیشه‌ها و نکته‌های موجود در آثار صادق است . من
خود برای نوعی طبع آزمائی یا ذوق آزمائی از چند سطر از متن

«پیام کافکا» که شامل نکاتی درباره «وجود» بوده است شعری با عنوان «بنبست» فراهم آورده‌ام که شاید به مناسبت این بحث آنرا درخارج از متن کتاب حاضر چاپ کنم . البته در باره معنی و مفهوم نکات مدرج درشعرمزبور توضیحاتی در «یادبودنامه ششمین سال درگذشت صادق» چاپ‌امیرکبیر داده‌ام که علاقمندان میتوانند به «یادبودنامه مزبور» مراجعه کنند زیرا بعلت کمی گنجایش صفحات کتاب حاضر از نقل توضیحات مزبور معدویم .



ش- تکمیل مجموعه «نوشته‌های پراکنده»:

بالاخره از کارهای مهمی که باید انجام گیرد تکمیل مجموعه «نوشته‌های پراکنده صادق هدایت» است. اینجانب چند سال بعد از انتشار چاپ اول مجموعه مزبور نوشته‌ها و «یادگارهای که از صادق بدست آورده بودم همه را در اختیار ناشر قرار دادم تادر چاپ‌های بعدی به مجموعه بیفزاید ولی چون از چاپ دوم ببعد همه چاپ‌ها عیناً از روی متن چاپ اول بطريقه‌افست صورت می‌گیرد، لذا از نوشته‌های مزبور استفاده‌ای بعمل نیامده و اعتراض من‌هم موثر واقع‌نگردیده است .

به حال ، برای اینکه بتوان مجموعه مستقل دیگری در تکمیل مجموعه فوق فراهم آورد اینجانب طرحی در شماره ۹۲۴ مجله فردوسی ارائه داده بودم تا برای کسانی که در آینده به این کار اقدام می‌کنند راهنمائی باشد .

بعداً دیدم در سال ۱۳۴۹ مجموعه‌ای با عنوان «کتاب صادق هدایت» بوسیله بنگاه اشرافی منتشر شده است که گزد آورنده آسانترین راه را انتخاب‌کرده‌آش شله‌قلمکاری فراهم آورده است و برای اینکه وانمود کند که مجموعه فوق حاصل ابتکار شخصی اوست اولاً ترتیبی را که من برای این کار نوشته بودم رعایت نکرده و آنچه از نوشته‌ها یا نامه‌ها و غیره که از راه دریوزگی های

سماجت آمیز از من و سایر دوستان بدست آورده بود بدون رعایت اصول بدنیال هم قرار داده و آش در هم جوشی فراهم آورده است. ثانیا برای بسیاری از عکسها و نقاشیهایی که از خود من گرفته بوده‌یا از ذکر مأخذ خودداری کرده یا آنها را مأخذ از اشخاص دیگری دانسته است. البته این عمل از نظر من اهمیتی ندارد ولی ذکر روایات دروغ و توضیحات غرض آلود برای تصفیه حسابهای شخصی و برخی مقاصد پست دیگر و انتقام‌جوئی‌های ابله‌انه چیزی نیست که قابل اغماض باشد. ما بعداً به موقع خود در باره این‌گونه فعالیتها بحث خواهیم کرد و در اینجا بهمین اشاره مختصر اکتفاء می‌شود.



ت- باز از کارهای مهم یگر:

کرونوگرافی آثار و زندگی صادق هدایت:

کرونوگرافی که ترجمه دقیق آن «زمان نگاری» می‌شود و مابا توجه به مفهوم اساسی، آنرا «فهرست رویدادها» یا «جدول رویدادها» مینامیم عبارتست از ضبط و قایع مریبوط به زندگی و آثار یک نویسنده به ترتیب تاریخ وقوع آنها.

در مورد صادق هدایت من شروع به تهیی و تنظیم چنین فهرستی کرده فیشهای بسیاری نیز برای این منظور فراهم آورده بودم ولی به علی ازادامه این کار صرف نظر کردم. اکنون بر محققین واقعی است که این کار را به انجام برسانند. من در صفحات بعدی کتاب حاضر نمونه‌هایی از آنچه کرده‌ام خواهم داد تا برای علاقمندان به منزله راهنمایی باشد.

البته این یک کار دقیقی است و من از پخته خواران در یوزه‌گر و مجموعه پردازان شارلاتان که تنها در پی شهرت و منفعت هستند توقعی ندارم و همه‌امید من به کسانی است که به تحقیق و تتبیع در باره صادق صمیمانه علاقمند هستند.

همانطور که گفته شد منظور ما در اینجا فقط ادادن نمونه‌هایی

چند و ارائه طرح ساده‌ای از «جدول رویدادهاست» نه تنظیم یک جدول کامل در معنی واقعی کلمه. برای تهیه یک جدول نسبتاً کامل باید به طریق زیر عمل کرد:

اولاً باید با مراجعه به منابع گوناگون همه حوادث و وقایع مربوط به زندگی و آثار صادق راجمع آوری و آنها را روی فیشهای مخصوصی ثبت کرد و سپس آن فیشها را به ترتیب تاریخ پیوینتال هم قرار داد.

ثانیاً باید کوشید هر قدر که ممکن است وقایع و حوادث بیشتری از منابع موجود استخراج کرد بقسمیکه فاصله زمانی هر دو رویداد به حداقل ممکن برسد.

ثالثاً باید کوشید که در باره هر واقعه مطلب بیشتری جمع آوری کرد. مثلاً چنانکه خواهیم دید در باره «مسافرت های صادق» و برخی از رویداد های مهم دیگر تفصیل بیشتری قائل شد.

رابعاً چون در برخی از کتابها و نامه های صادق تاریخ های فرنگی بکار برده شده است این تاریخها را نیز باید به دقت تبدیل بتاریخ شمسی کرد ، البته ذکر تاریخ فرنگی و تاریخ قمری همراه با تاریخهای معمول شمسی مانعی ندارد ولی ضروری نیست .

خامساً با مراجعه به منابع گوناگون باید اطلاعات دقیق و کامل از برخی از رویداد ها بدست آورد. برای این کار باید بدرو یک تاریخ تقریبی در نظر گرفت و بعد با مراجعه به منابع لازم آنها را تکمیل کرد. مثلاً برای تعیین تاریخهای همکاری صادق با مجله ها و روزنامه ها باید به دوره مجله ها و روزنامه های مزبور رجوع کرد و تاریخ آغاز این همکاری و تاریخ چاپ آثاری را که در نشریه های مورد نظر منتشر شده است دقیقاً یادداشت نمود و هر گونه مشخصات سودمند را در جدول وارد کرد و قس علیهذا. اینک برای راهنمائی بیشتر چند مثال در زیر آورده میشود:

- ۱- تاریخ همکاری با مجله های « سخن » ، « پیام نو »، « موسیقی »، « افسانه » و چند روزنامه که صادق از سال ۱۳۲۰ تا چند سال با آنها همکاری داشته و آثار بسیاری در آنها بچاپ رسانیده است . محقق باید یامراجعه به دوره های مجلات و روزنامه های مذبور اطلاعات لازم را فراهم آورد.
- ۲- تاریخ تشکیل و شرح جریان « کنگره نویسندهان ایران

با مراجعه به متن کتابی با همین عنوان

- ۳- تاریخ چاپهای نخست کلیه آثار صادق . البته فقط به ذکر تاریخ چاپ یک مجموعه نباید اکتفا کرد بلکه باید تاریخ تحریر و محل تحریر هر نوشته یا داستان را نیز بدست آورد زیرا برای تشخیص طرز فکر هر نویسنده و تحولات آن در مراحل مختلف زندگی توجه بتأریخهای مذبور ضروری است. ممکن است اثری سالها پیش نوشته شده باشد ولی امروز به چاپ برسد. آنچه برای یک منقد اهمیت دارد تاریخ تحریر آن اثر است. مثلاً مجموعه « زنده بکور » که در سال ۱۳۰۹ بچاپ رسیده شامل هشت داستان است که چهارتای آن در پاریس و چهارتای دیگر در تهران نوشته شده است :

اگر یک هنر شناس و اجتماع شناس دقیق به عنوان موضوع داستانهای فوق توجه کند به آسانی پی خواهد برد که قاعدها کدام یک از این داستانها در پاریس و کدام در تهران نوشته شده است. در باره تاریخ چاپهای آثار به نظر من ذکر چاپ نخست کافی است بدین دلیل که تاریخهای دقیق چاپهای بعدی را نمیتوان بدست آورد زیرا از چند سال به این طرف ناشرین آخرین چاپ هراثری را که در اختیار دارند به طریقه افست تکثیر می کنند. بنابراین تاریخ صحیح و دقیق چاپهای متواتی مطلقاً میسر نیست مثلاً بیشتر آثار صادق اکنون بی اغراق از چاپ سی ام هم گذشته ولی همین چاپ سی ام تاریخ چاپ سوم یا چهارم را دارد.

- ۴- البته ذکر تاریخ و قایع مهمی که بعد از درگذشت صادق پیش آمده است نیز حالی از فایده نیست مانند مثلاً جلسه های یادبودی

که از سال ۱۳۲۰ تا امروز در ایران یا کشورهای دیگر مانند فرانسه و شوروی و آمریکا و غیره برگزار شده است (بنامه‌ای که از طرف یکی از دوستان ما آقای لشکری، یکی از ایرانیانی که در دانشگاه کالیفرنیا کار میکند، به من نوشته شده است و شاید قسمتی از آنرا خارج از متن رکتاب حاضر نقل کنیم و همچنین به شرحی که در چند صفحه پیشین رکتاب حاضر نوشته شده است ذیز توجه فرمائید).

بالاخره نکته‌ای که ذکر آن بی فایده بنظر نمیرسد این است که هر محقق باید همینکه برنامه خودرا طرح و تنظیم نمود بتدریج مدارک و لوازم کار را صورت برداری نموده آنها را گرد آوری کند سپس ضمن مطالعه آثار صادق و مقاله‌ها و کتابهای راجع به او همینکه به یک واقعه تاریخدار بخورد آنرا روی فیش یادداشت کند پس از آنکه همه مدارک از نظر او گذشت به تنظیم فیشها بپردازد و آنها را برای چاپ به مطبوعه بفرستد.

ضمنا در این دوره بیست و دو سه سالی که از درگذشت صادق میگذرد مقاله‌ها، سخنرانی‌ها، مقدمه‌ها و کتابهای تحقیقی نسبتاً زیادی راجع به زندگی صادق و آثارش در کشورهای مختلف جهان انتشار یافته است که متأسفانه بعلی کم خوانندگان واقنوند از تهیه فهرست کامل آنها غفلت شده است. اینک بر عهده محققین واقعی است که برای گردآوری مدارک مزبور با وسائل مقتضی بکوشند. این شرح مختصر فقط به منظور راهنمایی یا یادآوری محققین و ادای شمهای از وظیفه دوستی است.

البته رویدادها و تاریخهایی را که ذکرخواهیم کرد فقط برای دادن نمونه‌ای در مورد آثار یازندگی صادق است. این یک طرح ناقصی است و کسانی که به تهیه و تنظیم «جدول رویدادها» علاقه‌مند هستند باید پامراجعه به منابع مختلف جدول مورد بحث را تکمیل کنند.

ضمنا باید توجه داشت که ارقام و اعداد مربوط به جدول نمونه فوق مورد کنترل مجدد قرار نگرفته است و لذا همیشه احتمال اشتباه وجود دارد.

اینک نمونه‌ای از جدول رویداد‌ها :

: ۱۲۸۱

شب سهشنبه ۲۸ بهمن
تولد صادق هدایت

از پدری بنام « هدایتقلی » شناسنامه شماره ۵۷۹
صادره از ناحیه ۲ دولت - خیابان خاقانی

: ۱۳۰۳

چاپ نخست کتاب کوچک : « انسان و حیوان » -
کتابخانه بروخیم - تهران - میدان سپه

: ۱۳۰۷ (آوریل ۱۹۲۸)

اقدام نخست صادق به خود کشی .

در کارت پستالی که در تاریخ سوم مه ۱۹۲۸ از
پاریس به تهران فرستاده مینویسد: « یک دیوانگی کردم
به خیر گذشت . »

: ۱۳۰۸

چاپ نخست کتاب « فوائد گیاهخواری » برلین -
انتشارات ایرانشهر شماره ۲۱ .

برای مزید اطلاع: در سال ۱۳۰۹ در تبریز کتابی
با عنوان « فلسفه توحید در مضرت گیاهخواری » به قلم
میرزا احمدخان میرپنجه بچاپ رسیده که ردی است بر
کتاب « فوائد گیاهخواری » .

قسمت اعظم کتاب مزبور در باره مطالب و مسائل
مختلف است فقط قسمت‌های مختصری از آن در رد
« گیاهخواری » است، آنهم بادلالت بسیار سست.
این کتاب را من برای نخستین بار در تبریز دیده
و خریده‌ام . پس از مراجعت به تهران معلوم شد که
صادق پیش‌تر آنرا دیده و خوانده است.

۱۳۰۹ (دهم آبان) :

استخدام در بانک ملی ایران با حقوق اولیه دویست
ریال .
 محلهای خدمت: ۱- محاسبات ۲- دفتر ارسال مراislات.

: ۱۳۰۹

چاپ نخست نمایشنامه «پروین دختر ساسانی»
درسه پرده که در سال ۱۳۰۷ در پاریس نوشته شده است
در سال ۱۳۰۹ در تهران بچاپ رسیده است از انتشارات
«كتابخانه فردوسی» خیابان ناصریه عنوان کنونی به
«پروین دختر ساسان» تغییر یافته که معلوم نیست این
تغییر از کجاست؟

نمایشنامه پروین دختر ساسانی بوسیله هیئت اکتورال
به مدیریت : بخارائی رئیسor : خان نخجوانی همراه با
۱- کمدی پر خنده نقی و نقی در یک پرده
۲- دانس مفصل در یک پرده
سی چهل سال پیش در تبریز اجرا شده است.

: ۱۳۱۰

چاپ نخست «اوسانه» در مجموعه «آرمان کوده»
در ۳۶ صفحه بامقدمه مورخ ۱۲ مهر ۱۳۱۰ همراه با یک
نقاشی از درویش (نام اصلی این نقاش آندره سوریوگین
است). André Sevrugine

چاپ نخست «مجموعه اثیران» شامل سه داستان که داستان
«سایه مغلول» از صادق هدایت است
(این داستان در صفحه ۱۱۸- ۱۰۲ مجموعه
نوشته های پراکنده نقل شده است).

۱۳۱۱ (اردیبهشت ماه) :

مسافرت به اصفهان برای این مسافرت از طرف
صادق تقاضای چند روز مخصوصی از بانک ملی شده.

بوده است) (۱۳۱۲-۱۹۳۰) ولی ازطرف رئیس قسمت با این تقاضا موافقت نشد گویا صادق تصمیم مسافرت را بدون اجازه بانک اجرا کرده بوده است.

: ۱۳۱۱

استعفا از خدمت بانک ملی ایران
(تاریخ تقدیم استعفاء بعلت کمی حقوق ۱۲ مرداد ۱۳۱۱
بوده است)

: ۱۳۱۱

(ششم شهریور) آغاز خدمت در اداره کل
تجارت.

: ۱۳۱۱

چاپ نخست مجموعه «سه قطره خون» در ۱۴۹
صفحه شامل ۱۱ داستان.

: ۱۳۱۱

چاپ نخست سفر نامه «اصفهان نصف جهان» در
۵۱ صفحه - ۲۸ اردیبهشت ۱۳۱۱ - از انتشارات کتابخانه
خاور- خیابان سپه.

: ۱۳۱۲

چاپ نخست مجموعه «سایه روشن» در ۱۵۱
صفحه شامل ۷ داستان، و چاپ نخست «مازیار» و نیز
چاپ نخست «نیرنگستان» - تهران کتابخانه داش- ۱۶۶
صفحه.

تاریخ تحریر دیباچه: تهران - ۱۶ فروردین ۱۳۱۱
و نیز چاپ نخست «کتاب مستطاب و غوغ ساهاب» به
اقلام: یاجوج، ماجوج و قومپانی لیمتد،
شامل ۳۵ قضیه (غزیه)،

: ۱۳۱۳ (۱۶ دیماه)

پایان خدمت در اداره کل تجارت و

آغاز خدمت در وزارت خارجه - اژانس پارس
وچاپ نخست «قرآن های خیام».

: ۱۳۱۴

(۱۹۳۶ سوم دسامبر) : ورود صادق به کراچی
(هندوستان).

: ۱۳۱۵

(۲۵ تیر) : آغاز خدمت در شرکت سهامی کل
ساختمان
۲۵ ریال ۱۲۱۵ با حقوق ۱۲۰۰ ریال)

: ۱۳۱۵

(۲۱ آبانماه) : استعفای از خدمت شرکت سهامی
ساختمان بعلت مسافرت به هند.

: ۱۳۱۵

چاپ دستی یا نسخه برداری و تکثیر (پولیکپی)
کتاب «بوف کور» - بمبنی و ترجمه «کارنامه اردشیر
پاپگان» از متن پهلوی. وتاریخ تحریر سر آغاز در چهارم
فوریه ۱۹۳۷ - بمبنی.

: ۱۳۱۶

استخدام مجدد در بانک ملی ایران - ۲۲ آبان
 محل خدمت دائرة ارز :
 ۱ - خرید و فروش ارز و صدور اتیکت.
 ۲ - تصدی تنظیم فهرست روزانه خرید و فروش
 ارز.

: ۱۳۱۷

(۲۹ بهمن) : تاریخ تحریر مفاصل نامه به امضاء
صادق که پس از استعفای تسلیم بانک ملی ایران شده
است (متن این مفاصل نامه در مقاله‌های راجع به

مشاغل اداری صادق مجله فردوسی نقل شده است.)

: ۱۳۱۷

(۲۰ بهمن): شروع خدمت در اداره کل موسیقی
کشور- مجله موسیقی.

نخستین اثر صادق در مجله مزبور تاریخ شهریور

۱۳۱۸ و آخرین اثر او تاریخ مهرماه ۱۳۲۰ را دارد.

: ۱۳۱۸

چاپ نخست « کارنامه اردشیر بابکان گردانیده از متن
پهلوی- تهران

و چاپ نخست « گجسته ابالیش » - شرح مباحثه ابالیش
با مواد زرتشتی فرنبیغپسر فرخزاد - گردانیده از متن
پهلوی- از انتشارات ابن سینا.

: ۱۳۲۰

(۲۷ آبان)

شروع خدمت در هنرکده هنرهای زیبا.
(صادق تا پایان عمر کارمند دفتر هنرکده مزبور باقی ماند)

: ۱۳۲۰

(سوم اردیبهشت)

چاپ نخست مقاله انتقادی و طنز آمیز: « در باره داستان
نان » در شماره دوم سال سوم مجله موسیقی .) در
اینخصوص به صفحه ۱۴۸ کتاب حاضر رجوع فرمائید .)

: ۱۳۲۱

چاپ نخست مجموعه « سگ ولگرد » ۱۳۴ صفحه شامل
هشت داستان

از نوشته های صادق در دوره اول مجله مزبور مسخ-
یادگار جاماسب (ترجمه از متن پهلوی) - جلوقانون
اثر کافکا .

: ۱۳۲۲

چاپ نخست « علیه خانم » در ۶۶ صفحه (در برخی از

۳۱۴

نسخه های محدود تاریخ اصلی چاپ با تراشیدن به ۱۳۱۲ به
تبديل شده است بر من معلوم نیست که این عمل بنابراین مصلحتی
بوده و صادق از آن مطلع بوده یانه.)

۱۳۲۲

(۱۴۴۳)

چاپ نخست « گزارش گمان شکن (شکنندگانی و یچار)
- چهار باب تالیف مردان فرج - گردانیده از متن پهلوی
(این کتاب پس از مرگ صادق هنوز تجدید چاپ نشده
است .)

۱۳۲۳

(خرداد) :

چاپ نخست ترجمه داستان « مسخ » و آغاز همکاری با
مجله « سخن » نامه جامعه لیسانسیه های دانشسرای
عالی ، با امتیاز و مدیرت دکتر ذبیح الله صفا .

۱۳۲۴

(۱۹۴۴)

چاپ نخست مجموعه « ولنگاری » در ۷۶ صفحه شامل
شش قصبه .

در همین سال : چگونه شاعرو نویسنده نشدم با همکاری
یکی از دوستان و پیا امضاء مستعار « ق - مسکین جامه » -
زرآتشت نامه - زندو هومنیس - انتقاد بر ترجمه کتاب
« بازرس » اثر گوگول - انتقادی بر فیلم « ملانصر الدین در
بخارا » .

۱۳۲۴

تشکیل کنگره نویسندگان ایران در خانه فرهنگ شوری
(وکس) .

۱۳۲۴

(۲۴ آبان)

مجلس بزرگ آشت صادق در انجمن روابط فرهنگی ایران و
شوری .

۱۳۲۴

(آذر)

عزیمت به ازبکستان با تفاق دیکتر سیاسی برای شرکت در
جشن بیست و پنجمین سال تاسیس دانشگاه دولتی آسیا
میانه. (شرح مسافرت داده شود)

۱۳۲۵ :

(۱۹۴۶)

چاپ نخست «افسانه آفرینش» در ۱۰۵ نسخه تاریخ و
 محل تحریر: پاریس ۱۸/۱/۱۳۰۹

۱۳۲۷ :

چاپ نخست «پیام کافکا» که به عنوان مقدمه داستان «گروه
محکومین» اثر کافکا - ترجمه اینجانب منتشر شده است.

۱۳۲۹ :

(آذر ماه)

عزیمت صادق بپاریس

۱۳۳۰ :

(نوزدهم یا بیست فروردین)

خودکشی بوسیله گاز در پاریس (در این خصوص نیزمانند
سایر موارد میتوان با مراجعه به آنچه در جراید و مجلات
منتشر شده است به شرح جزئیات بیشتری پرداخت)

بطوریکه ملاحظه فرموده اید ما تاریخ آغاز «جدول رویداد
ها» را سال ۱۲۸۱ قرار داده ایم که سال تولد صادق است و برای
سال های بعد فقط به ثبت یک «رویداد» از زندگی صادق یا اثر او
اکتفاء کرده ایم.

دیگر اینکه در مورد هر یک از رویدادها اختصار کامل را
رعایت کرده ایم و حال آنکه میتوان با مراجعه به منابع لازم برای
آنها شرح بیشتری قائل شد.

مثلا در مورد سفر های صادق به خارج از کشور، من
جمله سفر تا شکنند، بدوان باید به جراید و مجلات آن ایام مراجعه

کرد و مطالب‌گوناگون مربوط به سفر مزبور را گرد آوری نمود و در صورت لزوم به هر یک از کسانی در این سفر شرکت کرده بودند و اکنون در قید حیات هستند (مانند آقای دکتر سیاسی) مراجعته نمود و اطلاعات بیشتری از آنها به دست آورد.
ما خود ذیلا مختصراً از جریان این مسافت را شرح میدهیم.

روز شانزدهم آذر ۱۳۲۴ صادق هدایت با سایر اعضاء هیئت که برای شرکت در جشن‌بیست و پنجمین سال تاسیس دانشگاه تاشکند دعوت شده بودند از تهران بطرف مشهد حرکت و از آن شهر پس از آنکه یکی دیگر از اعضای هیئت به آنها پیوست عازم ازبکستان شدند.

در این سفر صادق هدایت دوسره دوره از آثار خود را برای تقدیم به بریلیس و سیمونف و روزنفلد، شرق‌شناسان معروف شوروی با خود برداشته بود. شنیدم در هواپیما یکی از اعضاء مهم هیئت چند جلد از آن کتابها را از صادق خواست ولی صادق شاید بعلت اینکه نسخه‌های اضافی نداشت تقاضای اورا ردکرد و همین امر گویا موجب کدورت آن شخص از صادق شد بعقیده بعضیها عدم موافقت با تدریس صادق در دانشگاه و مخالفت با تمدید مرخصی چهارماهه‌که از پاریس تقاضا شده بود با کدورت مزبور بی ارتباط نبوده است.

در تاشکند :

آقای دکتر سیاسی، رئیس دانشگاه تهران، با عنوان رئیس هیئت، در نخستین جلسه جشن کمدرسالن نتائج سوردلوف در شهر تاشکند در حضور علمای درجه اول ازبکستان تشکیل شده بود هدایائی از طرف دانشگاه تهران که عبارت‌بودا ز یک دوره کتاب‌های دانشگاه تهران و یک نسخه نفیس از مثنوی مولوی بدانشگاه تاشکند تقدیم نمود ..

پس از مراجعت :

پس از مراجعت هیئت مزبور بتهران هر یک از اعضاء هیئت

در مجلات و روزنامه ها گزارشهاي در باره اين مسافرت نوشته و نقطهای نيز ايراد كرده بودند (به مجله پيام نو ، شماره ديماه ۱۳۲۴ و روزنامه « ايران ما »، بهمان تاريخها رجوع شود). ولی صادق پس از بازگشتدر باره اين مسافرت سکوت اختيار كرده بود البته گاه پيش ما چيزهاي درباره مشاهدات خودتعريف ميکرد که فعلا از بازگفتن آنها معذوريم: بعدها نيز هرگز ديده نشده است که از اين سفر ذكری بهميان بياورد و يا اشاره اى به آن بکند. ديگر در باره دوسفری که صادق به اروپا كرده و سفر های کوتاه و کوچکی که در داخله کشور انجام داده است مانند سفر به اصفهان و مازندران و غيره نيز ميتوان تفصيل بيشتری قائل شد و بسياری از رويداد های مربوط باين سفرها ، بخصوص سفر به اروپا را از روی نامه ها و نوشته های او استخراج و ثبت کرد.

مثال ديگر : درباره تشکيل گروه رباعه :

در جدول رويدادها نوشته ايم :

۱۳۰۹: تشکيل گروه « رباعه »

البته شرح مذبور از نظر اعلام تاريخ يك رويداد که اکنون در تاريخ ادبیات فارسی ماندنی شده شاید کافي باشد ولی بهتر است درباره این گروه نيز، مانند سفر صادق به تاشکند، قائل به تفصيل شویم :

آقای مسعود فرزاد که يکی از چهارتن از افراد این گروه است در شماره های ۷۵۲ ، ۷۵۳ و ۷۵۴ مجله « سپيد و سیاه » در این خصوص توضیحاتی داده است که شایسته است قسمتهايی از آن برای تكميل اطلاعات مربوط به گروه مورد بحث در اينجا نقل شود.

- آشنائي من با هدایت ، پس از مراجعت از انگلستان یعنی پس از نخستین سفری که برای تحصیل به انگلستان رفته بودم شروع شد و فکر می کنم او اخر سال هزار و سیصد و نه بود. یعنی همان سالی که هدایت نيز تازه از پاریس بازگشته بود. در آن زمان، من و مجتبی مینوی خيلي باهم دوست و نزديک

بودیم، و گاهی هم بخانه سعید نفیسی که شوهر خواهرم بود میرفتیم.
هر درست نمیدانم که در یکی از همین رفت و آمد ها و یاد رکافه
بود که خیلی عادی و بدون مقدمه با هدایت آشنا شدم.

اسم آن کافه بدرستی یادم نیست. فکر می کنم « رزنوار »
بود. و باز فکر می کنم که احتمالاً این آشنائی از طریق مینوی شروع
شد مینوی با ب.ع. آشنائی مختصری داشت. و هدایت نیز با
ب.ع. آشنا بود و باز شاید در یکی از همین گونه برخورد های
عادی، به همین ترتیب با یکیگر آشنا شدیم، اما بطور قاطع، نحوه
و چگونگی روز و لحظات آشنائی بدقت یادم نیست. . . ! شاید
با این دلیل که مقدمه و ترتیب خاصی نداشت . . . و باز شاید با این
دلیل که مثل اکثر آشنائی ها، بدون قرار و مدار قبلی صورت گرفته
بود . . .

آنچه که در این آشنائی مهم نبود، قرار و مدارها و مقدمات
آشنائی بود، و آنچه که مهم بود! پایه و مایه این آشنائی بود که
در حال میتوانست چهار جوان را بدون هیچ سابقه ای با یکیگر
نزدیک و محشور بکند. زیرا ما هر چهارتا جوان بودیم با اندکی
اختلاف سن، هر چهار تا فرنگ دیده و تحصیل کرده و بقول آن
روزی ها زیان دان بودیم، و مهمتر از همه، تاحدی بیگانه با جاو
مکان خودمان و راغب به اندیشه ها و افکارنو، و باز مهمتر از
همه آنکه هر چهار تن در زمینه ادبیات دست و پائی میزدیم
گفتم، هر چهارتا فرنگ دیده بودیم و هر چهارتا در تکابوی
نویسنده و شعر و تحقیق و از این مسائل، من تازه از انگلستان
آمده بودم، زیان انگلیسی بلدبورد، شعر میگفتم و چیزهای مینوشتیم.
ب.ع. تازه از برلن برگشته بود و زیان آلمانی میدانست و او هم
ذوق و عطش نویسنده داشت هدایت هم تازه از پاریس آمده
و بیش از همه مادر کار خودش مسلط بود. یعنی در آن موقع چندتا
کتاب هم نوشته بود. اگرچه من پیش از آشنائی با او کتاب هایش را
نخواسته بودم، اما مجموعاً در ترکیب این آشنائی، و در همان
مراحل اولیه آشنائی، باصطلاح از همه ماهای سر بود.
چهار نفر بودیم که من حیث المجموع وضع مان یکی بود.

کار مختصر اداری داشتیم ، شب میرفتیم خانه‌هایمان . و خارج از اداره و خانه ، بخارتر علاوه مشترکی که بادبیات ایران داشتیم ، دور هم جمع‌می شدیم و این اجتماع کوچک ، بدون آنکه رئیس و مرئوسی داشته و یا اساسنامه و مرامنامه‌ای داشته باشد به ارتباط خودش ادامه میدارد.

تقریباً اختلاف سن چندانی نیزیاهم نداشتیم . اختلاف بین سن من که جوانترین این گروه بودم و مجبوبی مینوی که مسن‌ترین مان بود شاید بیش از چهار پنج‌سال نبود .

خیلی طبیعی بود که می توانستیم بدون اشکال اطلاعات هم‌دیگر را تکمیل و قضاوت‌های هم‌دیگر را تصحیح و تعدیل کنیم . و این معاشرت بسیار آموزنده و جالب بود ، و شکی نیست که شمع این جمع ، و به عبارتی رهبر طبیعی ما چه از لحاظ فرهنگی و چه از لحاظ اخلاقی ، شخص «صادق هدایت» بود .

و مسئله دیگر این بود که این معاشرت کمک کرد به همه ما که از آنچه می‌آموزیم و از آن چیزهایی که پر می‌شویم ، آثاری نیز بیرون بدهیم ، و راه خودمان را بدرستی تشخیص بدهیم و کاریکاریگر را مورد تصحیح و تنقید قرار بسیم .

مورد دیگر ، ترکیب جالب این گروه بود . هدایت فرانسه می‌دانست ، ب.ع . آلمانی میدانست ، من انگلیسی میدانستم و مینوی عربی . با این کیفیت هر یک از این گروه در مجموع می‌توانست با اکثر رویدادها و حوادث ادبی جهان آشنا باشد . مثلاً : من از طریق هدایت می‌دانستم که آثار معتبر ادبیات معاصر فرانسه چه وچگونه هست و هدایت از طریق من به ادبیات انگلیسی و هر دوی ما از طریق مینوی به ادبیات دنیای عرب و کتابهای سنتی و آخوندی خودمان و دست آخر هرسه ، از طریق ب.ع . به دنیای ادبیات و علوم پیش روی آلمانی .

با این کیفیت روشن است که ما چه چیزهایی میتوانستیم از یکدیگر کسب‌کنیم و چه چیزهایی به یکدیگر بدهیم . و از چهار تا جوان بی‌پول بودیم که جائی نداشتیم برویم ، سالن و تالار و دفتر و دستک خاصی نداشتیم که برویم در آنجا نطق و خطابه ایراد

کنیم و یا اوراق را زیرورو بکنیم . اینقدر بی پول بودیم که برای دیدن یکدیگر میرفتیم تا کافه «رنوار» و نفری یک چائی یا یک بستنی میخوردیم و دومی را هم زورمان نمیرسید . تازه آن چائی یا آن بستنی هم بهانه بود ، بهانه اینکه بتوانیم همیگر را بازگو بکنیم . من از حافظ میگفتم ، بـعـ از نوول تازه اش ، هدایت از فلان کتابش و مینوی در باره آثاری که دیده و خوانده .

شبی با اتفاق یکی از دوستان از حوالی چهار راه حسن آباد می گذشت و صحبت علی المعمول از کتاب و ادبیات و شعر و این حرفها در میان بود .

آن موقع ها ناشر فعالی در تهران بود بنام آقای « محمد رمضانی » که اغلب کتب فارسی را اوچاپ میکرد و منتشر مینمود . آن شب دوست من از قول آقای « رمضانی » گفت که ایشان معتقد هستند که در ایران هرچیزو هر مقاله ادبی و غیره که نوشته میشود متعلق بیک تن از گروه « سبعة » است . یعنی که هفت نفری هستند معروف که کار نوشتن و نشر مطالب ادبی را در انحصار خودشان قرار داده اند از قبیل : سعید نفیسی ، عباس اقبال ، رشیدی اسمی وغیره که ارشد اینها ملک الشعراًی بهار است و در ایران هیچ مطلب ادبی چاپ نمی شود مگر انگشت یکتن از گروه « سبعة » در کار باشد !

من خندیدم و گفتم خوب ، آنها « سبعة » هستند ، ما هماز امشب میشویم « ربیعه » ... !

البته این یک شوخی « وغوغ ساهابی » بود . تعمداً « اربعه » را « ربیعه » گفته بودم که وزن « سبعة » را داشته باشد و این ماجرا را پس از آتشب برای هدایت و دو نفر دیگر از دوستان همدم و مشترک تعریف کردم و همه خندیدم و از آتشب این اسم ، یعنی « ربیعه » ماندنی شد .

واما این « ربیعه » فرقه ای با « سبعة » داشت ! حضرات سبعة علی المعمول هنوز سخت سرگرم و رق زدن کتب آخوندی ایران و نوشتن مطالب ثقيل با نثر ثقيل و پیچیده و متصنع بودند . هر کس هرچیز مینوشت ، عجله داشت که از فهم مردم

زمانش دور باشد . حتی عنوانهای مطالب شان نیز عنوانهای طولانی و دراز و عجیبی بود. همه باهم مسابقه‌ای داشتند که کتابشان دور از ذهن و فهم خوانندگان باشد. ما ، یعنی باصطلاح گروه «ربعه» از جهاتی بالاین جماعت فرق داشتیم . چشممان به ادبیات خارجی باز بود و مهمتر اینکه تحت هدایت «هدایت» بحقایق اصیل تری آشنا شده بودیم که همه تلاش‌ما این بود که سنت‌های پیچیده و مهجور و غامض و در عین حال توحالی زمان را شکسته و مفری بسوی ادبیات نوین باز بکنیم.

هدایت رهبر دوست و خردمند ما بود ، و با منطق علمی و خاص خودش مسائل را برای ما حل‌جی میکرد بدون آنکه خواسته باشد مارا رهبری کند و یاخداوی نکرده چنین بنمایاند.

اگرچه ماجوانها را آنان، یعنی همان گروه «سبعه» چندان بحساب نمی‌آوردند. اما ما ها حرفهایی داشتیم که دستتکم تکلیف خودمان را با خودمان روشن کرده بودیم، توجه‌مان به ذهن مردم عادی ایران ، بقلب و احساسات مردم عادی ایران بود و حتی بزبان و درد ها و غصه های آنان..

مادر تلاش رسیدن باین مقصود بودیم که مردم ایران چه می‌گویند ، چه می‌خواهند ، چگونه قضاوت می‌کنند و زبان آنان چگونه است. و درست این همه آن چیزهایی بود که گروه «سبعه» نمی‌خواستند .

هدایت بدون آنکه خواسته باشد «مکتب داری» بکند، این در را بروی ما گشود و بزای نخستین بار خودش شخصاً زحمت و دشواری و حتی خطر این بدعت انسانی و بزرگ را تحمل کرد و ما نیز اگاهانه و حتی عاشقانه با الفکار او همداستان شدیم . آنچه را که شما در آغاز ستوال بعنوان «هدف» مطرح کردید، هدف ما، فقط همین بود شکستن و دور ریختن عناصر مضر و کهنه ایجاد راه های درست انسانی ، مطلوب ، با استفاده از آنقدر از ادوات و افزار خوب گذشته، به جهت یک تجدید نظریاً انقلاب ادبی و یا هرچه که اسمش را می‌گذارید ...!

در این گروه ، یعنی گروهی که بعدها بنام « ربعة» معروف

شد، نه رئیسی وجود داشت، نه مرئوی نه مرآنمهای ونششکلاتی و حتی آنقدر ساده و کوچک و بی پیرایه بود که یک لحظه بفکر هیچکدامان نرسید که مثلا راه بیافتم و چهارتائی عکسی بعنوان یادگار بگیریم، چنانکه عکسی از چهارتائیمان وجود ندارد.. آنقدر که بدنبال معنی بودیم بدنبال تظاهر واز اینکارها نبودیم ، این وضعیت «ربعه» بود.

- باید عرض کنم باز بدلیل آنکه سازمان یا تشکیلات و یا الزامات و این جور مسائل در میان نبود، هریک بنابه ضرورت یا پیش آمد هائی از هم دور شدیم.

فکر میکنم اولین کسی که زودتر از همه دور شد و دور ماند «مینوی» بود. و باز فکر میکنم که سال هزارو سیصد و پانزده بود. بهقین نمیدانم . تاریخ حرکت مینوی بسوی لندن بدرستی یادم نیست اما فکر می کنم اولین کسی که جسمی از گروه «ربعه» خارج شد «مینوی» بود. رفت لندن و ماندگار شد...

هدایت همسافرتی بهندوستان کرد که این مسافت در حدود یک سال طول کشید.

این بود ماجراهی پایان عمر یک جمع، البته پایان جسمی یک جمع پایان دیدارهای مکرر و مداوم ...

به حال درمورد هررویداد میتوان توضیحاتی فراهم آورد: مثلا در باره مجموعه «انیران» که در «جدول رویدادها» فقط یکی دو سطر نوشته شده است میتوان مثلا از متن مصاحبه آقای فرزاد (مجله سپید و سیاه شماره ۷۰۰) شرح زیر را به آن افزود :

« من در کار چاپ این کتابها دخالتی نداشت. البته کارهایمان از یکدیگر مخفی نبود و همه میدانستیم چه کارها در دست تهیه داریم و چه کارها کرده ایم یا خواهیم کرد. اما در کار چاپ آن کتابها دخالتی نداشتیم آنها خودشان دست بکار شدند که یکی حمله اسکندر را نوشت و دیگری حمله عرب را بعد خود هدایت که «سایه مغلوب» را ... شک نیست که عامل ایجاد کننده این آثارکه مربوط

به سه حمله بزرگ ، ایران است ، جنبه خاص وطنپرستی هدایت بوده است و او از همان هنگام نیز توجه زیاد به ایران باستان داشت و حتی اسم «انیران» را او روی یکی از این کتابها گذاشت . او نخستین بار از افق دید یک نویسنده ایرانی ، مردم عادی ایران را درمورد این تاراجها به قضاوت نشاند .

در همان زمان نیز توجه هدایت به ایران باستان و زبان پهلوی بیش از همه ماهما بود . او در دو سه عدد از کتابهای خیلی واضح زندگی مردم ایران و میزان تفرق آنان را از بیگانگانی که به سرزمین ما هجوم آورده و صدمه‌ها به مردم این دیار زده بودند آشکار می‌سازد و سپس هنگامی که با مینوی دارد «مازیار» را مینویسد همه این سراسیمگی و پریشانی را یکجا به کنار می‌نهاد و از ورای قرنها یک سردار ایرانی را می‌جوید که میتواند بافتح‌ها و فیروزیهای نسبی اش یادآور حمام‌های دور گذشته باشد . در این کتاب مینوی شرح حالی از «مازیار» مینویسد و سپس این هدایت است که تصویر پاک و روشنی از یک سردار ایرانی ارائه میدهد و تجلیات انسانی را به وهم و هیجان میکشاند ... وقسن علیهذا



بالاخره چیزی که البته سفارش پذیر و توصیه بردار نیست کوشش در کسب المهام از برخی از نوشه های صادق است ، نوشته هایی که حاوی افکار فلسفی و اندیشه های انسانی اوست ، بنابراین هفرمندان و شاعران میتوانند به استغاثت ذوق و قریحه شخصی و متناسب با وسعت میدان دید فلسفی خود از نوشه های مزبور بهره برداری کنند .

البته منظور این نیست که کسی قسمتی از متن نوشه های صادق را بصورت شعر در بیاورد بلکه باید یک اندیشه یا فکر

متجانس و معینی را که در یک یا دو سطر در فوشهای او بطور فشرده بیان شده است در قالب شعر بسط داد. من نمونهای از این کار را که عنوان «بنبست» دارد، در کتاب حاضر، خارج از متن چاپ خواهم کرد تا منظور اصلی من برای خوانندگان بهتر روشن گردد.

اینها بود برخی از کارهایی که باید در آینده راجع به صادق انجام شود، کارهایی که من آنها را در فهرست فعالیت‌های ادبی خود یادداشت کرده بوده‌ام و اکنون این وظیفه به عهده کسان دیگری که به این گونه کارها علاقمند هستند و اگذار می‌شود.



۲۶-۵ درباره حق التالیف کتاب حاضر

این‌جانب برای چاپ کتاب حاضر با مدیر یکی از بنگاه‌های انتشاراتی تهران که سال‌هاست با آن از نزدیک همکاریهای دارم مراجعه کرده‌ام و مدیر بنگاه بازرگواری حاضر شده است چاپ کتاب را با سرمایه خود به‌عهده بگیرد و بی‌چشمداشت سودی آن را پخش کند. با این ترتیب در نظر گرفته‌ام که کتاب حاضر را به قیمت تمام شده باضافه دستمزد فروش در اختیار علاقمندان و خریداران قرار دهم.

گمان می‌کنم با توضیحاتی که در این فصل داده شده‌نکات زیر برای خوانندگان روشن شده باشد:

- ۱- وسعت برنامه‌ای که من در مورد زندگی و آثار صادق داشتم و اینکه چه عواملی مانع اجرای آن شده است.
- ۲- کارهایی که در باره صادق انجام شده یا باید انجام شود و کارهایی که علاقمندان می‌توانند انجام دهند و وسعت دامنه کارهای مزبور.

۳- با توضیحات و ذکر نمونه‌ها و مثال‌ها علاقمندان تازه کار بقدر کافی راهنمائی شده باشند. با کمال میل حاضرمن هرگونه کمکی که از دست من برمی‌اید در اختیار این دسته از دوستان

قرار دهم .

اینک در پایان این فصل: تراز نامه وابیلان

هرخواننده علاقه‌مند میتواندبا صرف اندک وقت جدولی از نام کتابها و هزینه‌ها و مبالغی که در مقابل عاید شده است تنظیم و حاصل آنرا تعیین کند تامعلوم شود که بر رویهم چه مبالغی از این راه عاید من شده است و آیا این مبلغ وقت و پولی راکه از جانب من صرف شده است جبران میکند یانه و اگر همین پول وقت صرف کارهای دیگر (ادبی) میشده است مبلغ بیشتری عاید من میکرده است یانه؟ وقس عليهذا.

در زیر نمونه جدولی را که بكمک آن میتوان سود مادی حاصل از فعالیتهای ادبی اینجانب در مورد صادر را بسهولت تعیین کرد ذکرمیکنیم .

عنوان اثر	قیمت	تعداد	حق التالیف	هزینه	زیان سود	سود
تفاوت سود و زیان			جمع کل			
...			...			

پس از تکمیل جدول فوق از روی توضیحات داده شده تفاوت بین مبلغ سود و زیان سودیازیانی است که در مدت ۲۳ سال فعالیت عاید من شده است و چون آنرا بر عدد ۲۳ تقسیم کنیم سود یازیان سالیانه بدست می آید.

★ ★

۱۵- ضربه‌هایی که دوستان یا مدعیان دوستی با صادق به او
وارد آورده‌اند.

الف - مصاحبه آقای دکتر درادیات و استاد محترم داشتگاه

شاید برخی از خوانندگان کتاب حاضر متن مصاحبه آقای دکتر با خبرنگار مجله «سپیدوسیاه» را (از شماره ۷۲۲۱ تا ۷۲۳) مطالعه کرده باشند.

بنابه درخواست برخی از دوستداران صادق و بر اثر اعتراض برخی دیگر، در صفحه‌های آینده کتاب حاضر نکاتی چند از «مساحبه یا خاطرات ادبی» آقای دکتر مورد مطالعه قرارخواهد گرفت.

ولی قبل از ورود در این بحث، برای جلوگیری از هرگونه سوء تفاهمی، لازم است تصویر کنیم که عنوان کتاب حاضر فقط ناظر به آن دسته از فعالیتهای ادبی است که صرفاً بخاطر منفعت و شهرت یا بهره‌برداری‌های دیگر صورت گرفته باشد (مانند مثلاً مجموعه‌ای که با عنوان «کتاب صادق هدایت»، بوسیله بنگاه اشرافی در سال ۱۳۴۹ منتشر شده است)، و گرنه فعالیتهایی که فقط بنابه مقتضیات خاص ادبی و انتقادی بعمل آمده باشد از زمرة شیادیهای ادبی خارج است.

اینکه من در کتاب حاضر فصلی را به «ضربه‌هایی که دوستان یا مدعیان دوستی با صادق به او وارد آورده‌اند» تخصص

داده ام برای این است که سابقاً در همان روزهایی که خاطرات ادبی آقای دکتر در مجله «سپید و سیاه» به چاپ میرسیده است، طی مقاله‌ای که در مجله «فردوسی» نوشته بودم و عده دادم که به زودی بر اطراف مطالبی که در خاطرات مزبور راجع به صادق‌گفته شده توضیحاتی خواهم داد. ولی بعداً از این کار منصرف شدم.

از آن روز تاکنون بارها عده‌ای از دوستان و آشنایان و علاقه‌مندان به صادق کتب و شفاها از من بازخواست می‌کنند که دلیل این تأخیر چیست؟ و چرا حق صادق را پایمال می‌کنند. مثلاً در یکی از شماره‌های مجله «فردوسی» که تاریخ آن مقابن باروزهای آخر مصاحبه فوق است چنین می‌خوانیم:

تبانی یا غرضاً روزی؟

نامه‌هایی داشته‌ایم از چند خواننده عزیزمان (دکتر بهروش - محمد صانعی - ایرج مقدم) که از ما خواسته بودند که در باره نظریات آقای دکتر در مجله گرامی سپید و سیاه (در باره «صادق هدایت») توضیحاتی بدهیم.

دکتر بهروش نوشته است این گفتگو یک‌ساخت و پاخت شرم‌آور است که «استاد با شاگردش» ترتیب داده است و بیشتر برای کسب حیثیت ادبی استاد بزرگوار.

خواننده دیگر ما، محمد صانعی مینویسد: آشکارست که صنعت «نعل و میخ» استاد، کوشش دیگری برای بی آبرو کردن هدایت (منتھی بشکلی ظاهرآ دوستانه) می‌باشد.

وبالاخره «ایرج مقدم» با تپ و تشر فراوان از ما خواسته‌اند: «پس کجا هستند آن دوستان هدایت که نام بردۀ اید؟ کجا هستند آنها که بمناسبت و یابی مناسبت

برای هدایت اشک میریزند. پس چرا سپر انداخته‌اند و در زید گلیم پنهان شده‌اند چرا در مقابل «هل من مبارز طلبی» استاد جا زده‌اند و سکوت می‌کنند. آیا صحیح است بازهم بگویند که ، وارد این معركه نمیشویم چون روح هدایت آزرده میشود؟

چرا باین تنها بقاضی رفتن، آن هم در پشت امکانات موجود خودرا مخفی کردن، استاد جواب‌نمی‌دهند؟

مجله «فریدوسی» ادامه میدهد :

البتهما از آغاز این خاطرات بخصوص که «سپیده» تهران مصوّر) بانی آن بود و ما عقائد ایشان را در خصوصت با «هدایت» می‌دانستیم، زیاد نظر خوشی نداشتیم و احتمال میداریم که بایستی یک توطئه دو جانبیه (استاد و شاگرد) باشد و فرصتی برای لجن مال کردن «صادق هدایت»

بدیهی است هدایت از زمان ما دور نیست و هستند کسانی که با او زندگی کرده‌اند، با او تنفس کرده‌اند، و به زیر و بمهای زندگی او آشنا هستند و بالطبع موافق این «خاطرات» و چیز‌های دیگران باصطلاح مصاحبه نیستند.

اینکه چرا سکوت کرده‌اند، نمیدانیم امیدواریم که اگر واقعاً حرفی دارند «جنت مکانی» را کنار بگذارند. بخصوص چند نفری از آنها مثل «چوبک»، و قائمیان و غیره «که دست بقلم دارند!

بطوریکه از جریان و ظواهر امر بر می‌آید ، آقای دکتر «خاطرات ادبی» خودرا به این منظور تنظیم کرده بود که روزی

آنرا به صورت کتابی منتشر کند ولی دیده بود که خاطرات مذبور آن ارزش را ندارد و لذا متن آنرا با تغییراتی معین در اختیار خبرنگار مجله «سپید و سیاه» قرار داد که عجالتاً به چاپ رسیده باشد. بنابراین تصویر نمیرود که «بین استادو شاگرد تبانی صورت گرفته باشد.» ولی من بهر حال قصد دفاع از کسی را که مظنون به تخطیه کردن صادق باشد ندارم و هر کسی آزاد است هر طورکه میخواهد در این مورد قضاوت کند و من اکنون به وعده‌ای که داده بودم وفا خواهم کرد:

بهر صورت، اعم از اینکه در انتشار متن این مصاحبه یا «خاطرات ادبی» تبانی در کار بوده و یا آن توضیحات بنای مقاصد خاصی صورت گرفته باشد در اصل مطلب، که در «خاطرات» مذبور مطالبی به قصد تخطیه صادق گنجانیده شده است تردید چندانی نمیتوان داشت.

بخصوص شنیده شده است که خبرنگار مجله چند روز قبل از شروع انتشار متن این خاطرات پیش این و آن گفته بود که: «بزودی در مجله مصاحبه‌ای درج خواهد شد که نه تنها دخل هدایت را خواهیم آورد بلکه خدمت آنهاست که سنگ اورابه سینه میزنند نیز خواهیم رسید». گمان نمیرود که این اظهار تنها از جانب خود خبرنگار بوده باشد زیرا وی از پیش نمیتوانسته است متن خاطرات را حدس بزند پس به او جریان واقعی را بصورتی قبل گفته بودند.

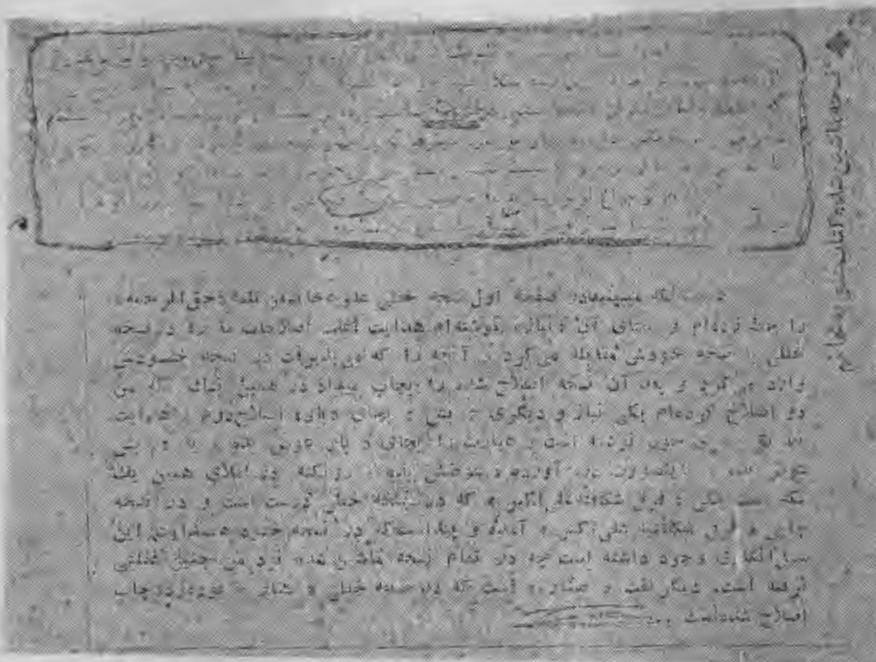
حال که مادر کتاب حاضر فصلی را به شرح «ضریبه‌هایی که دوستان و مدعیان بوسی می‌دانند» صادق به او وارد آورده‌اند، تخصیص داده‌ایم نمیتوانیم از بررسی برخی از مطالب مندرج در «خاطرات ادبی» آقای دکتر صرف نظر کنیم. امیدواریم که نوشته‌های ما در این مورد عاری از هرگونه حب و بغضی باشد.

البته ما در این بحث نسبت به هیچ یک از موضوعات مندرج در «خاطرات ادبی» آقای دکتر حق‌تقدم یا تاخری قائل

نیستیم.

۱- راجع باصلاح و تصحیح نوشته‌های صادق:

در شماره ۷۳۰ مجله فوق قسمتی از متن ماشین شده
کتاب «علویه خانم» را همراه با متن چاپی همان قسمت گراور کرده
بودند بصورت زیر:



گراور قسمتی از متن نسخه ماشین شده کتاب «علویه خانم» که دکتر در
مجله سپید و سیاه داده است.

«اینها مصایب پود که بسر خاندان رسول آوردن. (به پیشانیش میزد و مردم هم از او تقلید میکردند) . حالا از این پس مختار میباید واجر اشفيارو کف دستشون میداره . اگه شيعونی که اينجا واسادن بخوان باقیشو ببین نياز صاحب پردمرو ميندازن تو سفره - من چيزی نميخواام - من چهار سر نونخور دارم ، چهار جوونمرد میخواام که از چهار گوشيه مجلس چهار تا چراغ روشن بیکنن ، تا بعد بریم سر باقی پرده و به بینیم مختار چطور پدر این پدر مزوت صاحب‌ها رو در میباره .

«هر کی چراغ اولو روشن بکنه ، بهمون فرق شکافته علی اکبر خدا لست در دنیا و هزار در آخرت عوضش بده - کی میخاد صنار لا علی اکبر معامله بکنه ؟

کلیشه متن چاپی (از چاپهای دوم به بعد) قسمت ماشین شده که بوسیله آقای دکتر در بالا گراور شده است .

و در زیر گراور متن ماشین شده فوق شرح زیر را افزوده اند :

همچنانکه میبینید در صفحه اول نسخه خطی علویه خانم من کلمه «حق الزحمه» را خط زده ام و بجای آن «فیان» نوشته ام . هدایت اغلب اصلاحات ما را در نسخه خطی با نسخه خودش مقابله می کرد و آنچه را که می پذیرفت در نسخه خودش وارد می کرد و بعد آن نسخه اصلاح شده را بچاپ میداددر همین یک تکه من د واصلاح کرده ام یکی نیاز و دیگری «بس» بجای «باو» اصلاح دوم را هدایت بطريق بهتری خود نوشته است و عبارت را بجای «باو عوض بده» یا «بس عوض بده» باينصورت در آورده « عوضش بده» د ونكته در املای

همین یک تکه است یکی « فرق شکافته علی اکبر » که در نسخه خطی درست است و در نسخه چاپی « فرق شکافته علی اکبر » آمده و پیداست که در نسخه خود هدایت این سهل انگاری وجود داشته است چه در تمام نسخه ماشین شده نزد من چنین غفلتی نرفته است. دیگر لغت « سنار » است که در نسخه خطی « سنار » بوده و در چاپ اصلاح شده است.

اولاً - درباره اصلاح کلمه « سنار » :

طبق متنی که در زیر گراوور میشود کلمه مزبور در صفحه ۲ چاپ اول کتاب « علویه خانم » و در صفحات دیگر همان چاپ با همان املاء « سنار » چاپ شده است و در نسخه‌ای که در زمان حیات هدایت چاپ شده این کلمه هرگز از طرف صادق به « سنار » تبدیل نشده بوده است:

« اینها مصایبی بود که بسر خاندان رسول آوردند ۰
(به پیشانیش میزد و مردم هم از او تقلید میکردند) . حالا
از این بعد مختار میاید واجر اشقيا روکف دشون میداره -
اگه شيعيونی که اينجا و اсадون بخوان با قيسو بيشن نياز
صاحب پرده رو ميندازن تو سفره - من چيزی نميخوام - من
چهار سر نونخور دارم ، چهار جو وتمرد ميخوام که از
چهار گوشيه مجلس چهار تاجراج روشن بکنن ؛ تا بعد بريم
سر ياقی پرده و به يشم مختار چطوبدر اين بدمروت صاحثها
دو در مياره -

« هر کی چراغ اولوروشن بکنه ؛ بهمن فرق شکافته
علی اکبر خدا صدر دنيا و هزار در آخرت عوضش بده -
کی ميخواه سنار ماعلی اکبر معامله بکنه ؟

ما قسمتی از صفحه ۸ یعنی همان متنی را که آقای دکتر دعوی اصلاح آنرا دارند از چاپ اول کتاب «علویه خانم» که در زمان حیات صادق بوسیله خود او چاپ شده است در بالا عیناً کلیشه کرده‌ایم و ذیلاً نیز قسمتی از صفحه ۵۹ همان کتاب را که در آن کلمه «سنار» با املاء «ستنار» بکار رفته نیز عیناً در زیر کلیشه میکنیم. (البته املاء دوم به مناسبت سهولتی که در تلفظ پیش میاورد مرجع است.)

من فرق نمیکنه، به آدم گذا چه سنار ازش بسونی،
من از شرق دسمم شده یه لقمه نون خودمودر میبارم، اما خدا
جا حق نشسه، ما هم یه خدایی یه ابوالفضل لباسی داریم. از
هر دسی بدی از همون دس پس میگیری. اجرت با حضرت
باشه، اون دنیا که دروغ نمیشه الاهی مرد، نونت همیشه
سواره باشه خودت پیاده. من قلتشن آقا، آقا بالا سر لازم
نداشتم، اون صاب سلطان جنده سوزمونی رو هم حواله اش رو
میدم به همین امام غریب.. رفتی؟ خبرت رو بیارن! جیره ام
رو یه بخ بنویس بذار جلو آفتاب!.

ثانیاً - درباره دعوی اصلاح :

آقای دکتر در متن «حاطرات ادبی» خود مدعی شده‌اند که:
- صادق هدایت غالباً نوشته‌های خود را قبل از چاپ به او میداده است که وی آنها را اصلاح کند و متن گراوور شده در صفحه ۲۳۴ از متن نسخه خطی (یا نسخه ماشین شده) کتاب «علویه خانم» است که دکتر پس از آنکه اغلاط آن را تصحیح کرده بصادق ارائه داده است و صادق برخی از تصحیحات مذبور را

در کتاب خود بهنگام چاپ منظور کرده است مانند مثلاً کلمه «سنار» که در نسخه ماشین شده بهمین صورت بوده و دکتر آنرا به «سنار» تغییر داده است که صادق هم آن را در کتاب خود بصورت اصلاح شده چاپ کرده است.

(که دیدیم صادق چنین کاری نکرده بوده)

عجالتاً به اصلاحات دیگر کاری نداریم . در مورد اظهار اول دکتر: البته صادق عادت داشت همیشه نوشته های خود را قبل از چاپ به نظر برخی از دوستان ذیصلاحیت خود میرسانید. اما معلوم نیست که این متن ماشین شده از کجا آمده است ؟ زیرا صادق هرگز اثر خود را ماشین نمیکرد و اگر نوشته ای را برای اظهار نظر به دوستی میداد، همان متن دست نویس خودش بود . ولی البته اجازه میداد که اگر کسی از دوستان پخواهد خود از روی آن اثر نسخه برداری کند و به این کار اهمیتی نمیدارد زیرا همیشه میگفت نوشته مرا هر کسی تشخیص میدهد یعنی این نسخه برداری خطوطی ندارد زیرا کسی نمیتواند هیچ یک از آثار مرا به کسی دیگر نسبت دهد یا اثر کسی دیگر را به من و اکنون چند اثر چاپ نشده صادق نزد چند تن از دوستان او بصورت ماشین شده موجود است.

اما متن ماشین شده « قضیه زیر بته » که در اختیار من است بعداً به مناسبتی قسمقهائی از آنرا بوسیله گراوور ارائه خواهم داد در حقیقت یک استثناء است که صادق باخط خویش یک نسخه ماشین شده را در چند جا تکمیل کرده باشد . البته در انتساب اینگونه نسخه های ماشین شده به صادق که وی خود در آنها دست برده است جای تردید نیست ولی در اصطالت و صحت نسخه های ماشین شده ای که صادق هرگز آنها را ندیده همیشه باید تردید کرد.

اما چه شد که صادق نسخه ماشین شده « قضیه زیر بته » را که نزد من است خود تکمیل کرده است؟
شادروان سرکیسیان که کارش در بانک ملی بیشتر

ماشین نویسی بود مدتی یامن دریک دائره کار میکرد و من از او خواهش کردم که متن دست نویس «قضیه زیر بت» را برای من ماشین کند و من نسخه ماشین شده را به صادق دادم که به اصطلاح کنترل کند و او نیز قسمتهای را باخط خود تکمیل کرد و این یک مورد کاملاً اتفاقی و استثنائی است.

بهرحال گمان میرود که آقای دکتر متن ماشین شده «علویه خانم» را به خبرنگار مجله داده و بهاتکاء خاطره خودکه معمولاً درسن‌های ما وفادار نمیتواند بآشید توضیحاتی درباره کلمه «سنار» داده و خبرنگار مجله برای اینکه اخبار هیجان انگیز فراهم کرده باشد آن نسخه را «مونتاژ» و در مجله گراور کرده است.

والبته این مورد محتاج تائید یا تکذیب آقای دکتر و خبرنگار میباشد) تامعلوم شود که آیا واقعاً مونتاژ بوسیله خبرنگار صورت گرفته یا نه؟

اما اینکه این مونتاژ مایه رسوانی مونتاژ کننده شده است یکی بی‌آنکه بخواهم خودستایی کنم به علت هوشیاری من در مسائل مربوط به صادق است و دیگر آنکه مونتاژ کننده به متن چاپ اول کتاب «علویه خانم» که در زمان حیات صادق منتشر شده بود دسترسی نداشته و لذا غمیدانسته است که در چاپ اول کلمه مزبور هم‌جا با همان املاء «سنار» چاپ شده است و این از چاپ دوم یعنی در چاپهای بعد از مرگ صادق است که یکی از ناظران طبع و نشر آثار صادق املاء کلمه مزبور را به «سنار» تغییر داده است و صادق در این مورد شرکتی نداشته تابیوان فرض کرد که این اصلاح به راهنمایی کس دیگری بوده است!

البته من بالاین تغییر موافق نبودم و به مرحوم اعتضادالملک هم اعتراض کردم و گفتم حتی الامکان باید از تغییریا حذف کلمات و عبارات نوشته‌های صادق خودداری کرد.

بیشتر آنچه برای بعضیها اشتباه یا غلط بنظر میرسد صادق خود عالمًا و عامدًا آنها را به کار میبرده است (بعد ما

این موضوع را ثابت خواهم کرد). بعلاوه نظر من اینست که از تغییر نوشته صادق بخصوص در موقعی که این تغییر آنرا قطعاً بهتر نمیکند باید جدا خودداری نمود و این مورد هم یکی از همان موارد است به دلائل زیر:

– همه میدانیم که « صنار » فشرده یا کوتاه شده « صد دینار » است و کلمه « صد » باید در اصل در فارسی « سد » نوشته شود مانند کلمه « سده » که به معنی یک دوره « صد ساله » است که فقط با « س » نوشته میشود بعلاوه در تحریر کلمات عامیانه باید تنها به املاء اصلی آن کلمات نظر نداشت بلکه باید از بکاربردن حروفی که بازبان فارسی بیگانه است مانند « ص » ، « ق » ، « ض » ، « ط » و غیره خودداری کرد مگر در مورد کلماتی که با املاء خاصی شناخته شده و اکنون نیز فقط با همان املاء شناخته میشوند و با املاء دیگر در موقع خواندن مفهوم و معنی آن از ذهن میگیریزد. ●

البته من هرگز در نسخه دستنویس صادق دست نمیبردم و اگر بفرض اصلاحی بنظرمن میرسید در خارج آنرا یادداشت میکرم و با او در میان می گذاشتم گاه او به من توضیحاتی میدارد و صحت نظر خود را ثابت میکرد و یا اگر نظر مرا می پذیرفت خودش اصلاحات لازم را بعمل می آورد.

باید بگوییم که صادق هرگز اهل تعصبنبود و اگر نظری را می پسندید سعی نمیکرد که حتماً حرف خودش را به کرسی

● مانند : قلچان ، چمان ، چاق ، شلاق ، و غیره که اگر آنها را مثلاً با « غ » بنویسیم همین تغییر شکل ظاهر کلمات ، موجب تضعیف معنی آنها میشود و هر خوانندهای که کلمات فوق را با املاء اصلی آنها دیده و در ذهن سپرده باشد برای او بادیدن املاء دیگر تداعی لازم ایجاد نمیشود که با قدرت اصلی معنی آنها برای کند .
البته از اینگونه کلمات بسیار است و مثالهای فوق در مورد قدرت « ق » در شکل کلمات بوده و برای موارد مشابه مثالهای زیادی میتوان یافت که برای جلوگیری از اطنا بکلام بهمین قدر اکتفا میشود .

بنشاند. خیلی بسیار حق شناس و قدر دان بود و اگر نظر با ارزشی به او ارائه می شد آشکارا طرف را مورد تقدیر قرار می داد و به او میفهماند که برای نظر او اهمیت قائل است یک روزدر آن ایام که صادق در قضیه «توپمرواری» تجدیدنظر می کرد تا متن آنرا به دکتر شهید نورانی برای چاپ بدهد در کافه فردوسی که چندتمن از دوستان هم بودند پرسید به نظر شما U.S.A. را خلاصه چه عبارتیا عباراتی میتوان گرفت من اتفاقا بی آنکه زیادهم فکر کنم یا حدس بزنم که صادق این علامت اختصاری را برای چه منظوری میخواهد گفتم اگر این حروف را از راست به چپ درنظر بگیریم چیزی به فکر من رسیده گفت اتفاقا برای خوانندگان فارسی از راست به چپ مناسب تر هم هست.

گفتم A را حرف اول فلان کلمه میگیریم و S را حرف اول فلان، مثلا : «سدۀ زار» و U را هم حرف اول «اونور دریاهایا».

پس از این تعبیر و توضیح براستی صادق گل از گلشن شکفت شاید از این نظر که میدید این شرح برای متن نوشته اش بسیار مناسب است.

صادق مردی بود بغایت حقشناص و قدردان. لذا آن شب وتا مدتی بعد از نیمه شب مرا از این میخانه به آن میخانه و از این بار به آن بار کشاند و نگذشت که من دست در جیبم بکنم.

حال بد اندیشان برای این اظهار من هر طور که میخواهند تعبیراتی بتراشند: صادق هیچ اثری از خودش را به چاپ نمیفرستاد مگر آنکه من آنرا قبله دیده باشم و خوانندگان مطلع و اهل تحقیق میدانند که من تا امروز که در حدود بیست و سه سال از مرگ صادق میگذرد این موضوع را که درغین حال اهمیتی هم دربرندازد افشاء نکرده بودم و اگر مصاحبه کذائی مورد بحث صورت نمیگرفت شاید هرگز این اظهار پیش نمی آمد چنانکه من در

مجموعه «نوشته های پراکنده صادق هدایت» تجدید نظر در همه ترجمه های اورا بوسیله خود او اعلام کرده بود و حال آنکه غیر از یک ترجمه یعنی «تمشک تیفدار» که تجدید نظر آن بوسیله خود او صورت گرفته بوده که متن آنرا در اوراق خودم یافتم تجدید نظر در ترجمه های دیگر او را که در سالهای اول نویسنده‌گی وی انجام شده بود همه رامن انجام داره‌ام که البته این کار اهمیتی ندارد زیرا صادق هرگز خود از این کار عاجز نبود ولی حوصله‌اش را نداشت. من از طرف او اجازه هرگونه اصلاح و تغییر در نوشته های اورا داشته‌ام و این امر از نامه‌ای که به آقای کلبداری نوشته‌و در جزو «توضیح درباره دو نامه از صادق هدایت» در باره آن بحث کرده‌ام نیز کاملاً آشکار است.

از توضیحاتی که داده شده است نتایج زیر بدست می

آید:

اولاً - در صحت انتساب نسخه های ماشین شده به صادق همیشه باید تردید داشت زیرا صادق هرگز آثار خودرا ماشین نمیکرد و اگر نوشته خودرا برای اظهار نظریه دوستی میدانسته دست نویس او بود در مرور «قضیه زیر بته»، همانطور که توضیح داده‌ام، یک استثناء بوده است.

ثانیاً - در اینکه نسخه ماشین شده «علویه خانم» را مونتاژ کرده‌اند چندان تردید نمیتوان کرد.

ثالثاً - اصلاح ، بدان صورتی که ادعا شده ، در کارنبوده است زیرا من باب نمونه کلمه «سنار» را مورد مطالعه قرار دادیم و دیدیم که در چاپ اول «علویه خانم» که بوسیله صادق صورت گرفته هم‌جا املاء کلمه مذبور با «س» بوده و تغییر «س» به «ص» در چاپهای بعد از مرگ اوست که با وجود مخالفت من صورت گرفته است. (کسانیکه چاپ اول کتاب «علویه خانم» را در دست دارند میتوانند به آن مراجعه و شخصاً ملاحظه کنند که این کلمه در صفحه ۲ و سایر صفحات هم‌جا با همان املاء «سنار» نوشته

شده بوده است و اصلاً اثری از « صفار » در کار نیست.) دیگر این که اگر آقای دکتر، متن داستان « علویه خانم » را تصحیح کرده‌اند در صفحات دیگر نباید لغتی با املاء نادرست وجود داشته باشد وحال آنکه در داستان موره بحث « زنای محسنه » بصورت « زنای محسنه » آورده شده حال اگر آقای دکتر داستان مزبور را اصلاح کرده باشد از او باید پرسید که به چه‌دلیل این غلط فاحش را ندیده گرفته است؟ آیا صادق املاء درست کلمه « محسنه » را نمیدانست؟ پس معنی درست و مورد استعمال صحیح آنرا از کجا دانسته بود؟ اینکه آقای دکتر ادعا کرده است که : دوست بزرگ من غلط مینوشت و او نوشته‌اش را تصحیح میکرد چرا غلطی بدین فاحشی را اصلاح نفرمودند؟

اما چرا من کلمه « محسنه » را که در صفحه ۶۱ کتاب « علویه خانم » ذکر شده است اصلاح نکردم یعنی با صادق در باره آن صحبتی نکرده‌ام؟ و حال آنکه من در همان موقع متوجه املاء نادرست آن شده بودم . برای اینکه در صحت این ادعا تردیدی پیش نماید ناگزیر هستم بگویم که چندین سال از بهترین ایام عمر من برای آموختن زبان عربی در محضر شادروان شیخ محمد رضارشتبی صرف شده است و اگر جامع المقدمات و کتاب‌های بعدی دنباله‌آن را نخواهد باشم لاقل آنها را دست‌طلب دیده‌ام و یا آنها را ورق زده‌ام . و همچنین فقه و اصول رانزد استاد شیخ محمد سنگلجی خوانده‌ام و از همه اینها گذشته من لیسانسیه حقوق هستم و از قوانین اسلامی و اصطلاحات حقوقی مربوط به اطلاع نیstem پس برای این نبود که من املاء درست کلمه مورد بحث رانمی دانستم بلکه دلیلش فقط این بود که میدانستم صادق مخصوصاً این کلمه ر امانند بسیاری از کلمات دیگر با املاء ساده‌تر نوشته تا بی اعتمانی خودرا به قواعد املائی و دستوری که مایه این همه کشمکش‌های بیهوده بین افاضل است بار دیگر نشان داده باشد . (در این زمینه شمه‌ای از فعالیت‌های او را در کتاب « وغوغ ساهاب » نیده‌ایم .)

کسی که فقط همان کتاب جامع المقدمات را خوانده باشدمی داند که «محضنه» مشتق از «حصن» است و زنای بانز شوهدار را از آن جهت «محضنه» خوانده‌اند که این نز در حصار یک سلسله تعهدات اخلاقی و مستولیت‌های زناشویی محصور است و آن آزادی را ندارد که به میل خود آنها را نادیده بگیرد.

حال، اگر آقای دکتر یگوید که املاء درست کلمه «محضنه» را میدانسته ولی از اصلاح آن چشم پوشیده است باید از جناب ایشان پرسید که در مقابل آن مته به خشخاش گذاشتن‌ها این سعه صدر از کجا در روی پیدا شده است؟

بی‌شک آقای دکتر با آن اظهاراتی که دیدیم از آنها نیست که تصدیق کند صادق عالماً خواسته است کلمه «محضنه» را با املاء ساده‌تری ارائه دهد. در این صورت دیگر این اظهار که: «دوست بزرگ من غلط مینوشت» و «من نوشت‌های او را اصلاح میکرم» از اعتبار خواهد افتاد.

و اگر آقای دکتر ناگزیر اعتراف کند که املاء کلمه «محضنه» را نمیدانسته است، و گرنه گوش تصحیح آنرا پر سر و صدایتر میکوфт، دیگر دعوی جسورانه اصلاح‌نوشت‌های صادق کم لطفی بزرگی نسبت به «دوست بزرگش» شمرده خواهد شد.

علوم نیست کسی که در مورد کلمه «سنار» آنطور مته به خشخاش میگذارد چگونه در این مورد این همه سعه صدر نشان میدهد و از گناه چنین غلط فاحشی چشم میپوشد؟

باز جای شکرش باقی است که آقای دکتر ادعا نکرده که موضوع آثار صادق را نیز تصحیح میفرموده است، کاری که نه تنها از عهده او بلکه از عهده هیچ کس دیگری ساخته نیست.

بنابراین باید گفت که یادعوی اصلاح بصورتی که مطرح شده بی اساس است و یادکتر خود املاء درست «زنای محسنه» را نمیدانسته است!

آخر جمهور از گیلانی شهروان

مردانہ حبیث

لطفاً فرمیم که ناچار سوالات و مطلب را در مدت ۲۰ دقیقه

محله و مکانیکی را در اینجا معرفی نموده ایم.

کوچک کوچک ای اوی کوچک کوچک

کار مخصوص و بسیار کم مطلب شد و سوی آن برخود

لـ ١٩٣٥ مـ ١٩٣٦ مـ ١٩٣٧ مـ ١٩٣٨

وَلِمَنْجَانٍ وَلِكَوْنَانٍ وَلِمَنْجَانٍ وَلِكَوْنَانٍ

لطفاً امداد سوچه - مکالمه و درست را بازیاب کنید

— میری کے بھائیوں کے ساتھ

وَالْمُؤْمِنُونَ إِذَا قُرِئُواٰ قُرْآنًا فَلَا يَعْلَمُونَ

۱۰۷- سلیمانیه میانه شهر جایی است که در آن مفتاده اند

وَمِنْهُمْ مَنْ يَرْجُوا أَنْ يُخْلَدُوا فِي الْأَرْضِ

10. The following table gives the number of hours per week spent by students in various activities.

لکھنؤ تھا۔ مکتبہ نامہ) مہاتھی علاؤ الدین اور احمد

جیسا کسی اگر کوئی اپنے بھائی کا سچا اپنے بھائی کا سچا

Continued from back cover

۱۹۷۷ میلادی - کلکاتا، هند - راز کنکری ایندرا جی کوچ

صفحه اول، داستان زرداد حشی، ترجمه صاده، میراث

صفحه آخر داستان «مرداب حبشه».

^{۲۴۲} برای شرح دو گراور پیش به صفحه ۲۴۲ رجوع شود.

به اوریکه ملاحظه میشود اصلاحاتی که در صفحات فوق صورت گرفته بسیار ناچیز و کم اهمیت است مثلا در صفحه آخر داستان مزبور کلمه «خود» را به «خویش» و «خودش» به «خود» تبدیل کرده‌ام علت اصلاح اول این بوده که کلمه «خود» بفاصله بسیار کم دوباره تکرار شده است و عبارات عامیانه در آن دیده نمیشود. به حال اصلاحات انجام شده طوری است که اگر هم انجام نمیشد به متن لطمہ‌ای وارد نمیگشت (برای متن کامل این داستان به نوشه‌های پراکنده صادق هدایت گرد آورده اینجانب رجوع شود).

رابع‌اً اگر مونتاز بوسیله خبرنگار مجله صورت گرفته باشد نه تنها میتوان بلکه باید از خود او باز خواست کرد . من توجه دوستداران و علاقمندان به صادق را مجدداً به‌این نکته مهم جلب میکنم که در مورد آثار صادق جزآنهائی که به خط خود صادق است یا صادق در آنها بخط خود دست برده است بهیج نسخه‌ای نباید اعتماد یکنند.

و همچنین از هیچ کس دعوی تصحیح آثار صادق را مطلقاً نپذیرند . من در مورد «قضیه زیر بته» نشان‌داده‌ام که چگونه میتوان از نسخه‌های موجود سوء استفاده کرد . درخاتمه ، عبارت زیر از مقاله یکی از نویسنده‌گان مجله فردوسی که در شماره سوم تیر ماه ۱۳۵۲ درباره املاء کلمات فارسی نوشته شده است در زیر نقل میشود :

« فارسی‌صادق چون زوبینی بر قلب افاضلی میرود که افاحناشان درجهان ادب مذکور و کرامات و افاداتشان در تحقیق و تتبیع مشهود و مشهور است . » اما طرز عمل مونتاز بود بحث : همانطور که قبل اگفته شد متن ماشین شده‌ای از «قضیه زیر بته» صادق پیش من موجود بوده است که صفحه اول آن بصورتی است که در زیر گراوور میشود :

قضیه زیر بته

یکی بود یکی تیغه هیر از خدا هیلکی بود یکریلی بود تیغ منظوبه شعس خود مان در تدشت و بیهان که روشن نه آب بود نه آبادانی نه گبانگ مسلمانی . دست بر ایضا یکریز خدا از هالی آسان مرثید لا کرد و روی زین را نگاه کرد . دید زین سوت و کیم پیل پیل خوان دیه خوشید هرای خودش میچرخد خرب هرجه بائش دل خدا که از سنگ بیود به سکت و گوش‌علشیانی زین دلش ساخته ازد و دلش فیرا تولید ابر شد و آن ابر آمد روی زین باریدن گرفت و پیک چشم بهم زدن خدا که میزنهای قرن طول کشید بظیر لا پشمی روی زین بر شد از موجودات کوچک و کچل و میشه . در اثنای کار نهید ام چطرو شد از دست طبیعت در رلت و شاهکار خلقت و گل سر سبد جانوران های آدم خود مان پا بصره وجود کداشت و فیرا نز بغل نه هوا را گرفت و مشغول تولید مثل شد . اول دو تا هصر کاکل زیزی بذدا گرد پا همک دختر دندان موڑی بحد چه های اینها هم بطرور نا بشرسی اگر چه شرع

و هر چیز نوکار نبود گرنه از روی الله ہا باهای میا شان و ردا شتند بطوریکه چوب سر سگ هم زندند آدم پسر از
پیشست .

باها ادم که دید *Espace vital* نمک وزیر نکنمش مخاطره الناد گفت .— " خداها خداوند کارا
چه دف و کلکی جو بکنم چه بجهانه کس ترکی بکنم که از شر این نمه خوبیها اسوده بشم؟ " مکرظ صح
آنتاب نزد رفت زیر درخت هر هری چند ک زد نشست و جارچی اند اخشد و همه زیاد و رود شرا احضار کرد .
پسر اولش که در خانه او را باز کرد « بود و اجاق شر را روشن کرد » بود ها وجود یکه خانه ندانست که اجاق
دانسته باشد ها تمام ایل و تهارش امد طرف دست راست و پسر و مش هم ها اهل بیت و تخم و ترکه که —
پس آنده اخشد هد رفت طرف دست چپ باها ادم واپساد .
آدم سنه اندرا صاف کرد و بمنظره برویش انکار خطابه چنین ایجاد کرد .— " راستن را به خواهید
خالا دیگر نمای ها نا ملاتی مقلل رس شده اید . آیا میدانید کما موجودات بر گردیده روی زمین
و چشم چراغ عالم هستیم؟ چنانکه شاعری بجههای خواهر فرمود :

عین متن صفحه اول نسخه ماشین شده « قضیه زیر بت» که نزد من هم
اکنون موجود است و صادق در دو مورد آنرا بخط خود تکمیل کرده است : یعنی
Espace Vital و دیگری « چنانکه شاعری بعدها خواهد فرمود : »

برای نشان دادن « طرز مونتاژ »، همان نسخه ماشین شده را تبدیل به نسخه
اصلاح شده کرده ایم قسمت دست نویس اصلاحاتی است که ظاهرآ من در قضیه مذبور
بعمل آورده ام و قسمت دست نویس نیز عبارت مقداری است که میتوان فرض کرد
که از طرف من افزوده شده باشد .

و پیش از که برپا شود آن را آماده کنیم و سلماً دست پر فتا بگیر خدا از این انسان
سخنبردا دلا ترمه بروی زمین را نگاه کرد. «بده لر من موت و نیز بدل یعنی خودان دعی خویشیده هر از
خود را در برابر خود ساخته باشد دل خدا که از سلطنه سیوه به ساخته و گوچه هستیش زمین مکمل می موند.
از دندان خودش غیر از خودش افرادش و آن این آدم را بروی زمین باران کنند و بک جسم بزم زدن خدا که
خوبیها ازین دارند کنند بهتر است. یعنی درین زمین بزرگ آن موجود است که وکیل و مددیه در اشان
کل جهان ایم جذبیت شد از دست طبیعت در راست و ناشاکار خلقت و گل سر سبد جاخوانان نهاد آدم خود را من
با پرمرمه و چربه گردانست و اینرا از در بخش نهاد می خواست که از گرفت و مستثنیان قبول نهاد. این دنیا را پسر
آدم که از این دنیا که با پسر از خود می خواسته باشند پس از هیچ چیز اینها به هم بطریق تاخته بودند اگر سه شتر

بعد این ماه دنیا برادر و نهاد حتفتند و نهاد بزرگ کمال دری بیک دختر
دیدار کردند که بعد از آن داشتند -
دیدار خواجی داصله از دولت داشتند و عرضت دخالت
لهمت داشتند که برای خدمت صریع بخود است و اسرار املاع و اسکان
لهمت آزادی بخواهی انسان رساند و مادریه و مخالف اینچه بخواه
که بزرگ مذهبی خواهان ایشان را بخواهند و سرحد را بخواهند
بله اینها پیش از خودشان توانند این کار را بخواهند - این
کار سرمهده و مهرا و سرمهده و دلخواهی خدمت داده اند
نهاد که بزرگ خواهان ایشان را بخواهند و مادریه و مخالف
حتفتند بزرگ ایشان را بخواهند - اینها بخواهند
و خداوند از خودشان اغماه ایشان را بخواهند - اینها بخواهند
و مادریه و مهرا و سرمهده و دلخواهی خدمت داده اند

البته افزایشی که در «قضیه زیربته» نسبت به متن اصلی ماشین شده که صادق با خط خود آنها را تکمیل کرده است دیده میشود فقط و فقط بوسیله خود صادق صورت گرفته است ولی اگر من بخواهم ادعا بکنم که این افزایش بوسیله من بوده متن ماشین شده را بصورت فوق تکمیل و ادعا میکردم که من «قضیه زیر بته» را اصلاح و به نسخه ماشین شده که دستخط صادق ذیز در آن دیده میشود مطالب زیادی اضافه کردم و صادق هم از روی نوشته من نسخه خودش را تکمیل و بچاپ رسانیده است لذا سهم من در «قضیه زیربته» کمتر از صادق نیست: ولی صادق خود بعدها در متن قضیه مزبور تجدید نظر کرده و مطالب تازه‌ای به قسمتهای مختلف آن افزوده است و وقتی «قضیه زیر بته» در مجموعه «ولنگاری» بچاپ رسید بشرح زیر شروع شده بود:

یکی بود یکی بیود، غیر از خدا هیشکی بیود؛ یک زمینی بود توی منظومه شمسی خودمان درندشت و بیابان، که رویش نه آب بود نه آبادانی رونه گلبانگ مسلمانی دست برقصنا یکروز، خدا از بالای آسمان رسش را دولا کرد و روی زمین رانگاه کرد. دیده زمین سوت و کورد بیل بیلی خوران دور خورشید برای خودش میچرخد، خوب هر چه پاشند دل خدا از سکوت و گوشه نشینی زمین سوت آه کشد؛ فوری ابری تولید شد و آن اسر آمد و روی زمین پاریدن گرفت و یک پشم بیم زدن خدا که مایونها قرن طول کشید، بطور لا یشیری روی زمین پر شد از موجودات کور و گچل و مفته در انتای کار نمیدانم چطور شد از دست طیعت درفت و شاهکار خلفت و گل سرمید جانوران، آدمخودمان بطور غلط انداز پا بعرصه وجود گذاشت و فوراً زیرینل همسر خود را گرفت و رفت. پمد از نه ماه و نه روز و نه دنیه و نه نایه دوپرس کاکل زنی یا یک دختر دندان مرواری پیدا کرد، ه لز راه بیچارگی و انتظار ازونات و عیش و عشرت و محکومیت طیعت، بلکه یاری خدمت ب نوع پسر واستقرار صلح واستحکام میلت، آن بجهه های زربه و مادبه برخلاف آنچه که پاستور تابت کرد، مطابق قانون زنرا بیون اسوننانه، در هر نایه مدونه بشر از خود شان تولید مثل کردند. طور یکه چوب سر سکه میزدند آمیر اد میریخت در اثر این حرکت خدا پشیمان شده و قانون زنرا بیون اسوننانه را لغو کرد و وزیر اسای قلندر قبیله بیدا شدند که آنها را براء راست راهنمایی میکردند و در ضم از حمامات ابناء پسر و از نتیجه کار آنها استفاده های نامشروع و جهاد طلبی و خود تمامی میشودند.

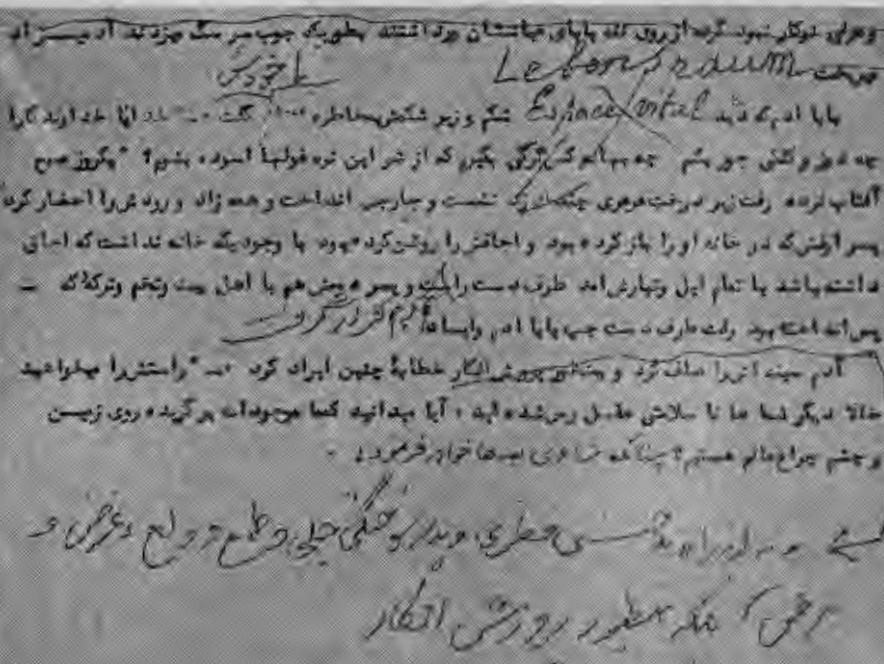
-۸-

متن «قضیه زیر بته» بصورتی که در کتاب «ولنگاری» آمده است.

و اگر متن نسخه ماشین شده را با متن چاپ شده مقایسه کنیم عبارات زیر را به متن مزبور افزوده می‌باشیم:
اضافات و تغییراتی که در یکی دو صفحه اول «قشنیه زیر بن» نسبت به متن ماشین شده دورت گرفته:

نسخه چاپی:	نسخه ماشین شده:
—	دل خدا که از سنگ نبود
—	آه کشید
نوری ابری تولید شد	از دودلش فورا ابر تولید شد
زیر بغل همسر خود را گرفت	زیر بغل ننه حوا را گرفت
از عبارت «نه ماه و نه روز الخ» ببعد مطالبی که بخط من ۱۲ سطر میشود و در نسخه ماشین شده نبود، و صادق بهنگام چاپ کتاب آنها را به متن اصلی افزوده ست.	—
Lebensraum	Espace Vital
با خودش گفت	گفت
شست	چندگ زد
ه از راه بد جنسی و پدرسوختگی جبلي وطمع و ولع و غرض ومرض و غيره	—
اما نظری که من درمورد قضیه مزبور اظهار کرده‌ام :	
من شفاهأ به صادق گفته بودم که اگر بجای عبارت که ترجمه فرانسه لغت اصلی آلمانی است و فارسی آن «فضای حیاتی»	EspaceVital Lebensraum

میشود، معادل آلمانی آن گذاشته شود بهتر و مناسبتر است.
زیرا این یک ترکیب جدید است که بوسیله آلمانیهای نازی ساخته شده و پیش از این سابقه‌ای از آن در هرجزیانی نیست.
(البته با توجه به منظور خاصی که این ترکیب برای آن ساخته شده)



Espace Vital

قصصی از متن ماضین شده «قضیه زیرینه»، که عبارت
به Lebensraum تغییر یافته است.



دور دیگر عنوان داستان «تجلى»:

آقای دکتر در خاطرات خود چندین می نویسند:

« وقتی نسخه خطی این داستان را به منداد
دیدم که داستان یک تیتر فرانسه دارد و بجای عنوان
فارسی بالای قصه لغت «
نوشته شده است من از دیدن عنوان فرنگی بالای داستان
تعجب کردم و به او تذکر دادم و گفت:

– بنظر من یک اسم فرانسوی بالای یک
داستان فارسی چندان مناسب نیست واز لطف آن میکاهد
در جواب من گفت:

– آخر این کلمه فارسی ندارد.

من فورا گفتم :

– چرا، در این مورد کلمه‌ای که برای تیتر
میخواهی بکار ببری بنظر من کلمه «تجلی» کاملا مناسب
است.

هدایت بلافضله مدادش را از جیبش بیرون
آورده و روی لغت فرنگی خط کشید و به جای آن کلمه
«تجلی» را نوشт.

حال ببینیم آیا یافتن معنی فارسی کلمه مزبور
برای صادق اشکالی داشته است.

در صفحه ۸۳ جلد اول فرهنگ فرانسه فارسی سعید
نقیسی برای لغت فوق معانی زیر ذکر گردیده:
ظهور ، جلوه، تجلی، توقف کم ، شبع ، رویا ، مظهر، منظره،
منظـر .

پس یافتن معنی لغت مورد بحث برای هدایت اشکالی نداشت
بعلاوه چگونه ممکن است که هدایت گفته باشد که این لغت
معادل فارسی ندارد زیرا این کلمه از مشتقات
Apparaître است که معادل فارسی آنرا هرکسی میداند و یک لغت معمولی است

که هر فرانسوی آنرا روزی ده بار بکار میبرد چگونه ممکن است
هدایت بدون مراجعه بیک فرهنگ فرانسه فارسی که در دسترس
همه هست چنان اظهاری کرده باشد!

دیگر اینکه چرا عنوان فرنگی برای داستان فارسی مناسب
نیست؟ متن رمان معروف : Quo Vadis که عنوان لاتین
دارد مگریه زبان لاتین نوشته شده بوده؟

دیگر اینکه اگر مثلاً بناباشد که ما داستان یا قضیه‌ای در
باره «فضای حیاتی» بنویسیم و چون این کلمه از ساخته های
نازیهای است چه عیبی دارد که ماعنوان داستان را کلمه آلمانی
Begräbnisraum Lebensraum به صادق پیشنهاد کرده بودم که بجای ترکیب فرانسوی:
Espace Vital معادل اصلی آلمانی آنرا بگذارد؟ و وی نیز چنین
کرد ویا شاید خود در اصل همین نظر را داشت

آدم که دیده شکم و ذیر شکش به مخاطره افتد،
با خودش گفت: «خدایا، خداوند گازا! چه دزو کلکی جور یکننم، چه بهانه
بکیرم که از شر این نره غولها آسوده بشوم!» بکروز صبح آذان شنیده
و فت ریز درخت عرعری نشست و چارچی انداخت و همه زاد و رو دش را حضار
کرد. پس از این که درخت آورا باز کرده بود و احاشی را روشن کرده بود،
با وجودیکه خانه نداشت که اجاق داشته باشد، باتمام ایل و پسر ارش آمد.
طرف دست راست آدم قرار گرفت و پسر دوش هم بالعلیت و تغمود
ترکه که پس اندانخته بود رفت طرف دست چپ آدم و ایساد.
آدم سینه اش را صاف کرد و نه از راه بدجنسی فطری و پدر سوختگی
جبی و طمع و ولع و غرض و مرض، بلکه بمنظور پرورش افسکار خانه ای
چنین ابراد کرد: «رواشن را میخواهید، حالا دیگر شماها ناسلامستی عقل
رس شده اید. آما میدانید که ماموجودات برگزیده زریز بین و پشم و پراغ
عالی هستیم؟ چنانکه شاعری بعدها خواهد فرمود:

قسمتی از «قضیه زیربته» بصورتی که در مجموعه «ولنگاری» آمدکه در آن عبارت
Lebensraum ب Espace Vital تبدیل شده است.

۲- درباره خودکشی صادق هدایت

طوطی شکر شکن بودیم ما
هرگ مرگ اندیش گشتبیم از شما

مولوی *

آقای دکتر در «حاطرات ادبی» خود چنین مینویسد:

« آیا گمان نمیبرید که انتحار هدایت خارج از
همه علتهایی که تاکنون ذکر شده یک علت بزرگتر داشته
است؟ آیا فکر نمیکنید که در شهر پاریس برآوردن آن
«احتیاج» در یک زمان ناممکن گردیده و این عدم امکان
چنان عرصه را براو تنگ کرده است که با توجه به شکست
های پی در پی روحی آخرین علاج رادر باز کردن شیرگاز
دیده؟ »

(از مصاحبه آقای دکتر- مجله سبید و سیاه شماره ۷۲۷)

براسیتی نمیدانم که در بین این همه عواملی که در خودکشی
هدایت مؤثر دانسته شده، آقای دکتر عامل «استیصال» یا «اعتباد»
را از کجا کشف فرموده‌اند؟ آیا معقول است تصور شود که
صادق با وجود «اعتباد» بتواند با خیال فارغ راهی اروپا شده
باشد خود آقای دکتر در مصاحبه‌خود نوشته بوده است که صادق
شب پیش از حرکت به او گفته بوده است که «من اصلاً نقشه‌ای
دارم». پس چه چیز سبب شده است که بعداً چنین تهمت زشتی را
بصادق بزند؟

شاید آقای دکتر خواسته است بدین وسیله چنین وانمود
کند که خود هرگز «معتاد» نبوده ولذا نمیداند که با وجود
«اعتیاد» نمیتوان بدون گذرنامه مخصوص عازم فرنگ شد؟

اینجانب سابقاً در حاشیه کتاب «صادق هدایت» نوشته
ونسان مونتی و همچنین در کتاب «ظهور» شرحی در باره خودکشی
صادق نوشته ام ولی چون کتاب اول در نسخه های معبدود بچاپ
رسیده بود و کتاب دوم نیز بمحض انتشار توقیف شده است لذا
هنوز عده بیشماری از علاقه مندان بصادق از علل واقعی خودکشی
او بی اطلاعند بنابراین لازم است در اینجا نظر خودم را باختصار
برای کسانی که به کتابهای فوق دسترسی نداشته اند مجدداً بنویسم.

«ونسان مونتی» در یکی از فصول کتاب خودبا عنوان «ملک
خودکشی» مینویسد:

«بعضیها کوشیده اند خودکشی صادق را معلوم
عوامل غیر شخصی وانمود کنند گروهی تصور میکنند
که او برای مرگ دوست خود شهید نورائی تحت تاثیر
وحشت یک بیماری درمان ناپذیری قرار گرفت عده ای
دیگر میپندازند که وی از بازگشت تعصبات مذهبی که
از مظاهر آن قتل شوهر خواهش بود بینناک شده بود
وبالاخره برخی دیگر احتمال میدهند که او به قصد
اعراض به نظام موجود اجتماعی دست بچنین عملی
» زنده

بطوریکه مشاهده میشود این نویسنده فرانسوی چندین
عملت برای خودکشی صادق ذکر میکند ولی هیچکدام را علت قطعی
معرفی نمیکند و کسی همچنان آقای دکتر استاد ادبیات تامروز علت
خودکشی صادق را معلوم استیصال ناشی از اعتیاد ندانسته
است.

هدایت در «زنده بگور» مینویسد:

«نه، کسی تصمیم خودکشی را نمیگیرد، خودکشی با

بعضیها هست در خمیره و سرشت آنهاست نمیتوانند از دستش بگریزنند...

گرچه اینجانب شخصاً با خودکشی موافق نیستم ولی در صحت گفته صادق نیز تردیدی ندارم حتی عقیده دارم که تصمیم خودکشی تنها در آدمیزاد نیست بلکه حتی در حیوانات هم خودکشی سابقه دارد منتهی میل به زیستن با میل خودکشی در معارضه است و همین تعادل «وجود» را حفظ میکند یعنی تاموقعیکه جسم میتواند از نیستی ارادی بگریزد عمل خودکشی متوقف است این تضاد و این کشمکش بین زندگی و مرگ در وجود هر فردی بخصوص آدمیزاد متمرکز است. وقتی آدمی هشیارانه به پوچی و بیهودگی زندگی واقف شد و باصطلاح فرنگیها وقتی دید «این زندگی لایق زیسته شدن نیست» باعماقلی که در وجود او با جسم اور در کشمکش است، یعنی با «مرگ و نیستی» همدست می شود و بر علیه زندگی قیام می نماید و با دست خود پایان احتراز ناپذیر خود را تسریع میکند.

در مورد اشخاصی چون هدایتکه بزندگی با نظری فیلسوفانه می نگرند خودکشی اعتراضی است نسبت به بیهودگی و پوچی زندگی و ثابت میکند که آنها تا بدرجهای که درک آن برای مردم عادی میسر نیست به این پوچی و بیهودگی زندگی پی برده اند. به همین جهت است که اگر در نظر بعضی ها خودکشی یک عمل غیر عاقلانه، غیر منطقی است بعکس در نظر یک فرد متفکر خودکشی نشانه این است که شخص به بیهودگی و پوچی زندگی پی برده و درد و رنج زیستن را درک کرده است و این عادت بی معنی که نامش زندگی است واژی کرسته اعمال و حرکات مکرر اراده و غیر ارادی تشکیل یافته زده شده است. خودکشی بین نویسنده‌گان بزرگ زیاد سابقه دارد. عده زیادی از نویسنده‌گان بزرگ در کمال صحت و هشیاری اقدام به خودکشی کرده‌اند فقط و فقط باین علت که به خصیصه خنده‌آور این عادت، عادت زیستن، واقف شده‌اند و دلیلی هم برای ادامه این عادت نتوانسته‌اند بیابند به درد و رنج

حیات پی برده‌اند و متوجه شده‌اند که برای درمان این درد و رنج فقط یک دارو وجود دارد و آن آسایش ابدی است که همه ماخواه ناخواه بسوی آن شتابانیم.

این علت اساسی و فلسفی خودکشی صادق بود البته ما اظهارات دیگران را مبنی براین که وی برایش مرگ شهیدنورائی تحت تاثیر و حشت یک بیماری درمان ناپذیر قرار گرفتیا از بازگشت تعصبات مذهبی که یکی از مظاهر آن قتل شوهر خواهش بود بینماک شده بود یا برایش بدرفتاری ناشرین دست بخودکشی زدبیچوجه قبول نداریم زیرا این عوامل تاثیری در تصمیم هدایت نداشته است هدایت بارها تصمیم خودرا بخودکشی برای دوستان ابراز میکرد منتهی میگفت این کاررا در تهران نخواهد کرد گویا تصمیم گرفته بود که بوسیله گاز خودکشی کند زیرا شنیده بود که مرگ با گاز زجر آور نیست بهمین جهت وقتی بپاریس رفت چندین بار منزل عوض کرد تاجای مناسبی پیدا کند بالاخره در کوچه «شامپیون» اطاق مناسب خودرا یافت یعنی اطاقه‌گیر آورد که آشیزخانه کوچکی هم داشت بدقت درز درها را با پنبه گرفت که بوی گاز در عمارت نپیچد و نقشه‌اش باطل نشود شبی برای دیدن شهید نورائی رفت چند تن دیگر از ایرانیها هم آنجا بودند شهید نورائی که دیگر امیدی به زندگی او نبود خیلی ابراز ناراحتی میکرد و میگفت که میل ندارد باداشتن فرزندان کوچک و آرزوهایی چند باین زودی بمیرد صادق وقتی با تفاق دو تن دیگر شهید نورائی را ترک کرد گفت «مرگ اینهمه وحشت ندارد» وقتی بجای شلوغ رسیدند صادق جیم شد و روز بعد خبر خودکشی او را در روزنامه ها خواندند. در آن زمان خودکشی او در پاریس امری ساده تلقی شد و روزنامه ها همیش از یکی دو سطر در این باره ننوشته بودند این بعد از انتشار ترجمه فرانسوی کتاب «بوف کور» اوست که نویسنده‌گان درباره افکار و آثار او و همچنین در باره خودکشی او بقلم‌فرسائی پرداخته‌اند.

اما علل دیگری که میتوان برای خودکشی او ذکر کرد:

۱- محیطی که وی ناگزیر از زیستن در آن بوده مورده است
خاطر او نبود و این محیط باشرانط خاص اجتماعی خود اورادر
بنبستی قرار داده بود وقتی که باشناخت تمام بپاریس رفت و بمحض
پیاده شدن از هوای پیما سنگهای آنجا را بوسید چندی بعد در یکی
از نامه‌هایش به تهران نوشت «اینجا هم حرف مقتی است!» بهره‌حال
او حس میکرد که برای این زندگی بقول خودش «گند» ساخته
نشده است.

۲- احساس تنهائی در معنی فلسفی کلمه:

صادق در داستان «گجسته دڑ» چنین مینویسد:
«ماهمه‌مان تنهائیم، باید گول خورد زندگی یک
زندان است، زندانهای گوناگون ولی بعضی هایه دیوار
زندان صورت میکشند و با آن خودشان را سرگرم میکنند،
بعضی ها میخواهند فرار بکنند دستشان را بیهوده زخم
میکنند و بعضی ها هم ماتم میگیرند ولی اصل کار این
است که باید خودمان را گول بزنیم همیشه باید خودمان
را گول بزنیم، ولی وقتی می‌آید که آدم از گول زدن خودش
هم خسته میشود.»

و نیز میگفت: «من نمیتوانم خودم را گول بزنم»

۳- فکر ناتوانی ایام پیری نیز اورا رنج میداد غالباً بشوخر میگفت:

«آدم باید بگذارد سفنش از پنجاه بگذرد از آن
بعد زندگی وحشتناک است آدم محتاج کسی است که هر
روز بباید و پیزی محترم اورا جاییندازد.»

۴- هدایت نمیتوانست بازندگی دنیائی کاملاً خو بگیرد و خود
را بامقتضیات آن تطبیق بدهد همیشه میل داشت بجهان تخیل و
رؤیا بگریزد.

۵- هدایت در یکی از نوشته‌هایش میگوید: «بعضی ها برای

اینکه زودتر بزندگی جاودان برسند دست بخودکشی میزنند.
کسی چه میداند شاید یکی از عل خودکشی صادق شتاب
او برای رسیدن بزندگی جاودان بود زیرا وی این زندگی دمدمی
و گذرنده و پوج را نمی پسندید.



آثار صادق سرشار است از نکات مربوط به انسان، «خودکشی»
نهائی، پوچی زندگی، مرگ، زندگی جاودان و غیره. بدینیست
برای نمونه در این خصوص به یکی از آثاری که در سال های آخر
حیات خود نوشته است یعنی «پیام کافکا» نظر سریعی بیندازیم:
صادق در اثر مذبور مینویسد:

«آدمیزاد یکه و تنها بی پشت و پناه است و در
سرزمین ناسازگار گمنامی زیست میکند که زاد و بوم او
نیست با هیچکس نمیتواند پیوند و دلبستگی داشته باشد،
خودش هم میداند چون پیداست... میداند که زیادی است
حتی در آندیشه و کروار و رفتارش هم آزاد نیست...»

« گمنامی هستیم در دنیائی که دامهای بی شمار
در پیش ما گستردۀ اند و فقط بر خورده‌مان با پوج است و
همین تولید بیم و هراس میکند... » (صفحه ۱۴)
در جای دیگر میگوید:

« انسان بخود بیگانه است، میان انسان و عالم
مینوی و رطه‌ای تولید شده، همه چیز بمانع بر میخورد... »
(صفحه ۱۴)

« انسان در تنهائی و ناامیدی بن بست دست و پا
میزند »
(صفحه ۱۷)

« زندگی ما چیز مستقل و پابرجائی نیست و
ارزشی ندارد. یک منزلگاه در سرای بین‌العدمین است. »
(صفحه ۲۸)

« . . . اما برای این است که می بینیم همه
این آدمهای معمولی سر بزر که در کار خود دقیق
بودند و باما همدردی داشتند و مثل ما فکر میکردند همه
کارگزار و پشتیبان « پوچ » میباشند . ماشین های خود
کار بدینکه هستند که کار آنها هرچه جدی تر و مهمتر
باشد مضحك تر جلوه میکند .. » (صفحه ۶)

« . . . زندگی پوچ و بی‌مایه ما نمیتواند « تهی »
بی پایانی را که در آن دست تو پامیزندیم پر بکند و آسایش
دمدمی ماجلو تایید نیستی بهم میخورد .. »
(صفحه ۸)

« در دنیائی که نفی انگیزه آن است واز هر
دوره‌ای مردمان بیکدیگر بیگانهترند ، ترس از آدمها
جانشین ترس از خدا شده است .. »
(صفحه ۸)

« - دنیای پوچی است که از این بعد هیچ‌فردی
نمیتواند پشت گرمی داشته باشد مگر بهنیروی خود برای
اینکه سرنوشت‌ش را تعیین بکندزیرا شیرازه همه‌وابستگی
های سنتی از هم گسیخته است و برای اینکه دو باره
به وجود بیاید باید به موجب اصول و انگیزه دیگر
شالوده‌اش ریخته شود .. »

(صفحه ۱۸)

« آیا چه نتیجه‌ای میتوان گرفت جز اینکه برای
انسان هیچ راه در رو نیست و امیدی هم وجود ندارد .. »
(صفحه ۲۸)

« این دنیاجای زیست نمیباشد و خفغان آور
است برای همین (است که کافکا) به حستجوی « زمین
و هوا و قانونی » میرود تابشود با آن زندگی آبرومندانه

کرد. کافکا معتقد است که این دنیای دروغ و تزویر و مسخره را باید خراب کرد و روی ویرانه‌اش دنیای بهتری ساخت...»

(صفحه ۴۸)

گرچه من همیشه از نقل نوشته‌های مشکوک که بوسیله اشخاص مرموز و بنابه مقاصد خاص فراهم می‌شود و لو واجد مطالب جالب باشد خودداری می‌کنم معدالک چون قسمتهاي از يكى از مقالات مندرج در مجله فردوسى (شماره ۱۰۴۸) در باره صادق حاوی مطالبى در باره وضع روحی او در روزهای حرکت پیاریس می‌باشد لذا قسمتهاي مزبورا از آن مقاله استخراج و بعنوان يكى دیگر از علل خودکشی صادق علاوه‌بر علی که در فوق گفته شده، در زیر:

خستگی و آزردگی هدایت در سال‌های آخر عمر
زیاد بود واز همه روى واز همه سوی و علل و بواتث
بسیار داشت. به رهروی می‌مانست که در صحرائی
برهوت و ریگزاری بی‌رحم، راه خود گم کرده و گرفتار
سراب شده و به امید نست یافتن به آب و آبادانی در
این صحرای بی‌فریاد آنقدر رفت و راه پیموده که ناتوان
شده و نفسش به شماره افتاده است و باز دارد به سمت
آخرین نقطه امید که در واقع بازهم سراب است راه می‌
پیماید. این هم آخرین قمار زندگی او بود. وسوسه سفر
وجلای وطن به سرش افتاده بود. دلم نمی‌آید که بگویم
صلیب خودرا به دوش می‌کشید و اینجور توصیف های
خیلی تغزی و ادبی، وضع وحال وی سختتراز این حرف
ها و سخن‌های لطیف و مجلسی بود.

از خانه و خانواده سرد و بی‌مهر سر خورده
بود.

دوستان او- ریعه کذائی و آن دارو دسته هر

یک بهسوئی رفته بود و «سی خود» زندگی و فکری کرده بود.

اما از دوستان او که در تهران بودند آنان که دستشان به عرب و عجمی بند بودند والبته انگشت شمار بودند. پروای حال خراب و زندگی سخت هدایت را داشتند، شاید با آنهمه مناعت و بلندی نظر که در هدایت می دیدند و سراغ داشتند جرات نمی کردند که با اطلاع او به کمک وی برخیزند یا کاری برایش دست و پا کنند که حقوق بیشتری به دست بیاورند.

جوانان و طالب علمان دوستداران نو خاسته هم که یکسره معقد او بودند و به محضر شریف و فیض بخش اوراهی داشتند، که از دستشان کاری ساخته نبود.

چه بگوییم : « سخن سر بسته گفتم با حریفان ! » در یک جمله ، مرد در آستانه پنجاه مین سال همچنان در کوی حیرانی سرگردان بود و پسر خانواده مانده بود و در خانه پدر زندگی میکرد و چه تلغوناگوار که بامدادان چون بیرون می آمد آخر های شب به آنجا باز میگشته بروی کسی رانبیند. هدایت، انتظار داشت و این انتظار هم حق او بود و بیجا نبود که حق مسلم و غصب شده او را به وی بدهند و کمترین حق مسلم او تدریس و تعلیم زبان پهلوی در دانشگاه یا کاری در این ردیف و در این حدود بود واز او درین میکردند.

با این احوال و قیره روزی های بسیار که جانسوز است و نگفتنی و همگی از نابسامان بودن زندگی مادری او سرچشمه می گرفت مثل این بود که سال ۱۳۲۹ پرشدن این ظرف بود و فصل و هنگام آخرین قمار زندگی او در حالی که اگر مراقبتی مختصر از او شده بود اگر مثلًا فقطماهی هزار قومان به او رسیده بود - هیچگاه

رشته حیات پرافتخار خود را باعزمی متنی و تصمیمی قبلی و آکاهانه نمی بردید. اگر این مراقبتی که‌از «ادیب و ازده» های سنگ قبر خوان و حاشیه نویس و این اقیانوس العلوم ، های پر مدعای تنگ نظر و شپشومی کردند صدیکش را از ص. هدایت کرده بودند کشور ایران و ملت ایران در سوک یک نابغه نمی نشست!

باری ، به خیال خودش آخرین جرقه امید رادر پاریس می دید ، خستگی و آزردگی ممتدی که از همه چیز وهمه کس پیدا کرده بود، از آغاز این سال شوم آغاز شد و رو به شدت نهاد و چنان اوچ گرفت که در ماههای نیمه دوم سال، از هدایت فقط و فقط قالبی مانده بود خاموش و خشمگین.

اگر پیری روشن ضمیر و هوشمند و دنیا دیده در میان ما بود – که غالب بلکه اکثر جوان و بی تجربه بودیم – می فهمید که خاموشی او در روز و شدت خشم و اعتراض های بجا و به حق او در شب، عاقبت خوشی ندارد. ما جوان بودیم و راه به جائی نمی بردیم، آنانکه مسن تر بودند حرف های اورا حرف های حساب می دیدند و پاره ای بالو همداستان می شدند و در گله ها و شکوه ها دل بهدل او میدادند اما راه چاره مثل اینکه نه پیدا بود و نه دنبال پیدا کردنش می رفتد ، شاید نمی توانستند از ما «هزاریار بیچاره تر» بودند عاقبت همه تصور کردند اگر میل او به راهی شدن و سفر کردن برآورده شود مگر چاره درد باشد و آلام روحی وی را تخفیف دهد چونکه روزی نبود که بیزاری و خستگی نشان ندهدوای عجب که دوستان مستمع و یاران هم سن و سال اوتامی خواستند راهی نشان دهند و چاره جوئی صمیمانه ای کنند خنده ای تلخ و خشک. از آن خنده های قبا سوختگی و مملواز خشم فرو خورده – سر میداد و سخنانی قریب به این

میگفت:

«ولش . . . ! دیگه کلک من کنده شده! از همه چیز بیزارم، نه چسنانه میکنم نه دنبال بهتر شدنش هستم دیگه علاج پذیر نیست، زندگی من یک شکنجه دائمی شده بهتر که بدتر بشه، من دیگه از راحت و آسایش رنج می کشم، این زجر و شکنجه هر چه بیشتر و وحشتناکتر بشه خوشحالتر میشم!»

چند لحظه‌ای از این سخنان می گفت و منتقل میشد و خاموشی می گزید یا حرف و سخن را به جای دیگری میکشاند و به شوخی میزد، اگر یکی از حاضران هم سماحت میکرد و میخواست مطلب را «کش» بدهد، هدایت بیزاری می نمود و متکی نیشدار نثار طرف می کرد و بانگاهی تند نهیب میزد که: «بسه بسه، تو دیگه پسsoon به تنور نچسبون!» یا، «بسه بسسه تو دیگه سوز به دل یعنی نثار» و به هر صورت بود لای حرف را زیرکانه درز میگرفت.

ماحصل آنکه سال ۱۳۲۹ برای خودهدایت، سال بسیار سخت و تعب آوری و برای دوستداران و معتقدان او سال بد آغاز و شوم انجامی بود. در تابستان آن سال درد خیز حتی از مسافرت بهیلاق های دور تهران- که او آنقدر دوست میداشت، مثل اینکه با خودش لیج کرده باشد و بخواهد تا آخرین مرحله خود را شکنجه بدهد هر پیشنهاد آسودگی و استراحت را رد می کرد و نمی پذیرفت. فقط در رفتن به پاریس عزم اورا جرم میدیدی گوئی میخواست آخرین آزمایش بخت و طالع خود را در آن شهر مورد علاقه اش کرده باشد و پاریس مرکز آخرین قمار زندگی او بشود و آخرین آزمایش بخت و طالع خود را در آن شهر کرده باشد، در صورتی که پیش از اینها از طرف مجتمع مختلف هنری و ادبی اروپا از او

دعوت شده بود و او با صراحت زننده‌بی آنها را رد کرده بود، حتی در جواب یکی از نویسنده‌گان کله گنده فرنگ- که کله‌اش بوی قرم‌سیزی هم میداد و ظاهرا رئیس انجمنی بود نوشته بود: «مرا از کجا به کجا میخوانید؟ او لا که من هیچ میل و آرزویی به سعادت بشر ندارم ثانیاً اینکه برای شرکت در اینگونه مجالس وسیله لازم است و من به هیچ روی خودرا آماده و آسوده و راحت نمی‌بینم که بتوانم حرکت کنم حوصله این ادعاهاو تیارت هارا هم ندارم».

عاقبت در نیمه دوم سال ۱۳۲۹ به صورت جدی در صدد سفر به پاریس افتاد مدتها متیر بود که چطور به قول خودش «وجهات» این سفر را هم فراهم کند و سرانجام، «وجهات» و «خارج» به صورت قرض گرفتن از سه‌نفر دوست معتقد او که راضی نیستند اسمشان بردۀ شود و به علاوه بافروش کتب شخصی خودش آن هم به «ثمن بخس» و بنازلترين قيمت فراهم و درست شد اما مشکل هنوز وجود داشت و آن استخدام و کار اداری لعنتی او بود.

عقلای قوم ، حتی جوانترها انجمن کردند و عقل هاشان را بر روی هم نهادند که تقاضای چند ماه مرخصی استعلامی کند تا بشود بعنوان بیماری صعب-العلاج، علاوه بر گرفتن بقول خودش « باشپورت » ارز دولتی هم بگیرد زیرا که برای خرید ارز مشکلات فراوان وجود داشت و جزیه بیمار - آنهم بیماری که در ایران خوب شدنی نباشد - و یکی دو مورد دیگر ارزمنی دادند بیمار هم باید از « کمیسیون پژوهشی » آن زمان که عجیب سختگیر و متبه خشخاش گذار بود تصدیق داشته باشد که بیماریش در اینجا علاج پذیر نیست یکی از دوستان قدیم که پژوهش بود مامور شد که بیماری علاج نایابی

پیدا کند که تشخیص آن چنان دشوار باشد که اعضای کمیسیون هم به آسانی ها سر در نیاورند و او بیماری «پسیکوز مغزی» یا اسمی شبیه آنرا پیدا کرد و این مشکل حل شد، اما موضوع گرفتن مرخصی هم دست کمی از تصدیق و تأیید کمیسیون پزشکی نداشت یعنی رئیس وقت دانشگاه به این آسانیها حاضر نمیشد و حاضر نبود به هدایت آدمی مرخصی بدهد. عاقبت هم چون به او گفته شد با «بزرگان» مصدر کار خویشی نزدیک دارد حاضر شد و تن به قضا داد و حکم مرخصی صادر شد.

کار سفر هدایت ، از «خوان» مرخصی استعلامی که گذشت به «خوان» کمیسیون پزشکی رسید تا بعد که به «خوان» سوم و گرفتن ارز برسد که بسیار دشوار بود. این باحریه «پسیکوز مغزی» پیش رفت و گواهی صادر شدو به هر زحمتی بود چندر غازی هم ارز به او فروختند و این سختگیری ها مصادف بود با ایامی که هر «مفنگی» بی سروپا و هر «دبوری» لایشعری که با خودشانی ها سروسر داشت همین که لبتر میکرد مقادیر معتمابه و هنگفتی ارز به او تقدیم میکردند و همین حوادث و وقایع کافی بود برای بدتر شدن روحیه هدایت . اما چون گواهی کمیسیون پزشکی به عنوان «پسیکوز مغزی » صادر شد یکی از آن شوخی های جانگداز و جگرخراش هدایت، خلق شد و آن شوخی دردناک این بود که اشاره به همین گواهی ، گاه و بیگاه میگفت « تصدیق دیوانگی هم کف دستمون گذاشتند، آنوقت گفتند بسم الله اخوب ... بدنشد ماه م با تصدیق علت مغزی زدیم به چاک !... بالاخره با اعطای تصدیق نامچه جنون از خدمات میهنه بنده تقدیر شد ..»

این بود نظرها درباره خودکشی صادق بدنیست نظر برخی از نویسندهای خارجی نیز در این کتاب منعکس شود تا با

نظریکسانی که دعوی دوستی با هدایت را دارند مسورد مقایسه قرار گیرد.

اینکه ای از نظر بات نویسنده بزرگ خارجی درباره خودکشی صادق هدایت

«پاستور والری رادو» عضو فرهنگستان فرانسه در مقاله‌ای که با عنوان: «یک نویسنده نومید - صادق هدایت» در مجله نوشته چنین میگوید: *Hommes et Monde*

هدایت که مورد تحسین یک عدد واقع بود عده‌ای نیز او را طرد کرده بودند. چگونه ممکن بود «رجاله‌ها» (اسمی که خودش روی آنها گذاشته است) بتوانند زبان بی‌پیرایه و زندگی بی‌ریای اوراقدر بشناسند؟ تنها آرزوی او برگشت بفرانسه بود. بالاخره در دسامبر ۱۹۵۰ به پاریس آمد. بی شک قصد داشت در اینجا بهزندگی یاس‌آمیز خود خاتمه دهد. در همین پاریس، جانی که وی آنرا بحدی دوست داشت که سنگهایش را بوسیده بود، خواسته بوده است به اضطراب ابدی و بیزاری از زندگی که از زمان کودکی باری بردوش او بود، پایان بخشد. در دهم آوریل ۱۹۵۱ در منزلش که در کوچه شامپیونو واقع است، جسدش رادر حالیکه روی کف اطاق دراز کشیده بود و چهره‌ای بسیار آرام داشت، در کنار خاکستر آثار چاپ نشده‌اش یافتدند. شب پیش از آن درگذشته بود. بی شک وقتی هدایت کلمات زیر رادر دهان قهرمان بوف - کور خود میگذاشت، در فکر خود بود:

«تو احمقی، چرا زودتر شرخودت را نمیکنی؟ منتظر چه هستی . . . هنوز چه توقعی دادی؟»
(بوف کور - چاپ تهران صفحه ۱۰۵)

چه بسیار از شخصیت‌های خیالی او در فکر خودکشی

هستند، مانند این هندو بچه ملیح، سامپینگ، که در آرزوی این است که بکابوس حیات پایان بخشد و دو باره در دنیا بهتری که در آن موجودات «اشیری» هستند و وی بتواند در آن پیوسته از عطر گلها سرمست باشد، پابعرضه وجود بگذارد.

«در تمام زندگی مرگ بما اشاره میکند..»
(بوفکور- صفحه ۱۰۱ چاپ تهران).

هدایت در بیست و پنجمالگی بالاداختن خوددر رود مارن در حدد خودکشی برآمده بود، بهمین نحو ژرار دو نروال نیز خواسته بود خودرا در رود سن بیندازد : وی در «اورلیا» باین موضوع اعتراف میکند ، نروال را جنون باینکار واداشته بود و حال آنکه کار هدایت از روی اراده بود .

هدایت پیوسته بفکر خودکشی بود ، از نامه‌ای که بمجمال زاده نوشته است این موضوع ثابت میشود:

«اما حرف سر این است که از هر کاری زده و خسته می‌شوم و بیزارم ،اعصابم خرد شده ، مثل یک محکوم و شاید بدتر از آن شب را بروز می‌آورم و حوصله همه‌چیز را از دست داده‌ام. نه میتوانم دیگر تشویق بشوم و نه دلداری پیدا کنم و نه خودمرا گولبزنم و نه غیرت‌خودکشی دارم ..»

«پروفسور ژیلبر لازار » خاور شناس معروف فرانسه در مقاله‌ای که باعنوان : « صادق هدایت - پیشو رئالیسم ایران » در نوشته Les Lettres Francaises

چنین میگوید :

بوف کورس رگذشتی مرگ آلودو تخیلی است
و سرشار است از سمبولهایی که خواننده را بمیاد آثار

ادگارپو و کافکا می اندازد . تاروپود زمینه این اثر ، (بوفکور) که همه گیرائی فسون آمیز آن در ترجمه عالی آقای لسکو منعکس گردیده است ، بطرزی بسیار ظرفی و هنرمندانه بهم باقتضای این داستان دراز بخوبی مشخص وجهه‌ای از هنر هدایت است . بارها در داستانهای دیگر او با این قهرمان گوشگیر و محصور بوف کور برخورد می شود . این قهرمان همان موجود عجیب داستان «تاریکخانه» است که برای خویش پناهگاهی که از همه سو بسته است تعییه کرده تا دور از مردم و دور از روشنایی زندگی کند، این همان سخنگوی داستان «زنده‌بگور» است، داستانی شامل تشبیثات گوناگون برای خودکشی . این تکاپوی زیبائی ایده‌آل ، که لحظه‌ای جلوه می کند و به چرکینترین و بی رحمانه‌ترین و سخت ترین واقعیت‌ها منتهی می‌گردد، مهمترین موضوع نوشت‌های صادق هدایت است .

در: «فیلیپ سوپو» در مقاله خود، با عنوان «بوف کور» که منتشر کرده Journal de Genève چنین مینویسد:

نویسنده این کتاب شگفت انگیز (بوف کور) که افتخار ملاقات با او در تهران نصیب شد کسی بود که بیننده را بفکر شرار آتش می‌انداخت. من هنوز آن شبی را بخاطر دارم که در کافه‌ای که وی بیشتر رفت و آمد داشت با چه اصرار هیجان آمیزی از من می‌خواست که از پاریس برایش صحبت کنم . آیا او سرنوشت خود را در همان ایام تعیین کرده بود؟

صادق هدایت تحصیلاتش را در فرانسه انجام داد و نخستین آثار خود را در آنجا نوشت. توانست در میان مردابهای ادبی آنچه را ماندنی است تشخیص بدهد. به ایران برگشت. ولی نومیدی ایکه وجودش را تسخیر کرده

بود واز همان دوران جوانی او را یکبار به خودکشی کشانده بود وی را رها نمیکرد. برای یکسال کنج ارزوائی را که با اسلوب خاص در زادگاه خویش فراهم آورده بود ترک گفت و بهندوستان مسافرت کرد. پس از مراجعت که از آزمایش‌های سیاسی سریعاً بیزار و دل زده شد با وجود موفقیتی که در کشورش نصیب آثارش شده بود همیشه در آرزوی گریز بود تا بار دیگر خود را بپاریس برساندو محیط روزگار جوانی خود را باز یابد.

وقتی در سال ۱۹۵۰ آرزویش عملی شد دیگر او یکی از بزرگترین نویسنده‌گان عصر خود در قاره آسیا بود. ولی به شهرتو افتخار پشتپا زد و بفرانسه برگشت، چه مشتاقان روز افزون آثارش پیوسته از او میخواستند که چیز بنویسد و میکوشیدند نوشته‌هایش را از او گرفته بچاپ برسانند. پس از آنکه به پاریس شهری که در آن لاقیدی کامل حکم‌فرماست و هدایت را نمیشناخت، وارد شد چندی از شادی در پوست نمیگنجید. بطوریکه به یکی از دوستان خود ابراز کرده بود سنتگهای پاریس را بوسیله بود. طبق آنچه نویسنده شرح حالش اظهار میکند «چند ماهی را به تجدید عهد با یادبود هاولد بستگی های گذشته صرف کرد. مسافرت کوتاهی به هامبورک نمود. باین قصد به پاریس برگشت که مقدمات سفر بزرگتری را تدارک ببیند.»

آپارتمان محرقی در کوچه شامپیونه اجاره کرد و در آنجا از این جهان در بروی خویشتن بست و در نهم آوریل ۱۹۵۰ پس از آنکه همه منفذ‌هارا بدقت مسدود نمود و برای آنهاییکه به سروقت او می‌آمدند ترتیب‌کار هارا داد شیر گاز را گشود.

یکی از دوستان قدیمیش که در تغییر منزل باو کمک کرده بود جسد او را بروی کف آشیزخانه، در کنار

خاکستر آخرین آثارش آرام و متبسم آرمیده یافت.

فرنگ لالو در مقاله‌ای که در :
با عنوان «بوف کور» نوشته چنین اظهار داشته است:

هدایت از میان همه همقدمان بزرگوار خود فقط بخیام علاقه داشته، زیرا که در بدینی باوی شریک بوده است. روزه‌لسو گذشته از این مارا از این نکته آگاه میکند که هدایت اگر چه در فرانسه تحصیل کرد و قدر و قیمت فرهنگ‌سازی شناخت باشوق تمام در فرهنگ عامه ایران و کارهای جادوئی عوام تحقیق و مطالعه کرده بود. هدایت در اوخر سال ۱۹۵۰ در مراجعت بپاریس لذتی یافت و چنانکه بدستی گفته بود «سنگهای آنرا بوسه داد» با اینحال در نهم آوریل ۱۹۵۱ در آپارتمان محقر کوچه شامپیونه در بروی خود بست و پس از سوزاندن آخرین نوشته‌های خود لوله گاز را گشود.

«روژه‌لسو» مترجم «بوفکور» به فرانسه در مقاله‌ای با عنوان : «ایران فقط سرزمین نفت نیست» که در :
انتشار داده است چنین میگوید: Les Nouvelles Litteraires

با وجود این‌چندی نگشت که هدایت دلسرد شد. باز راه گزین پیش گرفت . اروپا و پاریس اورابخود میکشیدند . با آنکه دوستانش در انجام نقشه‌هاش به وی کمک میکردند در اوایل امسال بودکه عاقبت موفق شد خوابش را صورت حقیقت بدهد. بعد، در یک شب‌ماه آوریل همه چیزش را در راه فراری ابدی گذاشت.

«آندره روسو» نویسنده و منقد معروف فرانسه در مقاله خود: «صادق هدایت و شاهکارش» که در Le Figaro Litteraire

چاپ رسیده است مینویسد:

از سالها پیش موضوع برخی از آثار او، آثاری

که دنیا را به نیستی ننگینی محکوم میکرد و ما یکی از آن هارا در اینجا خواهیم دید. همین گریز یا بقول خود او گریز از دنیای « رجال‌ها » بود.

در پاریس وی عزم نهانی خودرا پسوند این‌گریز جزم کرد. پس از چند ماه اقامت در نهم آوریل باگشودن شیرگاز در آپارتمان کوچکی که در کوچه شامپیونه اجاره کرده بود برای همیشه از این جهان در بروی خویشتن بست. خاکستر نوشته‌های چاپ نشده‌اشت رادر کنار جسدش یافتند (★لبخند سرگشته‌ای بر چهره‌اش دیده میشد).

* هدایت مدت‌ها پیش از خودکشی قسمت اعظم آثار چاپ نشده خود را از میان برده بود، روزهای پیش از حرکت او بپاریس زنبیل زیر میز بزرگ اطافش از اوراق درهم دریده بود. در پاریس نیز همانطور که یکی از ایرانیان متین آنجا سال‌بیش دریکی از نشریه‌های تهران شرح داده بود، هدایت آثاری را که با خود برده بود ویا احیاناً در پاریس نوشته بود همه را، پیش از خودکشی از بین برد مگر « قضیه توب مرواری» و «بیان‌الاسلامیه فی بلاد الافرنجیه» را چه نسخه‌هایی از این‌دو در اختیار کسان دیگر بود واز میان بردن نسخه‌های تجدیدنظر شده آنها سودمند نداشت جزاینکه نسخه‌های ناقصی از آنها باقی میماند. پس از خودکشی هدایت در اطاق او کوچکترین اثری از میجانات نذکری پیش از مرگ یا کمترین نشانه‌ای از توجه او بمسائل مربوط باین دنیا، بشخص خود او و آثار او یافت نیشد. مسلماً منظور نویسنده این مقاله بیان این نکته است که براستی هدایت پیش از مرگ آثار چاپ نشده خودرا موقعانه نابود کرده بود و در کنار جسد او در حقیقت جز خاکستر آثارش چیزی برجای نبود (ق).

قصه‌گوی رادیو با همه کمک‌هایی که صادق در حق او کرده بود و ما در صفحه‌های سابق کتاب حاضر به اختصار آنها را نکر کرده‌ایم، پس از مرگ صادق هیچ فرصتی را برای تخطئه او از دست نمیدارد. تا جائیکه صادق را حتی در کارهای مربوط به فلکلور یا فرهنگ عوام نیز بی صلاحیت و بی اطلاع معرفی میکرد فقط بدین امید واهی که مگر خود را یکانه متخصص فلکلور در ایران جا بیند اما نتیجه آن پس از توضیحاتی که من درنوشته‌های خود داده‌ام برخی از شرق‌شناسان خارجی مجموعه‌هایی را که بنام صبحی منتشر شده است بحق جزو کارهای صادق هدایت منظور کرده‌اند. *

آقای کمیسروف خاور شناس معروف در یکی از مقاله‌های خود که عنوان «صادق هدایت - محقق و مترجم» را دارد چنین مینویسد:

«ممکن است صادق هدایت قسمتی از مطالب فولکلوری جمع‌آوری شده را نیز به صبحی مهندی، گردآورنده انسانه‌ها و قصه‌گوی کودکان، داده باشد. صبحی این مطالب را در مجموعه سه‌جلدی خود که در سالهای ۱۹۴۶ - ۱۹۴۷ چاپ و منتشر نموده، گنجانیده است. برای نمونه قصه «سنگ صبور» بدون شک از مطالب جمع‌آوری شده صادق هدایت برداشته شده است.»

و آقای کمیسروف باز در جای دیگر همان مقاله خود مینویسد: «صادق هدایت مقدمه‌ای بر مجموعه «اوسانه» نوشته که بسیار

* مقاله نخست از مقاله‌های کتاب «هفت مقاله از ایران‌شناسان شوروی» ترجمه آقای ابوالفضل آزموده رجوع شود.

کتاب مذبور چه از حیث تنوع مطالب و چه از نظر دقت در ترجمه و سلامت نثری که در آن بکار رفته است کتاب جالبی را تشکیل میدهد.

جالب توجه است وی در حالیکه ارزش زیادی برای آموزش و تحقیق در مورد آثار شفاهی مردم (فولکلور) قائل بود از ایرانیان دعوت میکرد تا به جمع‌آوری، طبع و انتشار و تحقیق در امور فولکلور بپردازند. در سال ۱۹۳۹ هدایت مقاله «ترانه‌های عامیانه» را در مجله موسیقی منتشر نمود. بطوریکه حسن قائمیان بطرز صحیحی خاطر نشان می‌سازد، این مقاله ادامه تحقیقات در زمینه ترانه‌های عامیانه بود که صادق هدایت در سال ۱۹۲۱ در مجموعه «اوسانه» شروع کرده بود. صادق هدایت حقیقتاً کار خود را در زمینه فولکلور رها نکرد و بیش از پیش در آن عمیقتر و تدقیق‌تر شد.

«بدین ترتیب در سال ۱۹۲۱ این فکر در صادق هدایت بوجود آمد که با تشویق و ترغیب و جلب دوستداران فولکلور و افراد پرشور و شوق تهران و شهرستانها به جمع‌آوری و تحقیق وسیعتری در زمینه فولکلور بپردازند. هدایت پنج سال تمام برای رسیدن به هدف و مقصد خود با جذب خاصی کوشش نمود و او تنها موقعی توانست به هفتش نایل گردد که در سال ۱۹۲۷ در اداره مجله موسیقی شروع بکار کرد و با «مجله موسیقی» همکاری نمود. «صادق هدایت برای جامه عمل پوشاندن به آرزوی دلخواه خود، بمنظور سازمان و جمع‌آوری مطالب و مواد فرهنگ توده بنحو بسیار وسیعی، پیشنهاد کرد که بوسیله رادیو از کلیه ساکنان استانهای ایران دعوت شود تا نمونه‌های فرهنگ و ادبیات عامیانه محیط خود را ثبت نموده و به تهران ارسال دارند. مطالب فولکلوریک بمقدار زیادی از بسیار از نواحی ایران به عنوان مجله وارد می‌شد. این مطالب واقعاً بصورت ابتدائی و قدیمی جمع‌آوری و ثبت شده بود که دوستدار بزرگ و استاددار فرهنگ نادر و ادبیات توده یعنی صادق به شکل ترانه‌های فولکلوریک بسیار زیبائی داشتند. «قصه یاد شده وارد بخشی بنام «متلهای فارسی» در مجموعه آثارنویسنده مزبور گردید.

«باید در نظر داشت که نسخه‌های متعدد قصه که از نواحی مختلف کشود و اصل می‌شد، کاملاً مواد اولیه فولکلور بودند که صادق هدایت آنها را تهیه و تنظیم میکرد و تفسیرهای لازم را بر آنها مینوشت.

پایان جلد اول